

d

ما و بشر جدید و آینده قدسی پیش رو

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، 1330-

ما و بشر جدید و آینده قدسی پیش رو / طاهرزاده، اصغر. - اصفهان: لب‌المیزان،

1403

136 ص؛ 14/5 * 21/5 س م

ISBN: 978-964-2609-76-5

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

کتابنامه: ص. 136.

انسان (اسلام) -- فلسفه.

Theological anthropology -- Islam -- Philosophy

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -- مصاحبه‌ها

انسان - فلسفه

Human beings -- Philosophy

BP ۲26/۲

297/466

9861153

کتابخانه ملی ایران

ما و بشر جدید و آینده قدسی پیش رو

اصغر طاهرزاده

چاپ: شهریار/معنوی

نوبت چاپ: اول

لیتوگرافی: شکبیا

تاریخ انتشار: 1403

ویراستار: گروه فرهنگی المیزان

شمارگان: 1000 نسخه

صحافی: سپاهان

طرح جلد: گروه فرهنگی المیزان

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است

مراکز پخش:

تلفن: 031-37854814

1- گروه فرهنگی المیزان

همراه: 09136032342

2- دفتر انتشارات لب‌المیزان

فهرست مطالب

- 7..... مقدمه
مصاحبه اول ما و بشر جدید و آینده
- 9..... قدسی پیش رو
14..... چگونه انسان سوژه خود شد؟
- 16..... فلسفه قاره‌ای و فلسفه تحلیلی
- 18..... نسبت انسان با خدا و با جهان
- 21..... حضور آخرالزمانی انسان
- 25..... حضور ذیل اراده الهی
- 35..... روش تبیین معارف
- 45..... نظر به ظرفیت‌های بشر جدید و راه معنابخشی به آن ظرفیت‌ها
- 52..... حضور در جهان قابل قبول و عبور از نیست‌انگاری
- 61..... مصاحبه دوم نگاهی به بشر جدید ...
مصاحبه سوم انقلاب اسلامی و فهم امام
- 89..... خمینی از انسان و جهان مدرن

مقدمه

باسمه تعالی

با توجه به این که اساتید محترم حجج اسلام آقایان مجید نقی لو و سعید غفاری بر اساس دغدغه‌هایی که یک استاد و یک اندیشمند نسبت به جوانان و دانشجویان دارا می‌باشد، سؤالات مهمی را در رابطه با نسبت بشر جدید و نسل جوان با معارف دینی در راستای مخاطب شناسی از یک طرف و زمان شناسی از طرف دیگر مطرح فرموده‌اند، به نظر می‌آید مطالب مطرح شده بتواند خواننده محترم را در رابطه با گفتگویی که باید با نسل جدید مد نظر داشت، به اندیشه و تفکر دعوت نماید. از این جهت «گروه فرهنگی المیزان» لازم دانست آن بحث را همراه با مصاحبه‌ای که استاد با مجله «سوره» تحت عنوان «نگاهی به بشر جدید» داشتند و نیز سوال و جوابی که در خصوص فهم امام خمینی از بشر جدید و جهان مدرن به میان آمده، در بخش سوم کتاب، در اختیار خوانندگان محترم قرار دهد. به امید آن که در بستر تاریخی که با انقلاب اسلامی گشوده شده است،

بتوانیم با گفتگویی که باید با جوانان مان داشته باشیم آنان را متذکر آینده‌ای بگردانیم که آینده نهایی‌ترین انسان با ظرفیت آخرالزمانی آن است. با توجه به این که مطالب مطرح شده همراه است با نگاهی که اندیشمندان غربی همچون هایدگر به انسان دارند؛ لازم است خوانندگان محترم با دقت مطالب را دنبال نمایند.

گروه فرهنگی لبّ المیزان

مصاحبه اول
ما و بشر جدید و آینده
قدسی پیش رو

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سؤال: با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید، اجازه دهید بحث را با این سؤال شروع کنیم که چگونه می‌توان با جوانان گفت‌وگویی در راستای اندیشه دینی به میان آورد؟

استاد: بنده فرض را بر این می‌گذارم که شما آمادگی تغییر و تحول اساسی در ساختار را دارید. به این فکر کنید که چگونه بشر به خصوص در غرب به جایی رسید که حتی بعد از ایمانی که در قرون وسطی داشت، کفری عجیب‌گریباننش را گرفت؟ همان‌طور که آگاهید، در قرون وسطی در غرب آثار ابن‌سینا خوانده می‌شد. توماس آکویناس از چهارسالگی وارد کلیسا شد و تمام آنچه امروزه در حوزه‌های علمیه درباره ابن‌سینا می‌خوانند را می‌دانست. تومیست‌ها متدین‌ترین و متفکرترین افراد 400 سال پیش یعنی قرون وسطی بودند. اروپای قرن ششم تا چهاردهم میلادی از بسیاری جهات نسبت به باورهای دینی، مانند ما بوده‌است. اما ناگهان چه اتفاقی در آن جامعه می‌افتد که شخصی به نام رنه دکارت ظهور می‌کند که قصد دارد با فلسفه‌ورزی، دین جامعه‌ای را که گرفتار شک شده حفظ کند؟ دکارت بسیار شبیه شهید مطهری «رحمة‌الله‌علیه» است، شهید مطهری با مارکسیست‌ها مواجه شد و تلاش کرد تا دین مردم را نه تنها در مقابل

مارکسیت‌ها حفظ کنند، بلکه به آن اعتلا بیخشند، در مقابل شکاکیت دوران. چنانچه ملاحظه کنید ایشان در کتاب «نبوت» نه از آیات و روایات خیلی استفاده می‌کنند و نه حتی از استدلال، بلکه بیشتر از بحث‌های روحی و حتی از آنچه در هیپنوتیزم پیش می‌آید استفاده می‌کنند، زیرا مخاطب‌شان، نه آیه و روایت را می‌پذیرفته و نه استدلال را. در زمان دکارت نیز شکاکیتِ عجیبی در جهانِ افرادِ متدینِ مسیحی وارد شده بود. سؤال اصلی این است که چرا و چگونه در جامعه‌ای به شدت مذهبی، چنین شکاکیتی به وجود آمد و ناگهان ورقِ تاریخ به این سمت چرخید که نسبت به خدا و دیانت دچار شک شدند؟ مشکلِ غربی‌ها در آن زمان چه بود که اگر هم عموماً خدا باورند، اما نمی‌توانند دیندار باشند؟! به نظر بنده، دکارت مؤسسِ یک نوع حضورِ تاریخی است و ما هنوز نتوانسته‌ایم به جایگاه تاریخی عبارتِ معروفِ او، که می‌گوید: «من شک می‌کنم؛ پس هستم»، پی ببریم. این عبارت، شروعِ یک تاریخ است. دکارت با «شکِ دستوری» می‌خواهد به گونه‌ای سعی کند تا افراد جامعه‌اش را از آنچه دیانت قرون وسطی به آن‌ها معرفی کرد و نتوانستند آن را قبول کنند، عبور دهد و آن‌ها را در تاریخ جدید هم‌چنان دیندار نگه دارد. به همین خاطر است که کتابِ معروفِ تمهیداتِ خود را به کلیسا هدیه می‌کند. او بسیار زودتر از ما متوجه این خطر شده بود. درست است که شیخ‌الرئیس در بحث «انسانِ طلق» می‌گوید: هیچ‌گاه کسی نمی‌تواند در «خودش» شک کند، چون خودش را در علم حضوری حس می‌کند که خودش است. اما منظور دکارت از شکِ دستوری این نیست. دکارت متوجه شده بود که

آن هویتِ قرون وسطایی که برای دینداری مردم باقی مانده کافی نیست زیرا در آن فضا حقیقت، اُبژه انسان است و خدا و حقیقت را چیزی خارج از وجودِ خود می داند و سپس سعی در اثباتِ آن دارد. در واقع هویتِ قرون وسطایی بر این مسئله تمرکز داشت که آیا حقیقتی بیرون از «من» وجود دارد یا نه و دلیل وجود آن حقیقت چیست و با دلایل عقلی سعی در اثبات آن داشت. اما دکارت قواعد را به هم ریخت و از «خود» شروع کرد و از یقینی بودنِ شک و به تبع وجودِ خودش مسئله را آغاز کرد. در واقع دکارت به این یقین رسید که در شک کردنِ خود نمی تواند شک کند و اگر شک وجود دارد، پس حتماً شخصِ شکاکی هم وجود دارد و در این راستا به این یقین رسید که «پس من هستم» هر چند به عنوان کسی که شک می کند، باشم.

پس از دکارت، کانت نیز برای حفظ دینداری در حال افول به میدان آمد و در همین رابطه بود که گفت: «من عقل را محدود می کنم تا جای ایمان را باز کنم.» دیوید هیوم با انکار اصل علیّت متذکر کانت شد که: «هیچ دلیلی نداریم که چیزی بیرون از ذهن ما وجود داشته باشد تا علت صورت های ذهنی ما به حساب آید.» و در این رابطه است که کانت می گوید: «هیوم نخستین بار من را از خواب جزمیت بیدار کرد.» هیوم معتقد بود که آنچه در بیرون از ذهن ما وجود دارد در واقع تصویری است که ذهن ما می سازد و لزوماً آن چیزی نیست که در خارج از ذهن ما «وجود» دارد. از این رو اصل علیّت را نپذیرفته بود و آن را ساخته و پرداخته ذهن انسان می دانست. اصطلاحاً این حالت را سوژه شدن انسان در

نزد خود می‌گویند و تمام تاریخ غرب جدید از این جا شروع می‌شود. در واقع دکارت بابی را فتح کرد و کانت در ادامه کار دکارت حرف‌اش این شد که: «من فقط آنچه را نزد خودم هست قبول دارم و آن را یقینی می‌دانم هرچند نمی‌گویم چیزی در بیرون وجود ندارد.» و دو اصطلاح «نومن» و «فِنومِن» را مطرح کرد، به این معنا که ما توان شناخت «فِنومِن» را که در ذهن ما است، داریم و در مورد «نومن» همین اندازه می‌دانیم که هست. لذا فقط آنچه را که درون انسان هست به عنوان «فِنومِن» می‌پذیرد و قبول دارد. نقطه آغاز او مانیسَم همین جا است که درک خود انسان را محور می‌داند، چه در «هست‌ها» و «نیست‌ها» و چه در «بایدها» و «نبایدها».

چگونه انسان سوژه خود شد؟

میشل فوکو بحثی دارد که چگونه انسان سوژه خود شد؟ چه اتفاقی افتاد که انسان مدرن به جز احساس خودش، هیچ چیز دیگر را نمی‌تواند بپذیرد؟ فوکو، کانت را جدی می‌گیرد و او را نماد انسان جدید می‌داند، انسان جدیدی که محدود به ملیت خاصی نیست. بنابراین در تاریخ مدرن اگر انسان با پدیده‌ای مواجه شود و در خودش نحوه‌ای از حضور را نیابد، نسبت به آن مسئله بی‌تفاوت خواهد بود. کانت نمی‌گوید چیزی در بیرون وجود ندارد، بلکه می‌گوید که من انسان نمی‌توانم با آن نسبتی داشته باشم. این جا بود که فکر کرد شاید اخلاق بتواند به او کمک کند و قسمت دوم کتاب «نقد عقل محض» را نوشت که در آن درباره اخلاق صحبت می‌کند.

نکته‌ای که باید به آن فکر کرد این است که متوجه شویم در هر حال بشر سوژه خود شده است، یعنی نسبت به آنچه نزد خود دارد می‌تواند بیندیشد. چنین بشری دیگر سعی نمی‌کند خود را با جهان بیرونِ ذهن خود منطبق کند، بلکه برعکس، سعی دارد جهان را با نظرِ خودش منطبق کند؟ قبلاً علم عبارت بود از انطباق ذهن با واقعیت، اما در نظر کانت و بشر جدید، علم عبارت است از آنچه انسان در نزد خود دارد و تلاش می‌کند در جهان پیدا کند و یا به طبیعت تحمیل نماید. تکنولوژی نیز بر این مبنا به ظهور آمد. تکنولوژی یعنی چیزی را که بشر امروز می‌خواهد، از این طبیعت استخراج می‌کند. در این رابطه می‌گوید: «انسان جدید مانند یک قاضی است که متهم را شکنجه می‌دهد تا به آنچه او می‌خواهد اقرار کند.» آیا واقعاً علم فیزیک یک علم است برای درک آنچه در عالم هست و یا علمی است که به وسیله آن، آنچه را می‌خواهید از طبیعت می‌گیرید؟ ما عموماً گمان می‌کنیم علم فیزیک آنچه را که در طبیعت هست کشف می‌کند. بله، کشف می‌کند، اما چیزی را کشف می‌کند که می‌خواهد. هایدگر می‌گوید: «وظیفه متفکر است که متوجه این امر شود.» طبیعت این توانایی را دارد که هر چه را انسان می‌خواهد به او بدهد و این دلیل بر تطبیق و انطباق «ذهن» با «عین» نیست. اینجاست که می‌فهمیم چرا مسیر پیامبران در کشف حقیقت با مسیر علمی که امروز به عنوان علوم تجربی در میان است، فرق می‌کند.

کانت بر کارآمدی اخلاق تأکید بسیاری داشت، زیرا از نظر او اگر کسی بخواهد فرهیخته شود در نزد خود فرهیخته می‌شود. اگر می‌خواهد

شهرت پیدا کند یا به بهشت برود، در نزد خودش مشهور می‌شود و یا به بهشت می‌رود. به عبارتی، توصیه کانت این بود که «در درونِ خودت، خودت را بزرگ کن». او در قسمت سوم کتاب «نقد عقل محض»، در مورد هنر صحبت می‌کند، از آن جهت که هنر موجب حسِ معنویت می‌گردد و روح انسان را تغذیه می‌کند و از این جهت در موضوع هنر به نوعی از لذتِ نظر دارد که لذتِ بودن است و اگزستانسیالیسم از این جا شروع می‌شود به معنای «حسِ حضورِ وجودی».

با این مقدمه خواستم ابتدا دربارهٔ انسان جدید صحبت شود تا معلوم گردد مخاطب ما چه خصوصیتی دارد و بنیان‌های تاریخی این انسان در چیست. انسان از جهتی و در بُعدی خاص به کمک استدلال‌های عقلی می‌تواند متوجه وجود حقایق عالم به صورت انتزاعی بشود در حالی که از طریق استدلال و به روش انتزاعی همه چهره‌های حقیقت به ظهور نمی‌آید و از این جهت گفته می‌شود استدلال برای درک حقیقت کافی نیست، نه آن که غلط باشد.

فلسفه قاره‌ای و فلسفه تحلیلی

ما امروزه دو نوع فلسفه داریم، یکی فلسفه قاره‌ای که فیلسوفان آلمانی مثل کانت و هگل و هایدگر دنبال می‌کنند و دیگری فلسفه تحلیلی که فیلسوفان انگلیسی مثل برتراند راسل و یا توماس آکینوناس دنبال می‌کنند. فلسفه تحلیلی به معنای حل کردن مسائل با عقل انتزاعی است، در حالی که فلسفه قاره‌ای به انسان و دریافت‌های او از خودش نظر دارد. ما در این زمانه باید در جریان این امور باشیم تا بدانیم با کدام انسان و با چه

رویکردی روبه‌رو هستیم و به گفته آقای دکتر رضا داوری، «چه بخواهید و چه نخواهید، انسانِ امروز، انسانِ مدرن است؛ ربطی به اروپا ندارد و باید آن را بشناسیم.»

ممکن است بنده با صد دلیلِ عقلی موضوعی را اثبات کنم، ولی معلوم نیست شما را قانع کرده باشم زیرا شما در ابعاد دیگری از خودتان هم حاضر هستید که مربوط به «بودن» شما است و در این رابطه باید آنچه را عقل ثابت کرده به نوعی احساس کنید. شاید بتوان گفت انسان سیصد سال پیش حقیقت را به گونه‌ای برای خود تعریف کرده بود که برایش کافی بود، مثل آن که عقلاً خدا یا معاد را ثابت می‌کرد، در آن صورت قانع می‌گشت ولی انسانِ امروز چنین نیست. اشتباه ما این است که گمان می‌کنیم هنوز جوانان ما در زمان شیخ بهایی زندگی می‌کنند. انسانِ امروز در کلیت خود، سوژه خودش است و خودش را جهان خود می‌داند. همیشه باید این نکته را در ذهن داشته باشیم که مخاطبِ ما برای خود یک جهان است و بنا دارد همه جهان‌ها را در درونِ خود تجربه کند. علم حضوری و معرفت نفس از جهتی متذکر همین نکته است زیرا در آن فضا انسان با خودش روبه‌رو می‌شود. این جا است که می‌فهمیم چرا امام راحل «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» توصیه می‌کردند بحث «معرفة النفس» جلد هشتم اسفار ملاصدرا خوانده شود. کتاب‌های «دروس معرفت نفس» و «عیون مسائل النفس» از علامه حسن زاده آملی «رحمة الله علیه» و معرفت نفسی که علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» در «رسالة الولاية» آورده‌اند به همین معناست. منتها باید به وجهِ در جهان‌بودگیِ انسان‌ها هم نظر کرد و به این نکته توجه

نمود که علت اختراع ماشین سواری و هواپیما و اینترنت همه در راستای همین حضور جهانی انسان شکل گرفت که می‌خواست جهان طبیعت را در نزد خودش حاضر کند. سیصد سال پیش طبیعت، ابژه انسان بود، اما امروزه من انسان نیاز دارم که طبیعت را در خودم تجربه کنم تا بتوانم خودم باشم. به هر حال، انسان می‌خواهد همه چیز را در خودش بیابد و در خودش تجربه کند و جهان بیرونی را هم بر اساس سوژه خودش بسازد این را می‌توانیم در تاریخ مدرن ببینیم.

نسبت انسان با خدا و با جهان

امروزه بحث تطبیق و انطباق ذهن با عین، جای خود را به تصرفِ طبیعت داده است. به همین دلیل است که می‌گویند کانت پدرِ تکنولوژی است. تکنولوژی یعنی من چیزی می‌سازم براساس میل خودم تا جهان برای من باشد، در صورتی که قبلاً برعکس بود و این انسان‌ها بودند که می‌خواستند برای جهان باشند و عارفان و پیامبران می‌گفتند که ما باید در جهانی که خدا خلق کرده حاضر و راضی شویم. ما امروز با مخاطبِ دیگری مواجه هستیم، چه خودِ مخاطب بدانند که بر اساس روح بشرِ مدرن فکر می‌کند و چه ندانند، در هر حال مخاطب ما خود را مساوی جهان می‌داند و با چیزی که در نزد او نیست نمی‌تواند ارتباط برقرار کند و زندگی کند. آیا واقعاً در آموزه‌های دینی ما نداریم که اسماء الهی نزد انسان است و انسان باید در نحوه بودن خود دقت کند؟ خداوند در قرآن، دربارهٔ آدم «علیه‌السلام» می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره/31) و تمام اسماء را به آدم تعلیم داد. «اسماء» یعنی «حق»، به جلوهٔ خاص. برای همین

می‌گویند «اسم» عبارت است از ذات به صفت خاص. لذا وقتی می‌گویید: «هُوَ الْحَيَّ»، یعنی نظر به حضرت حق داریم به نور اسم «حی». پس وقتی خدا می‌فرماید تمام اسماء را به آدم تعلیم دادم، یعنی خودش را به انسان عرضه کرده است، زیرا فرمود: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (اعراف/180) او را اسماء حسنا می‌فرماید، و در ادامه فرمود: «فَادْعُوهُ بِهَا» او را به همان اسماء حسنا بخوانید. پس خداوند نزد انسان است و ما از درون خود او را می‌خوانیم. لذا در واقع جان انسان منور است به تمام انوار الهی. از طرف دیگر با توجه به این که فرمود تمام مخلوقات عالم، نور اسماء الهی اند، پس هر چه در این عالم به عنوان مخلوق وجود دارد، نور حضرت حق است به جلوات اسماء. به عبارت دیگر، ما در نزد خودمان هم تمام عالم را داریم و هم خدا را. بی حساب نیست که جناب مولوی می‌فرماید:

ای نسخه نامه الهی که تویی! وی آینه جمال شاهی که تویی!
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی

با توجه به نکات فوق می‌توان گفت تاریخ جدید و تولد بشر جدید می‌تواند بستر ظهور انسان آخرالزمان و اصیل‌ترین انسان بشود، زیرا کانت به این جا رسید که انسان باید همه چیز را در خودش بیابد. اما مشکل اندیشه کانت در واقع امکان به میدان آمدن نفس اماره را در خود داشت که منجر به انسان خودبنیاد می‌شد و انسان به انانیت تاریخی خود نزدیک می‌گردید، یعنی انسانی که می‌خواهد خودش، همه چیز باشد. ما هم در آموزه‌های دینی و در همان شعری که از جناب مولوی نقل می‌شود می‌توانیم به انسان بگوییم: «همه چیز، خودت هستی و در خود بطلب

هر آنچه خواهی که تویی.» ولی به عنوان خلیفه الله که حامل اسماء الهی است.

در این رابطه می توان به اندیشه ملاصدرا و «عین الرّبط» بودن انسان نسبت به خداوند فکر کرد. ملاصدرا تقریباً معاصر دکارت است. طبق اسناد تاریخی، مستشرقانی که به دربار شاه عباس می آمدند، مدام از دکارت صحبت می کردند و استادان ملاصدرا نیز مثل جناب میرفندرسکی و شیخ بهایی که در دربار شاه عباس رفت و آمد داشتند، متوجه نظرات دکارت شده اند و به احتمال زیاد ملاصدرا با نظرات دکارت و حساسیت او نسبت به نحوه بودنی که برای انسان قائل بوده، آشنا شده و می توان گفت جناب ملاصدرا در همان تاریخی که دکارت حاضر است، حاضر می شود ولی با حضوری بسی فاخرتر، به جهت روح تشیع و نور اهل بیت علیهم السلام. حتماً در جریان هستید که ریشه اخباری گری در شیعه از اروپا شروع شده است. وقتی این موضوع را بررسی می کنیم، می بینیم که اخباریون، معاصر جان لاک بودند و ملا احمد استرآبادی با شاه صفوی رفاقت داشته است¹ و علت تبعید ملاصدرا نیز اخباریون فعال در دربار شاه عباس می باشند. جناب ملاصدرا با نظریه «اصالت وجود» وارد آن میدانی شد که دکارت وارد شده بود. البته مهم نیست که جناب ملاصدرا تحت تأثیر دکارت بوده یا نه، چندان فرقی در اصل ماجرا نمی کند. مهم این است که نظریه او جوابگوی سؤالات امروزمین ما می باشد و نظریه اصالت

¹ - بد نیست بدانید که امین استرآبادی مدتی نیز در مدینه سکونت داشته و احتمالاً وهابی های

مدینه تحت تأثیر اخباری گری ایشان هستند.

وجود با درک انسان جدید همراهی دارد. در بحث هویت تعلقی مخلوق، به این نکته می‌رسیم که انسان عین ربط به حضرت حق است و چون عین ربط است، از سویی هیچ چیزی از خودش ندارد و از سویی چون عین تعلقی به حضرت حق است در همه جا به وجود حضرت حق حاضر است، همان نکته‌ای که آیه «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» (فاطر/15) متذکر آن است که می‌فرماید شما «فقیرِ اِلیِ الله» هستید، یعنی وجود شما عین ربط به خداوند است. به گفته شهید مطهری «رحمة‌الله‌علیه» این نکته حقیقتاً ظریف‌ترین نکته‌ای است که می‌توان در رابطه با هویت انسان نقل کرد. این که نسبت انسان با حضرت حق، عین ربط است باعث می‌شود تا هویت انسان را هویتی تعلقی بدانیم. لازمه «عین ربط» بودن این است که انسان در تمام حیطة حضور خدا، «بالحق» حاضر است، در عین این که در این حضور هیچ استقلالی ندارد و «فقیرِ اِلیِ الله» است.

حضور آخرالزمانی انسان

سخن در این است که آیا می‌توان از مختصات انسان جدید غفلت کرد و یا باید با نظر به مختصات انسان جدید، به وسعتی که آخرالزمان برای انسان متذکر شده است، فکر کنیم؟ امام سجاد ♦ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِيمٌ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (الکافی، ج 1، ص 91) خداوند می‌دانست در آخرالزمان اقوام متعمقی می‌آیند که برای آن‌ها سوره توحید و شش آیه اول سوره حدید را نازل

کرد. آیا ما در تاریخ خودمان توانسته‌ایم باب نظر به سوره توحید و شش آیه اول سوره حدید را باز کنیم؟ این که خداوند در عین بودن و در همه جا بودن یعنی در «احدیت» خود، «صمد» است و همه به سوی او هستند، امری است که انسان جدید در تقدیر تاریخی خود به دنبال آن است و می‌خواهد در عین حضور در آغوش احدیت خدا، رفتن به سوی خدا را در نزد خودش حس کند. این همان وسعت حضوری است که انسان در نهایی‌ترین حضور خود به دنبال آن است.

یکی از اساتید معارف اسلامی می‌فرمودند: «هر وقت مباحث کتاب «معارف» را می‌خواهند تدریس کنند، دانشجویان چندان توجه نمی‌کنند. اما وقتی موضوعاتی که در کتاب «آداب الصلاة» حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» است را مطرح می‌کنند، همه توجه می‌نمایند. به نظر بنده علت این امر آن است که مطالب کتاب «آداب الصلاة» با بودن و اگزستانس خود دانشجویان رابطه دارد و بودن خود را در تذکرات آن کتاب احساس می‌کنند؟ ولی در کتاب «معارف اسلامی» بیشتر با باورهای ذهنی خود روبه‌رو هستند و احساس درونی و حضوری برای آن‌ها به وجود نمی‌آید.

حال با توجه به آنچه عرض شد آیا به این فکر کرده‌ایم که انسان جدید با انتظاری خاص، می‌تواند مخاطب ما باشد؟ آیا نباید زبانی به میان آید که این انسان ابعاد وجودی خود را در خود بیابد و اگر هم سوژه خود شده، خود را بسی فاخرتر احساس کند؟ نظر بنده آن است که جناب ملاصدرا در همین تاریخ و با نظر به نگاهی که انسان جدید از خود دارد،

مسئله را به صورتی بسیار فاخر ارائه داد. او روشن کرد این انسان است که همواره با خود و در خود به سر می‌برد ولی نه به صورت مستقل و خودبنیاد، بلکه به صورتی که عین ربط به حضرت حق است و بودن او همان «ربط» او به حضرت حق است و جایگاه دین الهی آن است که انسان با عبادات الهی، آن ربط تکوینی را در خود به حالت تشریحی در آورد و با عبودیت خود، عین ربط بودن خود را احساس کند. اگر انسان جدید از این موضوع غفلت کند آنچه می‌ماند همان خودبنیادی و نهایت انانیت است که چیزی جز جهنم و ظلمات نیست. انسان در دل حضور در خود می‌تواند همه بهشت‌ها را در خود به ظهور آورد، به همان معنایی که در اوج ظلمات آخرالزمانی، بالاترین نور به ظهور می‌آید، زیرا بُعد اسمایی و هویت تعلقی انسان باعث می‌شود تا نور بر این ظلمات بتابد و حقیقتاً نور حضرت مهدی علیه السلام در همین ظلمات ظهور می‌کند.

ما یک مشکل داریم و یک راه حل. مشکل ما این است که متأسفانه جوانان ما تصویری که از استادان معارف و روحانیون دارند آن است که گمان می‌کنند آن‌ها می‌خواهند امری را بر آن‌ها تحمیل و تکلیف کنند که به جان آن‌ها در امروزشان ربطی ندارد. در حالی که بنا بر این است که از طریق مباحث معرفتی، گم‌شده جوانان به آن‌ها داده شود تا احساس حضوری بیشتر و شفاف‌تر نزد خود بکنند. البته بنا نیست ما به فلسفه کانت و دکارت بپردازیم ولی به هر حال انتظار می‌رود دین را به گونه‌ای با مخاطبان خود در میان بگذاریم که بتوانند با آن ارتباط و جودی برقرار کنند و پاسخ جان خود را در آن مباحث بیابند. ما مطالب بسیار نابی برای

بشر امروز داریم که اتفاقاً سخت به دنبال آن است و می‌توانیم با فهم آنچه دکارت و کانت و هگل و هایدگر کرده‌اند و در دل همان نگاهی که آن‌ها به انسان جدید دارند، در افق صدراپی مطالبی بسی فاخرتر را به میان آوریم و آنچه را کانت آرزو می‌کرد صورت عمل پوشانیم، بدون آن که جایگاه عقل را محدود کنیم تا برای ایمان جا باز شود. اگر از «من شک می‌کنم، پس من هستم» که دکارت مطرح کرد و به «هست»، برای انسان نظر کرد، شروع کنیم و به کانت برسیم و سوپژه‌شدن انسان برای خودش را مدّ نظر داشته باشیم و سپس ملاصدرا و «اصالت وجود» را در ادامه مدّ نظر آوریم؛ از یک طرف انسان جدید را مدّ نظر آورده‌ایم و از طرف دیگر متوجه وجه قدسی آن انسان گشته‌ایم. همان تلاشی که جناب هایدگر با طرح «وجود» به همان معنایی که خودش از «وجود» فهم کرده بود، دنبال می‌کرد. اتفاقاً درک هایدگر در این تاریخ مهم است. یکی از اساتید حوزه علمیه از بنده پرسیدند: «شما چرا هایدگر می‌خوانید؟» عرض شد: «برای این که قرآن را بفهمم.» پرسیدند: «چگونه؟» عرض شد: «اگر مسائل بشر جدید را به‌خصوص با نگاهی که هایدگر به انسان دارد، بفهمیم و سپس با قرآن مواجه شویم، قرآن برای ما حرف‌ها دارد. مهم آن است که مسائل خود را به قرآن عرضه کنیم و از قرآن نظر بخواهیم، همان‌طور که احتمالاً نظریه «اصالت وجود» ملاصدرا در مواجهه با دغدغه‌ای که دکارت نسبت به وجود انسان داشت، ظهور کرد. عمده آن است که جهان خود را بشناسیم و در این جهان و این تاریخ مسائل و مشکلات خود را به قرآن عرضه کنیم و در مواجهه با قرآن، مسائل خود را حل کنیم. در چنین

فضایی جوانان ما جایگاه دروس معارف اسلامی را می‌فهمند و از آن استقبال می‌کنند زیرا متوجه می‌شوند چگونه باید نسبت به مسائل خود با قرآن و روایات مواجه شوند. باید انسان را با خودش آشنا کرد و از این جهت عرض شد اگر مشکلی داریم که جوانان گمان می‌کنند ما می‌خواهیم امری را بر آنان تحمیل کنیم که نیاز آن‌ها نیست، از آن طرف هم اگر متوجه شوند امکاناتی در قرآن و معارف اسلامی هست که جوابگوی بشر جدید است؛ قدمی به جلو برداشته‌ایم.

حضور ذیل اراده الهی

سؤال: با این توصیفات ناچاریم ساختار را به کلی تغییر دهیم تا بتوانیم حرف‌های تازه‌ای برای مخاطب بزنیم. ما مثلاً به دانشجو «عقاید اسلامی» آموزش می‌دهیم، که این در واقع همان «کلام» است، یا «انقلاب اسلامی» را طوری مطرح کنیم که همان مباحث علوم سیاسی است. در واقع این‌ها کاری نیست که از انسان شروع کنیم و انسان را در این مباحث با خودش آشنا کنیم. ما همان حرف‌های قدیمی را به صورتی دیگر می‌زنیم، بدون آن‌که متوجه باشیم با انسان دیگری روبه‌رو هستیم، باید محتوای دیگری عرضه شود. از سویی اگر بخواهیم ساختار دروس معارف را تغییر دهیم، معلوم است که کار بسیار سخت خواهد بود به‌خصوص که دست‌اندرکاران مربوطه در این مورد فکر نکرده‌اند. من روحانی می‌خواهم با جوان امروز ارتباط برقرار کنم، با این که می‌دانم معارف گرانقدری در اختیار داریم ولی نمی‌دانیم از کجا شروع کنیم که جوان ما احساس کند مسائل اش را با او در میان می‌گذاریم. تمام دستاوردهای ما مربوط به

گذشته‌اند. سؤال این است که اکنون از کجا شروع کنیم؟ چگونه می‌توان با جوانی که در جهانی دیگر زندگی می‌کند ارتباط برقرار کرد و دین را به او چشاند؟ نمی‌توان از کتاب‌های عرفانی قدیمی استفاده کرد. در واقع این که چگونه این کار را شروع کنیم بحثی است و این که چگونه آن را در ساختار وارد کنیم نیز بحثی دیگر است. اصلاً آیا محتوایی برای ارائه داریم؟ برای تولید این محتوا چه کاری باید انجام دهیم؟ چه باید کرد؟

استاد: اولاً توجه داشته باشید که ما در «روش» نباید ساختار را به کلی تغییر دهیم و دیگران را نفی کنیم، باید متوجه حضور تاریخی خود باشیم. هگل معتقد است تاریخ را باید در هر مرحله‌ای مطابق آن مرحله حس کرد و از این جهت طرح‌های ما باید به گونه‌ای باشد که برای سؤالات آینده جوانان نیز پاسخ داشته باشد و جوانان را در برابر سؤالاتی که پیش می‌آید، آماده کنیم و گرنه آن‌ها را از دست می‌دهیم.

به این نکته فکر کنید که همواره «حقیقت» در تاریخ، مطابق ظرفیت و نیاز آن تاریخ ظهور می‌کند. در همین رابطه قرآن می‌فرماید: «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الرَّحْمَن/29) هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است از او - یعنی از خداوند - تقاضا دارند و او هر روز و روزگاری به شأنی مطابق طلب آن‌ها جوابگوی آنان است. عجیب است که طلب از سوی آنچه در آسمان‌ها و زمین است شروع می‌شود و جالب اینجاست که می‌فرماید خداوند در هر مرحله از تاریخ به شأنی مطابق نیاز مخلوقات به ظهور می‌آید. اگر «یوم» را «تاریخ» معنا کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که خدا در هر تاریخی مناسب همان تاریخ

تجلی پیدا می کند و اگر نتوانیم در آن تاریخ مطابق آن زمانه با خدا ارتباط برقرار کنیم، با حقیقت آن تاریخ که همان انوار الهی و شئون ربّانی است، ارتباط برقرار نکرده ایم. اگر با آیات و روایات در تاریخ حاضر باشیم، می توانیم سخنانی بگوییم که دقیقاً همان مطالبی است که نیاز افراد است و در هیچ جای دیگری نمی توانند آن سخنان را بیابند. آیا «حقیقت» در هر زمانه ای همان افق گشوده ای نیست که ما را هم در بر می گیرد؟ چرا حقیقت را در حدّ یک مفهوم تقلیل دهیم؟ بنده همیشه در رابطه با نظر به «حقیقت»، رخدادهای اربعینی اخیر را مثال می زنم که چگونه در آن پیاده روی، اراده الهی شما را در بر می گیرد و در این خصوص داریم همین که زائر از خانه اش حرکت کرد، فرشته ها به سراغش می آیند و او را دربر می گیرند. در تاریخ انقلاب اسلامی نیز ما در ذیل اراده الهی قرار گرفته ایم و لذا باید خودمان را در آغوش خدا احساس کنیم. خدا در این تاریخ، به اراده خاصی تجلی کرده است و حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در این رابطه فرمودند: «این قرن به خواست خداوند قادر، قرن غلبه مستضعفان بر مستکبران و حق بر باطل است.» (صحیفه امام، ج 15، ص 171) به همان معنا که اراده الهی به عنوان حقیقت مربوط به این دوران این گونه ظهور می کند و چنانچه ما خود را در دل انقلاب اسلامی ذیل اراده الهی قرار دهیم، به یک معنا به معراجی نایل می شویم که شدیدترین اُنس با خداوند است.

بنده با خواندن کتاب «تنها گریه کن» که گزارش مادر شهید محمد معماریان از فعالیت های خود و شهیدشان بود، بسیار متأثر شدم. کتاب مربوط به خاطرات خانم اشراف السادات منتظری از قبل از انقلاب بود تا

دوران انقلاب و دوران دفاع مقدس و شهادت فرزندشان و مرحله بعد از دفاع مقدس. به نظر بنده ما هنوز در مورد مرحله بعد از دفاع مقدس آن طور که شایسته است، درک تاریخی مناسبی نداشته‌ایم. امثال شهید آوینی از یک جهت و شهید حاج قاسم سلیمانی از جهت دیگر نمونه‌های نسبتاً خوبی بوده‌اند، ولی هنوز آوینی‌ها و حاج قاسم‌ها در پیش داریم. بنده در شبکه افق، روز پنج‌شنبه یعنی یک روز قبل از شهادت سردار سلیمانی، مصاحبه داشتم و در آن مصاحبه عرض شد: «حججی‌ها در پیش‌اند.» زیرا معتقدم وجدان عمومی مردم به دنبال چیزی است بیش از آنچه فعلاً با آن روبه‌رویند. در نظر داشته باشید ما یک وجدان عمومی داریم و یک افکار عمومی؛ افکار عمومی اکثر مردم در اختیار رسانه‌های دشمن است، اما وجدان عمومی آن‌ها در اختیار امامین انقلاب است. این آن چیزی است که جهان مدرن انتظار آن را نداشت و گمان می‌کرد می‌تواند با سیطره رسانه‌ها و با در اختیار گرفتن افکار عمومی، اندیشه‌های انسان‌ها را در اختیار بگیرد. اگر آثار هر تسلسل از بنیان‌گذاران رژیم صهیونیستی را بخوانید، متوجه می‌شوید که انتظار رژیم صهیونیستی این بود که با به‌دست آوردن و کنترل رسانه‌ها، می‌توانند جهان را کنترل کنند، ولی این طور نشد. در این تاریخ اراده‌ای ظهور کرده است و مردم ما ذیل آن اراده تحت تأثیر سخنان قدسی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» حاضر شدند، در آن حد که اخیراً دیدم یکی از دانشمندان، زلزله امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را موجب افول آمریکا دانسته است. ممکن است کسی با نگاهی صرفاً سیاسی به این مسائل نگاه کند، ولی ما یک نوع

«حضور» در این مسائل می‌بینیم. اگر خودتان را در این نقطه از حضور اراده الهی قرار دهید و این رویکرد را اتخاذ کنید، آنچه باید اتفاق بیفتد و شایسته است اتفاق بیفتد، محقق می‌شود. هر چند به ظاهر سیطره رسانه‌ای، دشمنان اسلام را پیروز نشان می‌دهد ولی این ظاهر قضیه است. مثل وقتی فرعون و لشگریانش بنی اسرائیل را که بنا داشتند از مصر خارج شوند، تعقیب کردند. قرآن می‌فرماید: «قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» (شعراء / 61 و 62) اصحاب حضرت موسی ♦ گفتند: حتماً ما به چنگ آنان خواهیم افتاد و حضرت موسی گفت: این چنین نیست. بی تردید پروردگرم با من است و به زودی مرا هدایت خواهد کرد. با نظر به آیه: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم/ 4) و با تبعیت از رسول خدا ﷺ ما باید بتوانیم با افراد مدارا داشته باشیم و از این طریق یعنی با سجایای اخلاقی پاسخ‌گوی سؤالات‌شان باشیم، به همان معنایی که با نظر به سیره رسول خدا ﷺ می‌توان گفت:

ای لقای تو جواب هر سؤال مشکل از تو حل شود بی قیل و قال

اگر ما پنج نفر پیامبر اولوالعزم در راستای نبوت داریم، اما خدا می‌داند هزاران جوان اولوالعزم در راستای درک حقیقت داریم، حقایقی که در فرهنگ تشیع در بستر خردِ خسروانی درک شده است. آقای پروفیسور هانری کرین، شاگرد هایدگر بود، ولی متوجه می‌شود در ایران شیعه روح و روحیه‌ای هست که می‌تواند جوابگوی بشر امروز باشد. او به ایران می‌آید و خدمت علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» می‌رسد و با همدیگر گفتگوها دارند و به جهت آن که «جهانی» فکر می‌کند، خیلی خوب

مطالب را می‌گیرد. آقای دکتر دینانی می‌گفتند هانری کربن در محضر علامه «رحمة‌الله‌علیه» گفت: «من شیعه افلاطونی هستم و برای خودم ذکری دارم.» از او می‌پرسند ذکر تان چیست؟ کربن پاسخ می‌دهد: «من شب‌ها " اصول کافی " می‌خوانم و گریه می‌کنم.» کربن برای بنده یک نمونه است به عنوان انسانی که می‌خواهد در جهان حاضر شود.

اگر انسان خودش را در جهان حس کند، مسئله‌اش با مطالعه کتاب و یا معارف اسلامی تغییر می‌کند، زیرا در آن صورت سعی می‌کند جایگاه تاریخی خود را از آن طریق بیابد، نه این که بخواهد صرفاً چیزهایی یاد بگیرد! مثل آن که بنده باید مسئله کانت را بدانم تا جهان خود را بشناسم، یا باید مسئله هایدگر را بدانم تا جهان خودم را که هایدگر هم در آن حاضر است، بشناسم.

آیت‌الله جوادی آملی «حفظه‌الله» در باره علامه طباطبایی «رحمة‌الله‌علیه» می‌فرمایند:

«علامه طباطبایی از مسائلی که در عالم اتفاق می‌افتاد در خدمت قرآن بهره برد؛ علامه حادثه‌های تاریخی را ورق زد، مشروطه را تشریح و خواسته‌های مشروطه را شناسایی کرد، جنگ جهانی اول و دوم را شناسایی کرد و پس از فیش‌برداری از سؤال‌های آن، وارد تفسیر شد، آن سؤال‌ها را به خدمت قرآن عرضه کرد و پاسخ گرفت که المیزان شد.»²

2- سخنان آیت‌الله جوادی در چهاردهمین همایش اساتید تفسیر حوزه به مناسبت سی و ششمین سالگرد ارتحال علامه طباطبایی «رحمة‌الله‌علیه» (95/8/19)

نتیجه مواجهه علامه با جهان «تفسیر المیزان» می‌شود. واقعاً اگر انسان در تاریخ خود باشد، ابرمرد می‌شود. شاید حدود 20 درصد از مطالبی که در «تفسیر المیزان» است، در بردارنده مسئله امروز ما باشد، اما روح آن تفسیر متذکر مسائل امروز بشر است و از این جهت نورانیت عجیبی دارد.

هایدگر در جایگاه تاریخی خود و ملاصدرا نیز در جایگاه تاریخی خود که با سخنان و تذکرات‌شان نظر به وجود انسان دارند؛ انسان‌های عجیبی هستند، از آن جهت عده‌ای هایدگر را فیلسوف نمی‌دانند زیرا به صورت انتزاعی صحبت نمی‌کند. در ابتدای کتاب «هستی و زمان»، دلایلی می‌آورد که استدلال برای بشر کافی نیست؛ نه این که غلط باشد بلکه باید به «بودن» انسان در نزد خودش نظر کرد، امری که تا حدی مباحث «معرفت نفس» متذکر آن است. علامه شعرانی و علامه حسن زاده «رحمة‌الله‌علیه» به یادگیری زبان فرانسوی پرداختند و متوجه مباحث انسان در فلسفه غرب شدند و احتمال می‌دهم آن بزرگواران در ارتباط با مفهوم «دازاین» هایدگر به بحث معرفت نفس پرداخته باشند. اگر کسی مطالب «معرفت نفس» را با نظر به «دازاین» که هایدگر مطرح کرده است دنبال کند نتایج بیشتر و بهتری به دست می‌آورد. ما در معرفت نفس، در نسبت با تجرد خودمان با خدا، خودمان را می‌یابیم، و هایدگر بحث در «جهان‌بودگی» انسان و نسبتی که با اطرافش دارد را به میان می‌آورد که هر کدام مکمل دیگری هستند، به خصوص که ما با طرح «عین الربط‌بودن» انسان، ظرائفی را در رابطه با آنس با «حقیقت» به میان می‌آوریم، تا خود را در وسعتی بیشتر احساس کنیم.

سؤال: جسارتاً بنده پاسخ سؤال را نگرفتم. از کجا شروع کنیم؟

استاد: عنایت داشته باشید که بحث در تذکر به نوعی از «حضور» است تا خود انسان به صحنه آید و مصداق‌های مناسب بودن خود را در خود بیابد. در قرآن داریم که می‌فرماید: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ» (بقره/215) از تو می‌پرسند چه چیزی را انفاق کنند؟ در جواب می‌فرماید: «قُلْ مَا أَنْفَقْتُ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّهِ الدِّينِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» به جای آن که مستقیماً جواب سؤال را بدهد، می‌فرماید: بگو: هر چیزی از امور خیر را که انفاق می‌کنید، افرادی مانند والدین و نزدیکان و ... را در نظر بگیرید. گاهی لازم است به جای این که پاسخ مستقیم به سؤال بدهید، مخاطب را متوجه ابعاد وجودی خودش بکنید. بنده سعی کردم به جای پاسخ مستقیم به سؤال جناب‌عالی، حضور در تاریخی را که هستیم متذکر شوم تا در این فضا خود را و دیگران را دنبال کنید تا هر کس با شما رابطه پیدا کند رابطه‌تان با او، حضوری و تاریخی شود، به آن معنا که مخاطب شما سعی کند موضوع را در خود دنبال کند تا رابطه شما به جای «تعلیم» یک موضوع، «تذکر» به آن موضوع شود.

در مراسم چهلمین روز شهادت سردار سلیمانی در کنار مزار آن شهید عزیز عرض شد، «همه ما حاج قاسم هستیم» و باید مسیر این شهید بزرگوار را در خود ادامه دهیم. همان‌طور که اگر در شرایط اربعینی اخیر از کسانی پرسید چرا به کربلا می‌روند، به‌نظرم هر جوابی بدهد جواب نیست! زیرا در حضوری قرار دارد که گزارش از آن با کلمات ممکن نمی‌باشد. به قول آیت‌الله حسن زاده آملی «رحمة‌الله‌علیه»: «حلوای تن‌تنانی تا نخوری

◆ ندانی». یعنی امری است که باید در آن حاضر شد. امام صادق می‌فرمایند: «وقتی می‌خواهی نماز بخوانی، به یاد خدا و رسول خدا باش، ولی یکی از ما را نصب‌العین خود قرار بده.» (بحار الأنوار، ج 81، ص 207) آیت‌الله قاضی با نظر به همین قاعده به شاگردان‌شان می‌فرمودند: «هر وقت می‌خواهید نماز بخوانید، استادتان را در مقابل‌تان مدّ نظر آورید.» این به جهت آن است که انسان در آن حالت در افق نظر خود، شخصیت آن عزیزان را مدّ نظر می‌آورد و در حیطه حضور آن‌ها در عالم حاضر می‌گردد و حسّ می‌کند با آن‌ها در صحنه نمازش حاضر است. این که می‌گویند به نیابت از امام زمان (ع) به سفر زیارتی بروید نیز به همین منظور است، زیرا ایشان انسانِ کاملِ حیّ هستند و ما از ایشان بیگانه نیستیم. پس می‌توانیم در افقِ حضورِ ایشان وارد عبادات خود شویم. با توجه به این نکته به نظر می‌آید انسان‌ها می‌توانند در نسبت با یکدیگر، بیشتر خود را حاضر ببینند. کسی را می‌شناسم که می‌گفت یک بار با نظر به حضور آیت‌الله شاه‌آبادی «رحمة‌الله‌علیه» وارد نماز صبح شدم. اسراری از سرّ قدر برایم حل شد که فکر آن را هم نمی‌کردم! در کتاب «چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی»، به تفصیل به این بحث پرداخته شده است. از آنجا که مرحوم شاه‌آبادی و دیگر استادان در عالم برزخ قرار دارند، با نظر به حضور آن‌ها می‌توان ارتباط خاصی با آن‌ها برقرار کرد که بسیار متفاوت از ارتباط‌های معمولی است. از این جهت می‌توان بعضاً پاسخ سؤال‌ها را در یک شخصیت یا در حضور تاریخی او پیدا کرد.

جناب اباذر غفاری پس از آن که نسبت به بت پرستی جامعه خود مسئله دار شد و بالاخره در مکه مکرمه به ملاقات رسول خدا ﷺ نایل گشت و گمشده خود را پیدا نمود و با شوری فراوان در مسجد الحرام از توحید سخن گفت و پس از آن که مورد آزار مشرکان مکه قرار گرفت، پیامبر خدا ﷺ به او دستور دادند به غفار یعنی به شهر خود برگردد و او پس از آن که به غفار برگشت پیامبر را ملاقات نکرد تا پس از هجرت آن حضرت به مدینه. جناب اباذر با همان دیدار اولیه نسبت خود را با رسول خدا ﷺ و با خداوند مشخص کرد و در آن مدت که در غفار بود در بستر همان فهم اولیه که از توحید یافته بود تمام اهل غفار را مسلمان کرد. این نشان می‌دهد که رابطه‌ای ورای رابطه کلامی و انتزاعی میان افراد وجود دارد. در همین رابطه جناب مولوی می‌گوید:

ای خدا، جان را تو بنما آن مقام کاندرو بی حرف می‌روید کلام می‌توان در نسبت با همدیگر، این گونه فکر کرد که افقی گشوده شده و هر کس می‌تواند نزد خودش باشد، ولی در افق حضور دیگران نسبت به توحید نیز حاضر گردد. گادامر فیلسوفی کاملاً مذهبی است و حتی نسبت به مذهب تعصب هم دارد و کتاب بسیار خوب «حقیقت و روش» را تدوین می‌کند تا روشن نماید، «حقیقت» ماورای روش‌های معمولی، مثل قیاس‌های منطقی، خود را می‌نمایاند. نمی‌گوید روش‌های قیاسی غلط است، می‌گوید کافی نیست. او معتقد است بسیاری از ابعاد حقیقت طوری‌اند که اگر آن‌ها را در قالب استدلال محدود کنیم ابعادی از «حقیقت» فرو کاسته می‌شود. ما باید با مردم از خداوند سخن بگوییم و با

استدلال به شبهات‌شان پاسخ دهیم ولی بنا نداریم خداوند یا دین او را در حدّ استدلال متوقف کنیم.

روش تبیین معارف

سؤال: این که ما جهانِ مخاطب را به‌درستی ترسیم کنیم و بخواهیم او را به آن توجه دهیم که در محضرِ خودِ عالی و متعالی‌اش حضور یابد، آن‌گونه که بنده متوجه شدم، این کار از سنخِ تعلیم و تعلّم نیست، بلکه بیشتر نوعی سیورورت و شدن است و اگر تعلیم و تعلم هم باشد، از سنخ علم حصولی نیست، از جنس علم حضوری و تذکر به ابعاد فطری و وجودی خود فرد است. اما به هر حال، باید این گفت‌وگو میان ما و مخاطب شکل بگیرد. اکنون که با مخاطب در حالت انقطاع مفهومی به‌سر می‌بریم، چگونه می‌توانیم آن پلِ ارتباطی را با او متصل کنیم؟ طبق آنچه بنده متوجه شدم، حضرت عالی مباحث معرفت نفس را توصیه می‌کنید. اگر بخواهیم همین کار را انجام دهیم و مثلاً با رویکرد صدراپی به این قضیه بنگریم، چه باید بگوییم؟ یعنی خودِ این تذکر به حضور، دقیقاً چگونه باید باشد؟

استاد: نکته دقیق‌تری را متذکر می‌شوید. تجربه بنده این بود که بعد از طرح مباحث «معرفت نفس» و «برهان صدیقین»، بحث «معاد» به صورت حضوری مطرح شد و ابتدا بحث «معاد» در کتاب «معاد، بازگشت به جدی‌ترین زندگی» تدوین گشت و سپس در حدود 75 جلسه شرح داده شد. با توجه به این امر به نظر بنده اگر بحث «معاد» به صورتی که در کتاب مذکور تنظیم شده برای جوانان مطرح گردد، نه تنها آن نوع

سرخوردگی‌ها که در ذهن خود نسبت به مباحث «معاد» دارند، رفع می‌شود حتی نوعی ذوق و شیفتگی در آن‌ها شکل می‌گیرد زیرا متوجه «حضور اکنون بیکرانه جاودان» خود می‌شوند. لذا نه تنها از این طریق متوجه تجرد و بیکرانگی، یعنی «لایقف بودن» خود می‌گردند بلکه هم‌اکنون آن حضور را احساس می‌کنند. باید مخاطب را متذکر این حضور بنماییم. این نوع نگاه به «معاد» و جاودانگی انسان از یک جهت همان نظر به «دازینی» است که جناب هایدگر مدّ نظر دارد و از جهت دیگر نظر به وجه قدسی انسان است. هایدگر تلاش می‌کند متذکر وجه قدسی انسان باشد اما دستش خالی است. در حالی که ما با نظر به آموزه‌های دینی و حکمی مان از این جهت دست‌مان خالی نیست. این که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «أَلَا نَقِيَامَتِي قَائِمٌ» (شرح مقدمه قیصری، سیدجلال آشتیانی، ص 834) و تأکید دارند بفرمانند هم‌اکنون قیامت آن حضرت برای‌شان امری حاضر و قائم است؛ نکته مهمی است. به این معنا که این یک راه است در مقابل بشر و هرکسی می‌تواند در مواجهه با قرآن، آن حضور را در خود احساس کند که هم‌اکنون نیز در ابدیت است. ما به جوانان خود این مسئله را تذکر می‌دهیم و روی آن تأکید می‌کنیم. اگر بخواهیم «دازین» را ترجمه کنیم - البته هر چند عملاً نمی‌توان به درستی معادلی برای آن در زبان فارسی پیدا کرد - شاید بتوان گفت به معنای «تقرّر وجود و جهان‌بودگی انسان» است، حضوری از انسان که ماورای نظر به جهان کثرات است بلکه نظر به نفسِ «عالم‌داشتن» اوست.

با توجه به نکات فوق به نظر بنده رویکرد جنابعالی می‌تواند به این صورت باشد که ابتدا بحث «ده نکته در معرفت نفس» را بیان کنید و سپس به بحث «برهان صدیقین» و بحث «معاد» بپردازید و مخاطبان خود را متذکر حضور جاودانه اکنون‌شان بکنید. قرآن در توصیف «معاد» می‌فرماید: «لَأَرْبَبَ فِيهِ» یعنی چیزی که نمی‌توان در آن شک نمود و این در صورتی است که مخاطب ما آن را احساس کند و اگر کسی به مجرد خود دست یافت، هم اکنون می‌تواند با تقوای لازم تمام ارتباط خود با ابدیت‌اش را احساس نماید.

در روایت داریم که راوی از حضرت امام رضا ♦ می‌پرسد: مرا از بهشت و جهنم خبر دهید، آیا هم اکنون آن‌ها خلق شده‌اند؟ حضرت فرمودند: بلی، و رسول‌الله ﷺ وقتی به معراج رفتند داخل بهشت شدند و آتش را دیدند. راوی می‌گوید: عده‌ای از مسلمانان می‌گویند بهشت و جهنم مقدر شده‌اند ولی خلق نشده‌اند. حضرت فرمودند: آن‌ها از ما نیستند و ما هم از آن‌ها نیستیم:

«مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ كَذَّبَ النَّبِيَّ ﷺ وَ كَذَّبَنَا وَ لَا مِنْ وَلَا يَتِينَا عَلِيٌّ شَيْئٌ وَ يَخْلُدُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ. قَالَ اللَّهُ: هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ»³ پس کسی که منکر خلقت فعلی بهشت و جهنم شود، پیامبر و ما را تکذیب کرده است و از دوستان ما نیست و برای همیشه در آتش است. خداوند در آیه 44 سوره الرّحمن فرمود: این است

جهنمی که گناهکاران انکار می کردند و هم اکنون گناهکاران بین آن جهنم و آب جوشان در حال طواف اند.

و نیز در روایت داریم که پیامبر ﷺ فرمودند: در آن هنگامی که مرا به معراج بردند، من داخل بهشت شدم، دیدم در آنجا زمین های بسیاری را که سفید و روشن افتاده و هیچ در آنها نیست، ولیکن فرشتگانی را دیدم که بنا می سازند، یک خشت از طلا و یک خشت از نقره، و چه بسا دست از ساختن برمی دارند. من به آن فرشتگان گفتم: به چه علت شما گاهی مشغول ساختن می شوید و گاهی دست برمی دارید؟ فرشتگان گفتند: وقتی که نفقه ما برسد ما می سازیم و وقتی که نفقه ای نمی رسد دست بر می داریم و صبر می کنیم تا آن که نفقه برسد. رسول خدا ﷺ به آن فرشتگان گفتند: نفقه شما چیست؟ گفتند: نفقه ما گفتار مؤمن است در دنیا، که بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»⁴

پس چنانچه ملاحظه می فرمایید حضرت در سفر معراجی خود با بهشت و جهنم روبه رو شدند و این می رساند که هم اکنون بهشت و جهنم موجود است. چرا ما نتوانیم به انسان امروز بگوییم «تو در سوئزگی خودت، در بی کرانه حضور جاودانه اکنون هستی»؟ به مخاطبان جوان

4- «عن أبي عبد الله ♦ قال، قال رسول الله ﷺ لما أسرى بى إلى السماء دخلت الجنة فرأيت فيها قيعان يقق و رأيت فيها ملائكة يبنون لبنة من ذهب و لبنة من فضة و ربما أمسكوا فقلت لهم ما بالكم ربما بنيتم و ربما أمسكنم فقالوا حتى تجيئنا النفقة فقلت و ما نفقتكم فقالوا قول المؤمن فى الدنيا سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر فإذا قال بنينا و إذا أمسكنا» (بحار الانوار، ج 18، ص 409، باب 3 - اثبات المعراج و معناه.)

باید گفت: «چرا شما همین حالا خود را در آن بی‌کرانگی حس نمی‌کنید تا مسائل جزئی انسانِ مدرن شما را گرفتار نکند؟» جوانان ما اگر متوجه این نوع حضور نگردند به آرزوهای وهم‌آلود گرفتار می‌شوند. تقوا تنها به معنای رعایت حلال و حرام نیست؛ تقوا به معنای نگهداری بقای بی‌کرانه خود بودن است.

سؤال: مقام معظم رهبری «حفظه‌الله‌تعالی» در ۱۴ خرداد فرمودند: «امام ... هم یک فقیه برجسته و بزرگ بود، هم فیلسوف بود، هم صاحب‌نظر در عرفان نظری بود... لکن شخصیت برجسته امام به هیچ‌کدام از اینها وابسته نیست؛ بلکه شخصیت اصلی امام در تحقق مضمون آیه وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ (حج/78) [بود]». مقام معظم رهبری «حفظه‌الله‌تعالی» همچنین می‌فرمودند: «به معنای واقعی کلمه امام طرف‌دار عدالت اجتماعی بود؛ طرف‌داری از مستضعفان شاید یکی از پر تکرارترین مطالبی است که امام بزرگوار ما در بیاناتشان گفتند.» ایشان می‌فرمایند: «شخص امام ... نیروی سپاه را به‌وجود آورد، بعد هم نهاد بسیج را به‌وجود آورد؛ حرکت نظامی را یک جریان مردمی قرار داد. در مسائل اقتصادی، تکیه به مردم؛ ... در مسائل سازندگی کشور، تکیه به مردم، که جهاد سازندگی را به راه انداخت.» (<https://khl.ink/f/>29914)

سؤال بنده این است که وقتی که می‌خواهیم در اندیشه حضرت عالی، امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را پیدا کنیم، این پیوند روشی و پیوند ساختاری در کجای روش حضرت عالی قرار می‌گیرد؟ سؤال این است ما در این فرایند، حضرت عالی را در کجا می‌توانیم پیدا کنیم؟ یعنی اگر بخواهیم در

این فرایند، نظام آموزشی را بسازیم و به بیانات مقام معظم رهبری «حفظه‌الله‌تعالی» عمل کنیم و این فرایند را در ذیل سلوکِ شخصیتی امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»، مطرح کنیم، چگونه می‌توانیم با روش حضرت عالی، این کار را انجام دهیم؟

استاد: انقلاب اسلامی آرزوی تمام ائمه علیهم‌السلام بوده است. وظیفه ما در قبال انقلاب اسلامی این است که نگذاریم بنیان‌های امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»، به‌عنوان مؤسس این انقلاب، تحریف شود و غلط تعبیر گردد. مثلاً یکی از وظایف اصلی ما این است که مسئله شهادت و جنگ را به‌خوبی تبیین کنیم. یک‌سوم کتاب «گوش سپردن به ندای بی‌صدای انقلاب اسلامی» مربوط به شهادت است. شهادتی که ما در دل جنگ فهمیدیم یعنی بسط حضور انقلاب و انقلابی‌ها. شهید سلیمانی‌ها با شهادت‌شان بسط پیدا کردند. هنر ما باید این باشد که بتوانیم انقلاب را تبیین کنیم، و گرنه انقلاب فرسوده می‌شود و تقلیل می‌یابد و کار به جایی می‌رسد که به تعبیر بعضی از مسئولان، چون قانون اساسی را قبول داریم مقام معظم رهبری «حفظه‌الله‌تعالی» را نیز قبول خواهیم داشت! در حالی که ما معتقدیم رهبری انقلاب عطا‌ی الهی است تا انسان در این تاریخ بتواند به وظایف خود آگاه شود. ما باید کاری کنیم که سردار سلیمانی‌ها از دست نروند. نکته مهمی که باید به آن توجه داشت این است که ما نباید از شرایط تاریخی مهمی که در آن هستیم غفلت کنیم. باید همین انقلاب را با همین هویت نگه داریم. سلوک ذیل شخصیت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» برای بنده یک وظیفه است؛ نتیجه این سلوک عبارت است از این نکته که انقلاب

اسلامی، اشراقی بود به قلب حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» تا انسان‌ها در این زمانه که زمانه بحران هویت است، در بهترین هویت حاضر شوند و بودن خود را ذیل اراده الهی در راستای نفی استکبار احساس نمایند.

وظیفه ما این است که با قلم و قدم برخی افرادی که انقلاب اسلامی را انقلابی زمینی و لائیک می‌دانند مقابله کنیم، افرادی که ساحت قدسی انقلاب اسلامی را نفی می‌کنند و آن را صرفاً با انقلاب فرانسه و انقلاب روسیه منطبق می‌دانند و از این جهت یکی از وظایف ما این است که در این تاریخ به گونه‌ای حاضر شویم که نهادهای انقلاب تقلیل پیدا نکنند و کم‌رنگ نشوند. به نظر می‌آید می‌توانیم با زبان هایدگر در نسبت بین «وجود» و «تاریخ» سخن بگوییم و با این زبان نسبت بین انقلاب اسلامی و اراده الهی را تبیین کنیم. هایدگر در نسبت بین «وجود» و «تاریخ نکات حکیمانه‌ای به میان آورده است. از نظر او تاریخ عبارت است از ظهور «اعصار وجود» و در هر تاریخی می‌توان چهره‌ای از «وجود» یا حقیقت را ملاقات کرد. با این دید اگر انقلاب اسلامی مدّ نظر قرار گیرد در واقع نظر به حقیقت انقلاب اسلامی شده و نسبتی که با خداوند یعنی وجود مطلق دارد.

سؤال: مسئله بنده در واقع تبیین این فرایند بود. سؤال ما از مکتب امام «رضوان الله تعالی علیه» این است که این فرایند چگونه اتفاق می‌افتد؟ عرض بنده این نبود که ما نظام آموزش و پرورش را طراحی کنیم، عرض بنده این است که این فرایند چه فرایندی است؟

استاد: با توجه به جایگاه انقلاب اسلامی، اسراری که در آن نهفته است به مرور باید ظهور کند، و این تقدیری است که خداوند برای این تاریخ رقم زده است. فکر می‌کنید چرا حضرت صدیقه کبری (ع) وقتی پیامبر خدا ﷺ وعده دادند که «مهدی اَمّت از ما می‌باشد»؛ آرام شدند. آیا آن وعده به این معنا نیست که حرکت پیامبر خدا ﷺ در حجاب جاهلیت دفن نمی‌شود؟ وظیفه ما نیز آن است تا نهادهای آموزشی را متوجه حضور تاریخی انقلاب اسلامی در آینده این تاریخ بکنیم. تأکید رهبر معظم انقلاب بر امیدواری نسبت به آینده به جهت بصیرتی است که ایشان در ذات و روح توحیدی انقلاب اسلامی یافته‌اند. امری که بر عهده ما نیز می‌باشد تا با نظر به آینده انقلاب اسلامی متذکر شویم چه چیزهایی باید انجام شود و چه چیزهایی از آن جهت که حجاب انقلاب اسلامی خواهند بود، نباید انجام شود. در این فضا است که فرآیند حضور مکتب حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در جامعه و جهان هرچه بیشتر به ظهور می‌آید. به طور کلی جنس انقلاب اسلامی به جهت ذات توحیدی‌اش به گونه‌ای است که مسلّم از مشکلات امروزمین و فردایی‌اش می‌گذرد همان‌گونه که از مشکلاتی عبور کرد که تجاوز صدام حسین به وجود آورد. شما فرآیند عبور انقلاب اسلامی از مشکلات و هرچه نزدیک‌تر شدن به اهدافش را در حضور نرم‌افزاری بدانید که با فعالیت‌های فرهنگی خود پیش خواهید آورد، چشم‌اندازی که امیدها را برای آینده زنده نگه می‌دارد.

مقام معظم رهبری مطلب خوبی را با مسئولان جبهه فرهنگی در میان گذاردند، زمانی که فرمودند:

«هرچه هم بی سر و صدا تر حرکت کنید بهتر است. تغییر چراغ خاموش، را چند نفر از دوستان مطرح کردند که خب، بله خوب است – چراغ خاموش تعبیر درستی هم است – منتها بعضی از کارها آدم می بیند که خیلی هم چراغ آن خاموش نیست. حالا گاهی اوقات بعضی از کارها بروز و ظهور بیرونی‌ای هم دارد؛ البته در یک حدی لازم است، اشکالی ندارد؛ اما هرچی این کارها بی سروصدا و بی‌انتساب وجود داشته باشد، خوب است.» (92/2/2)

<https://khl.ink/f/48143>

اگر ملاحظه می‌کنید با همه موانع و مشکلات، کار جلو می‌رود به دلیل وجود چنین افرادی است و رهبر معظم انقلاب در سال‌های بعد، موضوع «آتش به اختیار» نیروهای انقلاب را به میان آوردند، به این معنا که این انقلاب توسط نیروهای متعهد که احساس مسئولیت می‌کنند در حال سیر به سوی اهدافش می‌باشد.

آقای صمد بهرنگی کتاب مختصر و خوبی داشتند به نام «ماهی سیاه کوچولو» که قبل از انقلاب، نیروهای انقلاب آن را مطالعه می‌کردند. حکایت ماهی سیاه کوچکی بود که تصمیم گرفته بود با مرغ ماهیخوار که ماهی‌های زیادی را می‌بلعد، مقابله کند. لذا به سوی دریا جهت مبارزه با مرغ ماهیخوار به راه افتاد. در بین راه با آفتاب پرستی آشنا شد که از او پرسید کجا می‌رود؟ ماهی کوچولو در جواب گفت می‌خواهد به جنگ مرغ ماهیخوار برود. آفتاب پرست او را تشویق کرد و تیغی به او داد تا وقتی در کیسه مرغ ماهیخوار گرفتار می‌شود به کمک آن تیغ، کیسه مرغ ماهیخوار را بشکافد و آزاد شود. نقش ما بیشتر نقشی است که آن

آفتاب پرست داشت. زیرا حال که نمی‌توانیم خودمان تبدیل به سردار قاسم سلیمانی شویم لااقل نگذاریم سردار سلیمانی‌ها که در بین جوانان و دانشجویان مان کم نیستند؛ از دست بروند و یا انگیزه‌های آن‌ها تقلیل پیدا کند.

عمده آن است که در ارائه موضوعاتی که تحت عنوان مباحث دینی و قرآنی مطرح می‌کنیم، مخاطبان خود را متوجه چشم‌اندازی بنماییم که از نظر تاریخی در پیش رو دارند و اگر با همین روحیه انقلابی مباحث را مطرح کنیم، همین متون معنای دیگری پیدا می‌کنند. به صرف تغییر ساختار نمی‌توانید به نتیجه‌ای که می‌خواهید برسید. مسئله این است که چه کسی و با چه انگیزه‌ای باید آن مباحث را مطرح کند. اگر شما حضور تاریخی انقلاب اسلامی در کلام تان حاضر باشد، هر کتابی را که متذکر معارف اسلامی باشد می‌توانید بر اساس افقی که مقابل شما است، تدریس کنید و امید به آینده را در جوانان زنده نگه دارید. مگر شهید حاج قاسم سلیمانی نگفت: «جمهوری اسلامی حرم است»؟ چرا ما نتوانیم این جمله را تبیین کنیم؟ اگر می‌خواهید جوانان را در این زمانه از فتنه‌هایی که آن‌ها را فرا گرفته برهانید، باید تاریخی که در آن حضور دارند را برایشان تبیین نمایید، هیچ راه دیگری نیست. نجات این نسل به حضور فعال در این تاریخ است تا وجود خود را ذیل اراده الهی احساس کنند. تنها با چنین

حضور و احساس حضوری است که از نیست‌انگاری که همه بشریت را فرا گرفته و زندگی را غیر قابل تحمل کرده، رها می‌شوند.⁵

نظر به ظرفیت‌های بشر جدید و راه معنابخشی به آن ظرفیت‌ها

فکر می‌کنم در جمع‌بندی آنچه مطرح شد می‌توانیم به نکات زیر فکر کنیم:

1- پس از کانت، تفکر فلسفی در حوزه حضور در «جهانی» که انسان می‌تواند نسبت با واقعیات ارتباط داشته باشد، تغییر کرد به این که انسان تنها در حوزه وجود خود - به همان معنایی که انسان سوژه خود است - در جهان خود می‌تواند حاضر باشد و این امری است غیر از آنچه در گذشته مطرح بود که انسان در حوزه حضور در عالم با واقعیات ارتباط داشت. در رویکرد اول که مدّ نظر کانت است واقعیات، معنای خاصی در نسبت با انسان پیدا می‌کند، امری که پس از آن، در حوزه تفکر هگل و در حوزه تفکر هایدگر پیش آمد و انسان و جهان معنای دیگری پیدا کرد.

2- در جهان جدید، به عنوان جهان کانتی، علم مانند گذشته بازنمایی آنچه هست به حساب نمی‌آید، انسان با خودش به سر می‌برد و سعی می‌کند جهان را مطابق آنچه تصور می‌کند بسازد و از این طریق عملاً با خودش و با ساخته‌هایش زندگی می‌کند. در حالی که علم در جهان

5- در این رابطه عرایضی تحت عنوان «معنای درک حضور تاریخی اصحاب امام حسین ♦ شده است، خوب است به آن مباحث رجوع شود.

گذشته، علم به واقعیات بود و کمال انسان آگاهی هر چه بیشتر به واقعیات و حقایق به حساب می‌آمد. حال سخن در این است که آیا می‌توان در آخرالزمان این دو نوع انسان و علم را جمع کرد؟ به طوری که انسان از یک طرف تنها در نزد خود و در هستی و بودن خود باشد و از طرف دیگر بودن او بودنی به وسعت همه هستی باشد و او در ذات خود، به جهت هویت تعلقی و بیکرانه‌اش، در همه عالم حاضر باشد، آن هم به همان معنایی که در خود حاضر است. این آن امری است که مباحث «حضور در جهان بین دو جهان» متذکر آن است.⁶

3- با کانت و با پرسش‌های چهارگانه او تاریخ مدرن شکل گرفت. او پرسید 1- چه می‌توانم بدانم؟ 2- چه باید بکنم؟ 3- به چه می‌توانم امید داشته باشم؟ 4- انسان چیست؟⁷ برای جواب دادن به سه سؤال اول، باید به سؤال آخر جواب داده شود که «انسان چیست؟» در دل این تاریخ تلاش‌های فراوانی شد تا با فهم انسان به این سؤالات جواب داده شود و مطالعه فلسفه غرب برای آن است که بدانیم بشر چه جوابی برای این سؤال‌ها یافته است تا در فهم انسان قدمی جلو بگذارد و فکر کنیم با انسان جدید چه نوع مواجهه‌ای باید داشت و آموزه‌های دینی و معنوی را چگونه باید با او در میان گذارد که موضوع «انسان و باز انسان» بنا دارد در این مورد سخن بگوید.

6- در این مورد به سه کتاب «انقلاب اسلامی، طلوع جهانی بین دو جهان» و «انقلاب اسلامی و چگونگی تحقق آینده دین‌داری ما» و «در راستای بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در جهانی بین دو جهان» رجوع شود.

7- گفته می‌شود کانت، فیلسوف اندیشه روشنگری است.

4- حال ما با ظهور انقلاب اسلامی با تاریخی روبه‌رو هستیم که از یک جهت باید در رابطه با سؤالات کانت به انسانی فکر کنیم که سوژه خود شده و از جهتی دیگر همان انسان با نظر به حضور تاریخی خود، متوجه حضور بیکرانه خود در هستی می‌باشد، آن هم ماورای دوگانگی سوژه و ابژه بودن انسان و موجودات. بنا بر این با نظر به حضور تاریخی انقلاب اسلامی، انسان در اکنون جاودان خود حاضر است و از این جهت انقلاب اسلامی تاریخ دیگری است غیر از تاریخ مدرن، و از انسانی پرسش می‌کند که به معنای کانتی‌اش سوژه خود بنیاد خود نیست ولی نه به معنای آن که ابژه‌ای باشد تا مورد شناسایی قرار گیرد، بلکه انسان جهانی است که باید با هویت آخرالزمانی خود در جهان حاضر شود، به عنوان حامل همه اسمای الهی، ولی نه در جدایی بین او و عالم و حضور در «جهان بین دو جهان» از طریق انقلاب اسلامی در این جا معنا می‌دهد.

5- از دکارت گرفته تا کانت و هگل و هایدگر و گادامر، همگی در صدد توجه به الهیات و معنویات در جهان جدید بوده‌اند، الهیاتی که چندان در بستر الهیات قرون وسطی حاضر نیست. از این جهت می‌توان گفت با شخصیت‌هایی روبه‌رو هستیم که معتقدند اولاً: جهان مدرن، خرد مدرن را به همراه دارد که خرد خاص خودش می‌باشد. ثانیاً: در این جهان، بشرِ مدرن با نگاه الهیاتی خاص خودش می‌تواند به سر برسد. در همین رابطه عرض می‌شود «ما با انقلاب اسلامی و تأکید بر ساختن اجتماع دینی، با دغدغه‌های خاص خود روبه‌رو هستیم، شبیه دغدغه‌های هگل و هایدگر در ساختن اجتماعی که آن اجتماع، در عین مدرن‌بودن، مذهبی باشد.»

امری که حضرت امام خمینی نیز با فهم انسان جدید و آن نوع آزادی که انسان جدید در خود احساس می‌کند؛ مردم را مدّ نظر قرار می‌دادند.⁸

8- حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در راستای هرچه مردمی بودن نظام اسلامی، در جلسه‌ای که سال 58 با اعضای مجلس خبرگان داشتند فرمودند: من سفارش می‌کنم به آنهایی که خدای نخواستہ یک آرایی دارند بر خلاف مسیر ملت، من سفارش می‌کنم به آنها، که طرحشان را و آرایشان را بگذارند برای یک وقت دیگری و یک وقتهای دیگری این کارها را بکنند، حالا وقت این نیست که آرائی که خلاف مسیر ملت است اظهار بکنند و حیثیت خودشان را در بین ملت از بین ببرند. من میل ندارم حیثیت آقایان از بین برود در بین ملت. اگر در این مجلس یک چیزهایی و یک حرفهایی زده بشود که برخلاف مسیر ملت است، اینها و جاهت خودشان را از بین ملت می‌برند و خدای نخواستہ بعدها برایشان خیلی نفع ندارد.

همان مسیری که ملت داشتند، همین چیزی که اگر می‌خواهید مطابق با میل خودتان دموکراسی عمل بکنید، دموکراسی این است که آراء اکثریت، و آن هم این طور اکثریت، معتبر است؛ اکثریت هر چه گفتند آرای ایشان معتبر است ولو به خلاف، به ضرر خودشان باشد. شما ولی آنها نیستید که بگویید که این به ضرر شماست ما نمی‌خواهیم بکنیم. شما وکیل آنها هستید؛ ولی آنها نیستید. بر طبق آن طوری که خود ملت مسیرش هست. شما هم خواهش می‌کنم از اشخاصی که ممکن است یک وقتی یک چیزی را طرح بکنند که این طرح برخلاف مسیر ملت است، طرحش نکنند از اول، لازم نیست، طرح هر مطلبی لازم نیست. لازم نیست هر مطلب صحیحی را اینجا گفتن. شما آن مسائلی که مربوط به وکالتان هست و آن مسیری که ملت ما دارد، روی آن مسیر راه را بروید، ولو عقیده تان این است که این مسیری که ملت رفته خلاف صلاحش است. خوب، باشد. ملت می‌خواهد این طور بکند، به ما و شما چه کار دارد؟ خلاف صلاحش را می‌خواهد. ملت رأی داده؛ رأی که داده متّبع است.

در همه دنیا رأی اکثریت، آن هم یک همچو اکثریتی، آن هم یک فریاد چند ماهه و چند ساله ملت، آن هم این مصیبت‌هایی که ملت ما در راه این مقصد کشیده‌اند، انصاف نیست که حالا شما بیاید یک مطلبی بگویید که برخلاف مسیر است. یعنی انصاف نیست، که نمی‌شود هم، پیش نمی‌رود. اگر چنانچه یک چیزی هم گفته بشود، پیش نمی‌رود؛ برای اینکه اولاً مخالف با وضع وکالت شما هست و شما وکیل نیستید از طرف ملت برای هر چیزی. و ثانیاً بر

6- حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در عین آن که معتقد به سعادت بشر هستند و حضور در دنیای جدید را مانع آن سعادت نمی دانند و در عین رعایت اخلاقی که اخلاق اجتماعی است، سعادت را منحصر به هویت اجتماعی بشر نمی دانند، در حالی که متفکرانی مثل کانت و هگل، سعادت را صرفاً اجتماعی می دانند. این نکته از آن جهت اهمیت دارد که صرف مواجهه ما با عقل مدرن نمی تواند ما را از سنت های اصیل خود غافل کند، همان طور که مواجهه جناب فارابی با عقل فلسفی یونان، ما را از اصالت های خود جدا نکرد. زیرا فارابی می دانست چرا باید به عقل فلسفی یونانی رجوع کند، چیزی که امروزه ما نیز باید متوجه باشیم که چرا به فلسفه کانت و هگل در نظر به «جهان بین دو جهان» باید رجوع داشته باشیم و این غیر از آن است که ما کانتی و یا هگلی شویم، زیرا پیشاپیش جایگاه و مسائل خود را می شناسیم، و از تاریخ هزارساله خود غافل نیستیم، بلکه می خواهیم در عین حضور در این جهان، با تاریخ هزارساله خود در این تاریخ تجدید عهد کنیم و به حضور تاریخی خود که با انقلاب اسلامی برای ما پیش می آید، بیندیشیم.

7- امثال کانت و هگل و هایدگر می خواستند بعد از قرون وسطی نسبت به بشر جدید و تصویری که بشر جدید از خود دارد، جهانی را برای او شکل دهند و البته حقیقتاً نسبت به آن فکر کرده اند و ما نیز در شرایطی

و در تاریخی هستیم که می‌توانیم با آن‌ها در این جهان فکر کنیم. جهان مدرن، جهان شکاف بین «سوژه» و «اُبژه» می‌باشد و ما می‌توانیم با حضور تاریخی که با انقلاب اسلامی پیش آمده، خود را از آن دوگانگی آزاد کنیم، امری که فیلسوفان فوق‌الذکر هر کدام در راستای تحقق آن تلاش کردند و انقلاب اسلامی چشم‌انداز آن حضور را که عبور از دوگانگی «سوژه» و «اُبژه» است، مقابل بشر جدید گشود.

8- امثال دکارت و کانت و هگل و هایدگر و گادامر تا حدی متوجه این امر هستند که انسانی به ظهور آمده که خود را در جهانی جستجو می‌کند که بیرون از خودش نیست. انسانی که به دنبال چنین احساسی برای خود می‌باشد و این آن چیزی است که ما در آخرالزمان با آن روبه‌رو هستیم، در آن حدّ که می‌توان گفت در مواجهه با مسائل پیش رو، در جهانی که با مدرنیته شروع شده، به زندگی قدسی فکر می‌کنیم و اتفاقاً فیلسوفان فوق‌الذکر در این رابطه حرف‌هایی زده‌اند و بی‌حساب نیست که کانت در آن جمله مشهور خود می‌گوید: «جای عقل را تنگ کردم تا جای ایمان را بگشایم».

9- از اواخر قرن ۱۸ و به‌خصوص در ابتدای قرن ۱۹، فیلسوفانی چون کانت و هگل و سپس هایدگر متوجه تحول فکری مهمی شدند که برای بشر جدید پیش آمده و با نظر به آنچه پیش آمد فیلسوفی کردند، از آن جهت که امید جدیدی برای بشر در تاریخ ظهور کرده بود. ولی بشر جدید آن‌طور که شایسته بود در این تاریخ جلو نرفت و از شرایط پیش آمده بهره نگرفت، تا آن‌جایی که دو جنگ جهانی اول و دوم در

مهد تمدن مدرن شکل گرفت، به جهت آن که توانایی‌های پیش آمده از وجه قدسی بشر در غفلت بود و به جای آن که حضور بیشتر خود در زمین را به آسمان متصل کند، در زمین و با استعدادهای زمین و با انرژی‌های نهفته در زمین متوقف شد. عرض بنده آن است که انقلاب اسلامی حاصل نوعی به خود آمدن بشر جدید است تا حضور زمینی او از آسمان منقطع نباشد. به این معنا که انقلاب اسلامی جهانی است که همه امیدهای قرن ۱۹ جهان را مدّ نظر دارد، بدون آن که خدا در آن جهان غایب باشد. خدایی که در انقلاب اسلامی، خرمشهر را آزاد کرد. آیا جز این است که در میدان تأملات نسبت به جایگاهی که انقلاب اسلامی در این تاریخ دارد، باید متوجه چنین حضوری برای بشر جدید باشیم؟ بشری که گمان نکنیم نسبت به انسان دیروزین کوتوله شده است، بلکه برعکس، بشری است که در خود، جهانی است بسی گسترده.

10- در این که متفکران قرن ۱۹ متوجه اتفاق بزرگی در روح بشر شدند، جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست و از جملات کانت و هگل این را می‌توان متوجه بود. ما باید این نکته را جدّی بگیریم و وقتی کانت و هگل می‌خوانیم، سخنان آن‌ها را با نظر به آن روح تاریخی دنبال کنیم، به طوری که وقتی بحث تاریخی در میان باشد، هایدگر هم کانت را هایدگری و براساس مسائل خود می‌خواند. آیا ما نباید نسبت به خود چنین برخوردی داشته باشیم و به عنوان مثال مرحوم آیت الله قاضی را با حضور تاریخی امام خمینی بخوانیم تا از میراث معنوی گذشته خود برای حضور در آینده و تحقق اهداف انقلاب اسلامی بهره‌مند شویم؟

11- این که انسان در نزد خودش حاضر باشد، به همان معنایی که انسان سوژه خودش می‌شود، با کانت تبیین شد و این که انسان در عین آن که نزد خود می‌باشد، در نسبت با جهان، در نزد خود حاضر است را تا حدی هایدگر به میان آورد، ولی کیفیت در جهان بودن، در عین نزد خود بودن را در حکمت متعالیه به خوبی می‌توان تبیین کرد، از آن جهت که می‌توان روشن کرد در نزد خود بودن انسان، عین در جهان بودن است، به جهت آن که انسان حامل اسماء الهی است و از این جهت دوگانگی بین حضور انسان در نزد خود و حضور در جهان بیرونی پیش نمی‌آید، تا نیاز باشد انسان مشغول انطباق و یا عدم انطباق بین «ذهن» و «عین» شود. این است آن آینده‌ای که انقلاب اسلامی در تفسیر حضور نهایی انسان آخرالزمانی در نزد خود و در جهان در پیش رو دارد.

حضور در جهان قابل قبول و عبور از نیست‌انگاری

12- با حضور انسان در نهایی که همان حضور انسان است در نزد خود، طبیعی است که از خودپرسش کند که چیست و کجا است و این جا است که خود را تنها می‌یابد. حال اگر در چنین حضوری که حضور در نزد خود می‌باشد، توانست جهانی را در خود کشف کند تا در تنهایی خود حضور در آن جهان را معنایی از خود بیابد که برایش در این نهایی‌ترین حضور قابل قبول باشد، از اسارت نیست‌انگاری که سرنوشت آخرین انسان‌ها است رهایی یافته است و در جهان گسترده خود در همه عوالم حاضر می‌شود و همه عوالم را در نسبت با خود که همان «وجود» است

می‌یابد. وجودی که عین تجلی است و از این جهت به گفته جناب شیخ محمود شبستری:

جهان کلّ است و در هر طرفه العین عدم گردد و لایقی زمانین
و از این جهت و در راستای «تجدد امثال» و «خلق جدید»، شیخ
محمود در رابطه با «وجود» می‌فرماید:

وجود اندر کمال خویش جاری است تعین‌ها امور اعتباری است
حال در مکتب صدرالمتألهین و با نظر به «اصالت وجود» که نظر به
نهایی‌ترین حضور که همان حضور در «وجود» است، این ماییم و تجربه‌ای
که باید نسبت به خود داشته باشیم و گرنه در صورت غفلت نسبت به این
مکتب و روح آن، عملاً خود را در نیست‌انگاری احساس می‌کنیم زیرا در
تاریخی حاضر نمی‌شویم که بنیان‌گذار آن یعنی حضرت امام
خمينی «رضوان‌الله‌تعالی‌عليه» در دل اسلام به مکتبی نظر دارند که جناب
صدرالمتألهین در مواجهه با روح بشر جدید آن را اظهار کردند و آن
مکتب می‌تواند زمینه شود برای تحقق تمدنی که مدّ نظر انقلاب اسلامی
است در راستای معنا بخشی به بشری که ظرفیت او گشوده‌تر از بشر
دیروزین است و این جا است که باید جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را
تا این حدّ مدّ نظر قرار داد.

13- هدف از این نوع سخنان آن است که متوجه باشیم در تاریخی
که بشر جدید در آن قرار دارد، جهانی خاص سراغ افراد می‌آید، که همان
جهانی است که کانت و هایدگر نیز مدّ نظر داشتند و آن آینده‌ای است
که تنها بشر جدید می‌تواند آن را به ظهور آورد؛ و اگر همین انسان در دل

همین تاریخ بر وجوه قدسی خود تأکید کند به ابعاد متعالی خود که همان ابعاد متعالی انسان آخرالزمانی است، جواب می‌دهد، آن هم نه تنها جواب به وجوه قدسی فردی‌اش که در آن بسیاری از ابعاد معنوی انسان بی‌جواب می‌ماند، بلکه جواب به وجوه قدسی خود در هویت تمدنی که تحقق آن را انقلاب اسلامی به عهده گرفته و تأکید این سخنان، در رابطه با درست دیدن بشری است که به ظهور آمده است. در چنین بستری جدیت کار در حد جدیت امثال شهید طهرانی مقدم‌ها و شهید حاج قاسم سلیمانی‌ها در این امر شروع می‌شود، تا هر کس جهانی شود و بتواند کمیت‌های این دوران را در دل کیفیتی که نگاه توحیدی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» مقابل ما قرار داده، معنا ببخشد. به همان معنایی که حاج قاسم سلیمانی در آخرین سخنانش در شهریور 1398 در خطاب به برادران سپاهی‌اش این‌طور بیان فرمود:

«برادران عزیز! سروان گرامی! راه آن قدر باز است که هیچ مانعی برابر ما وجود ندارد. این به معنای آن نیست که ما با حکمت عمل نکنیم. این به این معنا نیست که احساسات را بر حکمت غلبه دهیم. خیر! پیوسته باید با حکمت عمل کنیم. کما این که سپاه در طول بیست سال، با راهبرد بین‌جنگی، دشمن را وادار به شکست کرد. امروز برای توسعه اسلام بر اساس رهبری مقام معظم رهبری مانعی وجود ندارد.»

14- اگر متفکران ما تحت تاثیر مسیر جناب فارابی در بستر عقلانیت دینی حاضرند که در جای خود امر میمونی است، باید مواظب باشیم عقلانیت فلسفی ما گرفتار نوعی متافیزیک و مفهوم‌گرایی صرف که مانع تفکر است، نشود و از این جهت در مواجهه با دنیای مدرن، ادامه روش

فارابی کافی نیست بلکه باید با جهان مدرن و با اکنون تاریخی آن که نظر به بشر جدید دارد، مواجه شد و گرنه شکاف بین ما و جهان جدید همچنان باقی می‌ماند، شکاف دو دریایی که در این زمانه باید همدیگر را درک کنند.

15- ما با فرهنگ سنتی خود در صورتی که بشر جدید را و جهان جدید را بشناسیم، می‌توانیم رابطه برقرار کنیم، به خصوص در زمانه‌ای هستیم که فرهنگ مدرن توانایی‌های خود را نسبت به وعده‌هایی که به بشر جدید داده بود، از دست داده است. با توجه به این امر باید در رابطه با حضور انسان جدید در مساجد، به جای این که ظاهر مساجد را به سبک فرهنگ مدرن آرایش دهیم، باید مساجد طوری باشند که انسان‌ها احساس کنند در خانه و مأوای اصیل خود حاضر شده‌اند و می‌توانند در آن مأواها از نیست‌انگاری که عملاً با سوژه‌شدن انسان نزد خود پیش می‌آید، عبور کنند.

16- با توجه به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی و آینده‌ای که می‌تواند در آن حاضر شود؛ خوب است به تذکرات رهبر معظم انقلاب به مبلغین و طلاب حوزه‌های علمیه در رابطه با حساسیت امر تبلیغ توجه شود، از آن جهت که فرمودند: نسبت به امر تبلیغ نگرانند و معتقدند نیاز ما بیش از کارهایی است که فعلاً انجام می‌شود. در این رابطه می‌فرمایند:

خب، پس تبلیغ در دوره ما اهمیت مضاعف پیدا می‌کند؛ هم از جهت اینکه در نظام اسلامی پایه و قوام نظام، مردمنده، ایمان مردم است و اگر چنانچه ایمان مردم نباشد، نظام نخواهد بود. (امام) فرمودند: حفظ نظام از اوجب واجبات است؛ گاهی انسان فکر می‌کند که اوجب

واجبات است؛ پس حفظ ایمان مردم می‌شود واجب؛ تبلیغ از این جهت اهمّیت مضاعف پیدا می‌کند. ثانیاً از این جهت که دوره، دوره‌ی تطوّر علمی است. امروز انواع و اقسام شیوه‌های پراکندن پیام وجود دارد که در گذشته حتّی فکرش را هم نمی‌کردند؛ از تلویزیون و ماهواره بگیرد تا اینترنت و پسااینترنت؛ این چیزهای جدیدی که پیش آمده، هوش مصنوعی و امثال اینها. حالا چیزهای دیگری هم در راه است. (1402/4/21) <https://khl.ink/f/> (5333)

با توجه به سخنان رهبر معظم انقلاب می‌توان گفت حفظ ایمان مردم در دوره پسا مدرن، حضور در ایمانی است که انسان جهانی شده متوجه نیست انگاری دوران باشد و راه عبور از آن را بشناسد، که حضوری است از جنس حضوری که خداوند برای رسول خود، آن نهایی‌ترین انسان، پیش آورد و در آن رابطه در خطاب به آن حضرت فرمود: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى». (انفال/17)

رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند:

اگر غفلت بکنیم، از گناهان بزرگ قبیح‌زدایی می‌شود، از کبائر قبیح‌زدایی می‌شود، عادی می‌شود. می‌بینید که در غرب شده؛ در غرب همین‌طور قدم به قدم دارند پیش می‌روند.... اگر تبلیغ را دست‌کم بگیریم، اینها دامن جامعه‌ی ما را خواهد گرفت. (1402/4/21) (همان)

زیرا در غرب از تذکر و توجه به وسعت انسان غفلت شد و در نتیجه انسان نسبت به خودش غافل گشت. تبلیغ در این جا یعنی جهانی که انسان باید در نزد خود حاضر گردد را طوری ترسیم کنیم که متوجه آفات گناه

بشود و این که چگونه از جهان‌های فراخ محروم می‌گردد. به گفته جناب مولوی:

تو درون چاه رفتستی ز کاخ چه گنه دارد جهان‌های فراخ
رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند:

اولین نکته در تبلیغ، شناخت مخاطب است. اگر ما بخواهیم درست تبلیغ بکنیم باید مخاطب خودمان را بشناسیم. حالا من باب مثال عرض بکنیم که امروز سطح آگاهی عمومی - جوان و غیر جوان - با گذشته قابل مقایسه نیست؛ واقعاً قابل مقایسه نیست.... تبلیغ بدون توجه به این واقعیت خنثی خواهد شد. (1402/4/21) (همان)

آری! شناخت زیست جهان مخاطب و رابطه با آن، با توجه به خطر شکاف نسل‌ها امر مهمی است. به نظر می‌آید حضور در تاریخ انقلاب اسلامی می‌تواند پیر و جوان را کنار هم آورد. توجه به سنت‌های معنوی خود از یک طرف و با حضور در زمانه‌ای که فرهنگ مدرن توانایی‌های خود را نسبت به وعده‌هایی که داده، از دست داده است، از طرف دیگر، کارساز است.

17- امکاناتی در تاریخ خود داریم که ما را نسبت به آینده خود امیدوار می‌کند، برعکس جهان مدرن که در تاریخ خود بی‌ریشه است و سعی دارد با نفی ریشه ملت‌ها، به خود معنا ببخشد و اتفاقاً این تقابل، تقابلی است اساسی که باید آن را درک کرد تا خود را درک کنیم و احساس کنیم چه اندازه در این تقابل به وجه ایمانی خود نزدیک می‌شویم.

اگر آینده به گذشته نظر دارد ولی در گذشته متوقف نیست و اگر غرب نظر به آینده داشت ولی آن روشنایی بنیادینی که مربوط به هستی انسان بود را انکار کرد و لذا به تاریکی گرایید، با غفلت نسبت به روشنایی بنیادینی مانند «آزادی» و «مذهب» در این رابطه از یک طرف باید انسان جدید و تاریخ بشر جدید تعریف شود و از طرف دیگر تعریفی که اسلام از انسان دارد و تاریخی که با انقلاب اسلامی ظهور کرده به میان آید. این نکات، نکاتی است که باید بنیاد مواد تبلیغی قرار گیرد و شیوه کار هم در فضای گفت و گو باید انجام گیرد و شیوه کار هم گفت و گو محور باشد و نه تحکمی.

18- رهبر معظم انقلاب فرمودند:

یک چیزهایی هست که امروز مناسب است در منبر گفته بشود، فردا ممکن است از اثر بیفتد، بی فایده باشد. (1402/4/21) (همان)

زیرا از حضور نسبت به طوفانی که در انتظارات نسل جدید است، فرار می کنیم. در حالی که وسعت دید، تنها در دگرگونی افق دید ممکن است، امری که درون جان نسل جدید نیز از آن حمایت کند.

بحث در بسط انسان است در راستای عبور از برکه بودن به سوی اقیانوس شدن. و در این رابطه مقام معظم رهبری حتی افراد بی حجاب را هم از خودمان جدا نمی کنند، بدون آن که کشف حجاب آن‌ها را تأیید کنند. زیرا دستیابی به نظام معرفتی اصیل امکان تبیین و دفاع از امور دینی را فراهم می کند و در این رابطه بشر جدید را متوجه جهان گمشده‌ای می کند که در جان خود به دنبال آن است، آن هم در تاریخی که

پیش‌فرض‌های دیروزین او فرو ریخته و نیاز به تفسیر دیگری از عالم قدس دارد.

19- اگر باز به همین فرمایش مقام معظم رهبری که فرمودند یک چیزهایی هست که امروز مناسب است در منبر گفته بشود، فردا ممکن است از اثر بیفتند، بی‌فایده باشد، توجه کنید این نکات را در می‌یابید که:

الف: به همان معنایی که میان امر تاریخی و حقیقت، رابطه برقرار است و انسان می‌تواند به جای جزم اندیشی نسبت به حقیقت، در هر مظهري و هر زبانی متوجه حقیقت شود و ریشه‌های حکمت معنوی خود را به معاصرت در آورد و از این طریق است که عبور از نیست‌انگاری که بالاخره برای بشر جدید پیش آمده، ممکن می‌گردد.

ب: مسلماً تبلیغ وقتی پایدار است و نقش‌آفرین می‌باشد که در جان آدمیان بنشیند و فرهنگ، آن‌ها را جهت دهد. امری بالاتر از عادات و حتی باورها، بلکه تذکر به نکاتی که به زیست انسان مرتبط باشد.

ج: حضور در یک تاریخ و گفت و گو با نظر به «وجود»، در بستر رخدادی ظهور می‌کند که آن رخداد نمادی از «وجود» باشد و گرنه به صرف اینکه انسان‌ها در یک زمان در کنار همدیگر باشند گفت و گو صورت نمی‌گیرد. در کنار هم بودن و گفت و گو داشتن مربوط به کسانی است که بحران را می‌بینند و متوجه شده‌اند آدمیت عالم مدرن تغییر کرده، در حالی که متاسفانه بعضی‌ها با غفلت از این موضوع می‌خواهند همه چیز را به عالم خود و به گذشته برگردانند، چه سنت‌گراها باشند که از

امکاناتی که بشر جدید و عالم جدید دارا است غفلت می کنند و چه افرادی که خود را تنها در جهان مدرن دنبال می کنند.

د: همچنان باید از خود پرسید چه تصویری باید از جهان کنونی و انسان کنونی داشت تا نه از سنت های دینی گذشته، مانند کربلا منقطع باشیم و نه نسبت به حضوری که در این تاریخ باید داشت غفلت کنیم؟ تا کربلا همچون کوزه های نگردد که از زندگی خارج شده و به موزه ها سپرده شده. در حالی که کربلا، آرمان بزرگ امروزین ما می تواند باشد و البته انسانی که هیچ آرمان بزرگی ندارد، به هر وضعی تن می دهد و این شروع نیست انگاری است که با حضور در تاریخ کربلا و در نسبتی که در امروز تاریخ مان، یعنی در نسبت حضور در انقلاب اسلامی، می توانیم با امام حسین ♦ پیدا کنیم؛ امکان عبور از آن نیست انگاری فراهم است.

20- در آخر باید از خود پرسید حیات دینی فعال در این دوران چگونه پیش می آید؟ آیا معنای زندگی ذیل انقلاب اسلامی و شخصیت اِشراقی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در این راستا، همان حیات فعال دینی امروزین ما نیست که بشر امروز سخت به دنبال آن است تا تنها با خدایی که در جان ها غایب است خود را محدود نکنیم؟ و به خدایی نظر کنیم که در جای جای صحنه های تاریخ انقلاب اسلامی خود را نمایانده است و جان ما را نیز فرا گرفته تا ذیل اراده او خود را ادامه دهیم. این است حضوری که انسان امروز در نسبت با انسانیت خود به دنبال آن است.

«والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

مصاحبه دوم
نگاهی به بشر جدید

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سوره: با سلام خدمت استاد گرامی جناب آقای طاهرزاده. ضمن تشکر از وقتی که در اختیار مجله «سوره» قرار دادید.¹ اگر اجازه دهید گفتگوی ما رفت و برگشتی بین اوضاع فعلی کشور، انقلاب اسلامی و آن مباحثی باشد که جنابعالی تحت عنوان «انقلاب اسلامی جهان بین دو جهان» پیگیر آن هستید.

شما مدت‌ها است که گفتار انتقادی نسبت به غرب را دنبال می‌کنید. مدتی بود که ادبیات «پرسش از غرب» در کشور ما رواج یافت ولی دوباره کم‌رنگ شد. وقتی آن ادبیات را بازخوانی می‌کنیم، شاهد آن‌هایی هستیم که زمانی آموزگار نقد غرب و مدرنیته برای ما بوده‌اند ولی در بزنگاه‌ها که باید متذکر غرب‌زدگی باشند، ناگهان می‌بینیم که عملاً طبق جریان‌های غرب‌زده موضع‌گیری و تحلیل می‌کنند، به آن صورت که ناامیدی در آن‌ها وجود دارد. علت این امر چیست؟

استاد: نکته خوبی را متذکر می‌شوید. اگر از جریان‌هایی که محدوده نقد غرب آن‌ها در حد نگرانی از محیط زیست است مثل احزاب به

1- آنچه در پیش رو دارید مصاحبه استاد طاهرزاده با مجله «سوره» است که در عین تبیین مطالب گذشته ما را با نکات جدیدی در رابطه با بشر جدید آشنا کند.

اصطلاح سبز بگذریم، متفکران واقعی داریم که متوجه روحی هستند که غرب گرفتار آن است و انسان در روح مدرنیته فاقد معنا می‌شود و گرفتار نیست انگاری می‌گردد که نمونه شاخص آن جناب مارتین هایدگر است. آنچه هایدگر را هایدگر کرده، توجه عمیق او به حضور انسان در امور قدسی است، به طوری که گادامر نزدیک‌ترین شاگرد او می‌گوید: همه فکر هایدگر، خدا بود و در همین رابطه مرحوم دکتر احمد فردید با نظر به انقلاب اسلامی معتقد است انقلاب اسلامی از جهتی همانی است که هایدگر در تفکر آمادگری و انتظار به دنبال آن بود. این جا است که انسان تعجب می‌کند چگونه عده‌ای خود را در فضای فکری هایدگر می‌دانند ولی متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی نیستند. گویا این افراد به جای تأمل و تفکر نسبت به اندیشه هایدگر سخنان او را حفظ کرده‌اند تا درس بدهند. منتقدین غرب اگر مثل مرحوم فردید، هایدگر را می‌فهمیدند، همان‌طور که مرحوم فردید نظر داشت، آن‌ها هم می‌گفتند ای کاش هایدگر زنده بود تا آنچه را که به عنوان فلسفه آماده‌گر منتظرش بود، در انقلاب آقای خمینی می‌دید. مرحوم دکتر احمد فردید، هایدگری را می‌فهمد که می‌گوید باید خدایی بیاید و کاری کند.

ما با نقادانی نسبت به غرب روبه‌رو هستیم که غرب را نقد می‌کنند ولی از خود نمی‌پرسند چه چیزی می‌تواند جایگزین آن شود؟ آیا آن خدایی که هایدگر به دنبال او بود، همان خدای امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» نیست؟ خدایی که موجب اشراق حقیقت در تاریخ است. همان خدایی که امام خمینی با نظر به اراده او می‌فرماید: «این قرن، قرن نابودی ابر قدرت‌ها

است». این خدا، دیگر خدای مدرسه نیست، خدایی است که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در میخانه یافتند آن جا که می فرماید:

در میخانه گشایید به رویم شب و روز که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم خدایی که در تاریخ انقلاب اسلامی حاضر است و حضرت امام متوجه اراده او شد و سعی نمود با اراده الهی در این تاریخ هماهنگ شود. نماز شب‌ها و عبادات حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» همه عاملی بودند تا اراده الهی را بهتر و بهتر درک کنند. بنده درک اراده الهی در این تاریخ را همان اشراقی می‌دانم که بر قلب امام تجلی کرد و منجر به تحقق انقلاب اسلامی از طریق ایشان شد. بنابراین نقد غرب به معنای حقیقی عبارت است از عبور از تنگنمایی که فرهنگ غربی برای بشر ایجاد کرده به سوی معنابخشی به انسان بدون عبور از خرد مدرن.

بنده منتقدین غرب را آدم‌های محترمی می‌دانم ولی برایم سؤال است چگونه متوجه نیستند اگر در نقد غرب به وجه قدسی انسانی که از آن غفلت شده، برنگردیم، از غرب سکولار نمی‌توانیم بیرون رویم. درست است که ما در جهان غرب هستیم و غرب، همه جهان شده است. ولی این غرب در موقعیت امروزی‌اش امر مهمی را از دست داده و باید انسان به آن برگردد و آن به تعبیر هایدگر غفلت از «شاعرانگی» یا حضور در امر معنوی است. آیا نباید از خود پرسیم برای رفع این غفلت چه باید کرد؟ در حالی که باید به ادامه مدرنیته فکر کرد و نه برگشت به گذشته، همان‌طور که انقلاب اسلامی هیچ‌گاه نمی‌تواند به قبل از سال 57 بازگردد. زیرا این انقلاب آغاز تاریخ دیگری است و اگر از بعضی

جهات، انقلاب اسلامی هم گرفتار رانت و تنگناهای تحجّر و روشنفکری سکولار شده، ولی از آن جهت که آغاز یک تاریخ است از این نوع تنگناها عبور می‌کند زیرا روح و ذات انقلاب این توان را دارد که از این مشکلات عبور کند. همان‌طور که تاریخی با مدرنیته آغاز شد و بنا بود در دل آن تاریخ انسانی طلوع کند که دیگر انسان، قرون وسطایی نباشد، انسانی که خداوند را برای خود به عنوان یک باور، «ابژه» کرده بود. در حالی که ظرفیت بشر بیش از آن بود، ظرفیتی که می‌توانست خدا را در جان خود حاضر بیابد. از قرن پنجم تا قرن پانزده، مسیحیت با خدایی زندگی می‌کرد که تنها به آن باور داشت، اما آرام آرام بشر در حال بازبینی خود برآمد و به هستی خود نظر نمود و به جهانی نظر کرد که آن جهان باید نزد خودش باشد. شما امروز چنین روحیه‌ای را در انسان‌های این تاریخ، به‌خصوص در جوانان ملاحظه می‌کنید که در دینداری خود به حضوری عمیق‌تر نظر دارند که در عین حضور در جهان مدرن و در عین تأکید بر آزادی خود، می‌توانند به نوع دیگری از دینداری نظر داشته باشند که بسی متعالی‌تر است.

برای بشر امروز به‌خصوص برای جوان، آزادی همه چیز است و هرگز نباید به نام دین آزادی و انتخاب او را بگیریم ولی می‌توانیم در آزادی و انتخاب او، بهترین انتخاب را مدّ نظر او قرار دهیم که همان حضور در معنویت آخرالزمانی است و ما معتقدیم انقلاب اسلامی همان بستری است که در آن بستر بشر جدید می‌تواند به نهایی‌ترین انتخاب نزدیک شود.

در ابتدای رنسانس بشر غربی احساس کرد می‌خواهد چیزی غیر از بشرِ قرون وسطی باشد ولی هرگز بنا نداشت بی‌دین باشد و روش پروتستانتسم را جهت دینداری خود انتخاب کرد که یک نوع اعتراض به دینداری قرون وسطی یعنی کاتولیک است. ولی بشر غربی به هر بهانه‌ای در ادامه حضور تاریخی خود با سیطره کمیّت و نفس اماره گرفتار یک نوع سکولاریسم شد، همان‌طور که در رجوع به طبیعت گرفتار گشتل گشت که هایدگر در مقاله «پرسش از تکنولوژی» از آن سخن می‌گوید. می‌توان گفت همان‌طور که در عقل تکنیکی گشتل با تبدیل طبیعت به منبع انرژی به میان آمد و منجر به تخریب طبیعت شد، روحیه خودبینی و کمیّت‌گرایی بر روح بشر غربی حاکم شد و بشری که می‌خواست بزرگ‌تر از بشر قرون وسطی باشد، تبدیل به بشری شد که در دو جنگ جهانی میلیون‌ها نفر از خود را به قتل رساند.

بشر حاضر در قرون وسطی طوری خود را تعریف کرده بود که صبحگاهان به صحرا می‌رفت و شب‌هنگام به خانه برمی‌گشت و یکشنبه‌ها به کلیسا می‌رفت. ولی بشر جدید می‌خواهد بزرگ‌تر از آن باشد که بود. همان‌طور که ملت ما در انقلاب اسلامی می‌خواهد کسی باشد که در عین حضور در جهان، حضور در سنت قدسی و دینی گذشته‌اش را نیز از دست ندهد و به همین جهت با رانت‌خواری بعضی از شهروندان و این نحوه اقتصاد که منجر به فاصله طبقاتی می‌شود، نمی‌تواند کنار بیاید و در ذات خود از این تنگناها عبور می‌کند. همان‌طور که می‌توان امید داشت غرب نیز به حضور تاریخی خود برگردد که حضور بشر جدید است با ظرفیت

بیشتر در عین معنویت، امری که کانت در قسمت دوم کتاب «عقل محض» مدّ نظر دارد و می‌گوید: «من جای عقل را محدود کردم، تا جای ایمان باز شود».

سوره: این جمله به چه معنا است؟

استاد: به این معنا است که کانت معتقد است ایمانی فراتر از ایمان عقلی و انتزاعی برای بشر، به خصوص بشر جدید نیاز است. ایمانی که انسان باید آن را در درون خود جستجو کند. عرض بنده آن است که چرا نقّادان مدرنیته نفهمیدند لازم است در نقد غرب به عنوان مثال در نقد تکنولوژی به برگشت معنا به بشر فکر کنند. چیزی که هایدگر متوجه آن بود و معتقد بود خدایی باید بیاید و کاری بکند. خدایی که خدای کلیسا نیست، زیرا بشری متولد شده که می‌خواهد در همه منازل حضور خود هویت قدسی‌اش را احساس کند. سلوک بشر جدید در ذات خود طوری است که می‌خواهد در دل طبیعت هم حضور قدسی داشته باشد.

شایسته است رفقا به طور جداگانه به این نکته توجه کنند که بشر این دوران در طلب تجربه خود می‌باشد آن هم در میدانی که در مواجهه با طبیعت به ظهور می‌آید و آن تجربه «خود» است در اُنس با حقیقت، ولی در بستر انکشافی که در رابطه با طبیعت برایش ظهور می‌کند. این در جای خود نوعی سلوک به حساب می‌آید که بشر بتواند حقیقت را در مظهری به نام طبیعت بیابد و این چیزی نیست که در این زمانه بتوانیم در جهان نادیده بگیریم و همچنان در تاریخی زندگی کنیم که سالکان، آن حقیقت را بیشتر در تجربیات فردی و درونی خود دنبال می‌کردند که در جای

خود امر با ارزش و مهمی بود، ولی باید متوجه بود تاریخ دیگری برای سلوک به میان آمده که در برابر این سلوک در این تاریخ، آن سلوک قبلی حالت انتزاعی به خود گرفته است.

به نظر می‌آید در این رابطه می‌توان به تفاوت سلوک مرحوم سید علی قاضی طباطبایی با سلوک حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» فکر کرد. مرحوم قاضی بین خود و خدا و حضور در عالم ملکوت سلوک می‌کنند ولی حضرت امام طوری بنا دارند در عالم حاضر شوند و جامعه را هم بستر به ظهور آوردن خدا قرار دهند که می‌فرمایند: «والله همه اسلام سیاست است». سیاست به همان معنای ورود در امور مردم و حاضر شدن در متن امور اجتماع. آن‌جا که حضرت امام در مورد جوانان می‌فرمایند:

این جوانان بسیار عزیز در سطح کشورند که ناگهان با یک جهش برق‌آسای معنوی و روحی با دست رحمت حق تعالی از منجلابی که برای آنان با دست پلید استکبار جهانی که از آستین امثال رضا خان و محمد رضا خان و دیگر سرسپردگان غرب یا شرق تهیه دیده بودند، نجات یافته و یک‌شبه ره صد ساله را پیمودند و آنچه عارفان و شاعران عارف پیشه در سالیان دراز آرزوی آن را می‌کردند، اینان ناگهان به دست آوردند و عشق به لقاء الله را از حدّ شعار به عمل رسانده و آرزوی شهادت را با کردار در جبهه‌های دفاع از اسلام عزیز به ثبت رساندند و این تحول عظیم معنوی با این سرعت بی‌سابقه را جز به عنایت پروردگار مهربان و عاشق‌پرور نتوان توجیه کرد. (صحیفه امام خمینی، ج 17، ص 304)

حقیقتاً شهدا ره صدساله را یک‌شبه طی کردند. مشکل نقّادان غرب این است که به معنای واقعی در دل نقد غرب حاضر نشدند، برخی از آن‌ها فقط سخنان هایدگر را تنها در حافظه‌شان نگه داشته‌اند، بدون آن‌که نسبت به آن کلمات فکر کنند. از نظر بنده آقای دکتر رضا داوری به یک معنا، هایدگر تاریخ ما است بدون آن‌که مقلّد هایدگر باشد. مرحوم عباس معارف و مرحوم محمد مددپور و شهید آوینی هم متوجه افق فکری هایدگر بودند و توانستند در آن افق و با نظر به تاریخی که با انقلاب اسلامی آغاز شده، خود را بسط و ادامه دهند. و البته همه این عزیزان ذیل توجهی که استاد احمد فرید به هایدگر و جایگاه تاریخی او داشت، خود را حاضر کرده‌اند.

سوره: چطور یک نفر مثل آقای دکتر سید حسین نصر می‌تواند سنت‌گرا باشد و از جاویدان خرد و «حکمت خالده» سخن بگوید و در عین حال با مرکز تجدد که آمریکا باشد، آن هم در کاخ سفید با رئیس جمهور آمریکا عکس بگیرد؟

استاد: تحلیل بنده این است که این نحوه خردی که آقایان سنت‌گرا دنبال می‌کنند، بیرون از گردونه حاکمیت استکبار نیست. گویا آقایان به این نتیجه رسیده‌اند که امکان ندارد از سلطه جهان استکباری بیرون بیایند و به جای مقابله با آن سعی کرده‌اند در حاشیه جهان استکبار حیات دینی و معنوی خود را دنبال کنند. در حالی که به نظر می‌آید انسان با این نحوه حضور از نیهیلیسم دوران نجات نمی‌یابد. زیرا جهت عبور از نیهیلیسم باید در افقی قدسی به مقابله با استکبار مبادرت کرد. در این نوع حضور است

که در کنار حاج قاسم سلیمانی «احساسِ بودن» می‌کنیم. البته از کتاب‌های آقای دکتر سید حسین نصر در رابطه با نقد مدرنیته نباید غفلت کرد ولی برای عبور از نیست‌انگاریِ این دوران مقابله با استکبار و گفتن «مرگ بر آمریکا» ضروری است، در هر حدّ و اندازه‌ای که ممکن است و در این رابطه باید به امکاناتی نظر کرد که نظام اسلامی برای چنین حضوری فراهم کرده است.

سوره: به نظر می‌آید این حضوری که شما می‌فرمایید همان حضوری است که مردم آن را می‌فهمند و در متن آن احساس زندگی کردن دارند.

استاد: بله همین طور است.

سوره: حال سؤال این است که این زندگی چیست؟ از آن جهت که «زندگی» یکی از شعارهای همین جریانی بود که به گفته شما می‌خواست از انقلاب اسلامی انتقام بگیرد.

استاد: اگر متوجه باشیم بشر امروز چنانچه با توجه به ابعاد اجتماعی‌اش در امور سیاسی، آن هم با هویت قدسی ورود نکند، هر جا که باشد در نیست‌انگاری است. باید از خود پرسیم این «زندگی» که در شعار «زن، زندگی، آزادی» مدّ نظر است، آیا نظری به سعادت انسان و وارستگی او دارد تا از پوچی دوران رها شود؟ نیچه متفکری بسیار هوشیار است که بعد از کانت و بعد از موضوع سوپژه شدن انسان نزد خود، متوجه شد این امر به خودی خود ممکن است به خودبنیادی انسان کشیده شود و با توجه به این امر متوجه شد این بشر که جز در پیش خودش جای دیگری نیست، عملاً گرفتار نیست‌انگاری یا نیهیلیسم می‌شود. امثال هایدگر بعد از نیچه

سخنان او را جمع‌بندی کردند و با دقت بیشتر متوجه نیست‌انگاری و راه‌های برون‌رفت از آن شدند. شاید بتوان گفت علت بحران روحی که نیچه در سال‌های آخر عمر گرفتار آن شد به جهت روبه‌رو شدن با آینده تاریکی بود که در غرب مشاهده می‌کرد و در همین رابطه وقوع جنگ جهانی را پیش‌بینی کرد. آری! اگر متوجه انسان‌های وارسته‌ای مانند امیرالمؤمنین ♦ می‌شد و به حضور نهایی حضرت مهدی علیه السلام فکر می‌کرد شاید گرفتار آن بحران نمی‌شد.

به نظر می‌آید بشر امروز اگر در یک هویت قدسی، مقابل استکبار قرار نگیرد، هر جایی که باشد جهان‌اش جهان نیچه‌ای می‌شود با آن‌همه پوچی. اگر مذهبی هستید و تلاش دارید از پوچی فرار کنید و اگر روشنفکر هستید و متوجه هستید باید از پوچی و نیست‌انگاری عبور کنید، هیچ‌کدام از مسیرهای معمولی که عملاً در بستر به رسمیت‌شناختن نظام استکباری قرار دارند، راه چاره‌ای برای عبور از نیست‌انگاری نیست. نباید خود را فریب بدهیم، حتی در پوشش عبادات طولانی برای عدم درک زهر نیست‌انگاری. اگر امیرالمؤمنین ♦ هر شب هزار رکعت نماز می‌خواندند برای آن بود تا در افقی که باید در آن حاضر شوند، هرچه بیشتر حاضر شوند و این غیر از عباداتی است که انسان را از درک پوچی دوران غافل کند و به فکر چاره‌ای نباشد.

بحمدالله شاهد جوانان متدینی هستیم که در مقابل جریان استکبار حاضر می‌شوند. این نوع حضور، خود به خود نوعی سلوک و معنابخشیدن به زندگی است و در همین رابطه عرض شد اگر امروز مرحوم سید علی

آقای قاضی زنده بودند در جایگاهی در این تاریخ حاضر می شدند که مرحوم شهید چمران حاضر شد. همان طور که اگر شهید چمران در زمانی بود که مرحوم قاضی بودند، او در جایگاهی قرار می گرفت که مرحوم قاضی قرار داشتند زیرا هر دو در زمانه خود به دنبال حقیقت بودند.

سوره: یک تحلیل در مورد اتفاقاتی با شعار «زن، زندگی، آزادی» این است که آنچه در این مدت در خیابان شاهدش بودیم، در اثر احساس بی آیندگی بود و افراد حاضر در صحنه بیشتر در موقعیت تعیین تکلیف آینده خود بودند که همان نوجوانان و جوانان باشند. چرا که این افراد با یک بحران تصمیم در باره آینده خود مواجه هستند. یعنی اگر افقی پیش رو نباشد این افراد در کش می کنند، اگر هم وجود داشته باشد، باز هم این افراد متوجه اش می شوند. در واقع این تحلیل می گوید چون جمهوری اسلامی نتوانسته آینده ای پیش چشم این ها ترسیم کند، خشونت تولید شده است. این تحلیل، موضوع را به آرایش جمهوری اسلامی برمی گرداند. به این معنا که جمهوری اسلامی تکلیف را مشخص نمی کند که آیا در صحنه جهانی برای به دست آوردن چیزی می جنگد یا مشغول سیاست بازی و مذاکره و معامله است. به عبارتی چون آرایش شفاف وجود ندارد، افق روشنی هم شکل نمی گیرد. شما اشاره کردید که احساس زندگی و معنادار شدن با قرار گرفتن انسان تحت یک حقیقت قدسی حاصل می شود. اگر این طور است، این تحلیل اخیر که عرض کردم، چه وضعی پیدا می کند؟

استاد: در این شکی نیست که انسان در تاریخی که با جهان مدرن پیش آمد احساس بی‌آیندگی می‌کند، و به همین جهت خود را با انواع وسایل سرگرم و مشغول می‌کند و به گفته جناب مولوی: «تا دمی از هوشیاری و رهند». اما آیا آن حرکت، اعتراضی بود برای این که نظام باید خود را در راستای ضعف‌ها و کوتاهی‌هایی که دارد، بازخوانی کند و یا مطابق شعار آن‌ها بحث در براندازی و جایگزینی است؟ در حالی که همه متفکران و اهل نظر با همه تفاوتی که دارند معتقدند براندازی با توجه به جریان‌هایی که به کمک استکبار جهانی آن را دنبال می‌کنند، حاصلی جز از میان رفتن ایران، به عنوان یک کشور نخواهد داشت و حقیقتاً دشمنان ایران به این نتیجه رسیده‌اند تا ایران نباشد آن هم با هر عنوان که باشد. آن‌ها در نقشه‌های خود ناکام می‌مانند و چون موفق نشدند عملاً دست به انتحار می‌زنند و جمهوری اسلامی را مقصر می‌دانند. آیا این اعتراض نباید انتقام از خود را دنبال کند؟

اخیراً بنده یادداشتی تحت عنوان «از خود انتقام بگیرید و نه از انقلاب اسلامی»² داشتم مبنی بر این که ذات این نظام امکان یک نوع بودن را

2- اگر انقلاب اسلامی در آن ابتدا، یعنی در جوانی‌اش کمی سخت‌گیر بود ولی با نمایاندن روحانیت و معنویت هرچه بیشتر خود، کمی نرم و حلیم و رحیم گشت و بیشتر به پدر بزرگی حکیم همانند شد تا به پدري جوان و سخت‌گیر و تا آن‌جا جلو آمد که همانند سینه سراسر مهربان مادر بزرگی شد، پر از رَحْم و دلسوزی و حکمت که به روشنی و به صورتی همه‌جانبه به مسائل می‌نگرد. چیزی از جنس دوست داشتن همه انسان‌ها، بدون ذرّه‌ای از خشم، و این امر موجب شد تا هر روز بیشتر از روز بعد مردمان بفهمند انقلاب اسلامی و رهبر دلسوز آن چه می‌گوید. همین امر موجب شد مردمان با همه تبلیغاتی که علیه نظام اسلامی می‌شود، آن نظام را با نظام‌های ظالم دنیای مدرن اشتباه نگیرند. البته باز همچنان گناه از آن‌هایی است که گوش خود

فراهم می کند که فرد اگر بخواهد آینده‌ای داشته باشد، آن را در مقابل او قرار می دهد، به این معنا که خصوصیات انقلاب اسلامی طوری است که میدان حاج قاسم شدن را در جاهای مختلف برای همگان اگر بخواهند انتخاب کنند، فراهم کرده. حال سؤال این است آیا شما می توانید در نظام اسلامی با توجه به خیالی بودن بسیاری از آن آرمان‌هایی که دنیای مدرن جلوی شما می گذارد، با وجود همه تنگناهایی که داریم، حضور داشته باشید و آینده‌ای توأم با حسّ زندگی در پیش رو احساس کنید؟ نظر بنده این است که آری! می توان در نظام اسلامی مزه زندگی را چشید، هر چند به قیمت سختی‌هایی باشد که در بستر این مشکلات باید تحمل کرد، به همان معنایی که در آغاز هر تاریخی با سختی‌هایی روبه‌رو می شویم و صبر و ایستادگی و پایداری است که راه را می گشاید. خداوند در این رابطه می فرماید: «وَلْتَبْلُوْا نَفْسَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» (بقره/155) ملاحظه کنید در آخر آیه

را به رسانه‌های دشمنان انقلاب سپرده‌اند و از صدایی که انعکاس جان آن‌ها است غافل‌اند. در چنین افرادی خطا بسیار است و فراموش می کنند باید از خود انتقام بگیرند و نه از انقلاب اسلامی و نه از راهی که سراسر به سوی خداپرستی و شوق ایمان است.

این کدام خداوند است که هر روز مهربان‌تر از دیروز در بستر انقلاب اسلامی به سوی بشریت آمده تا انسان‌ها را به بی‌ایمانی نسبت به خدایی دعوت کند که داعشی‌ها به او ایمان دارند؟ چرا بعضی‌ها نمی‌یابند چگونه از خدای انقلاب اسلامی وا مانده‌اند، در هر کجا و در هر لباسی که باشند؟ بگذار تو از نظر داعشی‌ها و متحجرین، بی‌خداترین کس باشی ولی در پیرامون خود از بوی عطری که جوابگوی جان حقیقت‌طلب تو است، غافل نباشی. بوی عطر ایمان شهدا که هم تو را شاد می کند و هم غمگین - شاد نسبت به آنچه یافته‌ای و غمگین از آنچه هنوز به سوی تو نیامده - آیا در روی زمین جایی نزدیک‌تر از مزار شهدا به خود می‌شناسی؟

فرمود: «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» یعنی پایداری و ایستادگی‌ها در مسیری که آینده دارد حتماً با نتیجه‌ای همراه است که انسان را راضی می‌کند، به همان معنایی که عرض شد زندگی را به انسان برمی‌گرداند.

سوره: بحث عجیبی را مطرح می‌کنید. انگار در نهایت، امکان رستگاری یا آینده‌داشتن در این نظام وجود دارد.

استاد: حتماً همین‌طور است. البته نه رستگاری صوفیانه. بلکه منظورم زندگی است. در این موضوع هر کسی باید به خود رجوع کند و متوجه میدانی شود که خود او خود را در آن معنا می‌بخشد و ابعاد گوناگون خود را در حال فعلیت یافتن احساس می‌کند.

سوره: حقیقتاً همین‌طور است که می‌فرمایید. تجربه نشان داده کسانی که واقعاً این نسبت را با انقلاب اسلامی پیدا کردند و زندگی آن‌ها معنادار شد، نیروهای تعیین‌کننده در انقلاب اسلامی هستند. اوج آن نوع حضور، حضور حاج قاسم بود به عنوان یک جوان روستایی. نیروهایی امثال حاج قاسم را که در حال حاضر هستند و احتمالاً در ساختارها دچار استهلاک می‌شوند، کجا باید پیدا کنیم؟ خصوصاً ما در فضای رسانه‌ای به دنبال یک تیپ خاص از افراد می‌گردیم. نیروهای تعیین‌کننده در انقلاب اسلامی به چه صورت هستند؟ در عرصه فرهنگ، سیاست، اقتصاد و غیره چگونه باید آنان را پیدا کرد. این سؤال از این وجه برای ما اهمیت دارد که اگر این نیروها را پیدا نکنیم، دچار احساس انسداد و استیصال می‌شویم. اصلاً سؤال دیگر این است که در چه شرایطی به ویژه در جریان تحجّر، تئوری‌هایی تحت عنوان بن‌بست، انسداد، استیصال، انحطاط، امتناع و حیرت تولید

می‌شود؟ در حالی که نظام اسلامی با همه کوتاه‌آمدنش امکان زندگی را حتی در مقایسه با جهان غرب برای مردم فراهم کرده و به گفته بعضی‌ها که در جریان زندگی در غرب هستند، انسان در کشور ایران بیشتر احساس زندگی و آینده‌داری می‌کند تا در جهان غرب.

استاد: آیا جز این است که هر بن‌بست و انسداد و توقف که برای انسان پیش می‌آید و او گمان می‌کند گرفتار این نوع حالات شده به خاطر این است که خود را در نسبت با حقیقت قرار نمی‌دهد؟ این که گفته می‌شود: «خرمشهر را خدا آزاد کرد» یعنی انسان در معرض ورود به خرمشهر حقیقتی را در مقابل خود می‌یابد. اگر خدا را به عنوان حقیقتِ همه عالم و همه مظاهر مدّ نظر داشته باشیم می‌یابیم در هیچ کجای عالم هیچ انسداد و بن‌بستی نیست وقتی زندگی رو به سوی خدا داشته باشد و انسان خود را در جهانی احساس کند که جهان خداوند است. به همان معنایی که در روایت‌ها داریم که رزق هر کسی مقسوم است. یعنی قبل از تولد او تقسیم شده است. اگر نظامی را که خدا برای انسان‌ها از قبل ساخته، بپذیریم، بحران‌های این‌چنینی که گمان کنیم گرفتار بن‌بست شده‌ایم، پیش نمی‌آید. باید به سوی حقیقت نظر کرد. در رجوع به حقیقت هیچ چیزی جز آنچه قرار است پیش بیاید، مهم نیست. به عبارتی در این رابطه فقط در آن جایی که باید باشید، حاضر می‌شوید و حقیقت نیز در آن رابطه مقابل شما جلوه می‌کند و امکان ادامه راه را می‌نمایاند. دو چیز در این جا نقش دارند: اول خود فرد، در توجه به نقش آنچه پیش می‌آید، و دوم جریان‌هایی که باید بستر ظهور و حضور چنین افرادی را

فراهم کنند، افرادی که جز در چنین جاهایی نمی‌توانند خودشان باشند. همان‌طور که حوزه علمیه برای طلبه‌هایی که باید در حوزه باشند مأمّن است.

سوره: پس معتقدید این بن‌بست‌ها نوعی حجاب است که خود ما آن را به وجود آورده‌ایم؟

استاد: آری! این بن‌بست‌ها به جهت غفلت از حجاب‌هایی است که حقیقت را با جلوه‌های متفاوتی که دارد، می‌پوشانند. حقیقت در نسبت به امکان و آمادگی شما به سوی شما می‌آید. یکی از ابعاد حقیقت، رزاقیت او است که به سوی شما می‌آید، آن‌هم آن‌جایی که جایگاه حقیقی شما است. ممکن است گوشه روستا باشد و ممکن است در مرکز یک شهر بزرگ، مشروط بر آن که تصور نکنیم می‌توانیم بر حقیقت حکومت کنیم. مشکل این است که طرف با حقیقت رابطه برقرار نکرده است و انتظار دارد حقیقتاً راهی به سوی او گشوده شود. درست است که خدا همه کاره است، اما او در نسبت با شما و نوع رجوعی که شما با او دارید با شما رابطه برقرار می‌کند. باید از خود پرسید ما در نسبت با خدا و رحمت واسعه او کجا قرار داریم و او نسبت به جایگاه ما چه نوع رجوعی به ما خواهد داشت؟

سوره: ما در کجاها باید به دنبال نیروهای انقلاب اسلامی بگردیم؟ منظورم کسانی است که در تاریخ انقلاب اسلامی احساس آینده‌دار بودن و احساس زندگی می‌کنند. زندگی به این معنا که آینده را می‌بینند، حتی

اگر بر زبان مرسوم متفکران صحبت نکنند. این طیف را به ویژه در جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی در کجاها باید به دنبالشان گشت؟

استاد: این نکته مهمی است و نباید ساده از آن گذشت. زیرا در هر تاریخی که آغاز می‌شود و در هر مرحله از آن تاریخ، انسان‌هایی که مناسب آن تاریخ باشند و وجودشان را آن تاریخ فرا گرفته، در آن تاریخ حاضرند. مهم آن است که ما با کدام چشم به دنبال آن‌ها هستیم؟ عنایت داشته باشید که با چشم دیروز نمی‌توان به دنبال انسان امروز بود. آن داستان را در مثنوی دارید که طرف به دنبال گنج بود، به او الهام شد در بالای فلان تپه برو و تیری در کمان قرار بده و آن تیر را رها کن، هر کجا فرو افتاد محل گنج است. آن فرد همان کار را کرد ولی تا قدرت داشت کمان را کشید تا تیر به دورترین نقطه افتاد و او وقتی آن‌جا را حفر کرد، گنجی نیافت، در شب به او الهام شد:

ای کمان و تیرها بر ساخته صید نزدیک و تو دور انداخته
هر که دور اندازتر او دورتر وز چنین گنج است او مهجورتر

عرض بنده این است آن افرادی که به دنبالشان هستید، همین نزدیکی‌ها هستند، حتی در خانه خودتان، همین جوانان و نوجوانانی که آماده شنیدن حرف‌های بزرگ و کارهای بزرگ‌اند. عنایت داشته باشید بشر امروز جز آن انسانی که نزد خود احساس می‌کند، هیچ چیز دیگری را به صورت جدی مدّ نظر ندارد و در واقع جهان او جهانی است که نزد خود دارد. شخصی مانند هگل که طلبه دانشگاه توینگر بود، به عنوان یک فرد مذهبی خیلی زود با مسائلی درگیر شده که ما امروز با آن درگیر

هستیم. بنده با مسئله انسانیتی که او مدّ نظر دارد، تقریباً همراه هستم و این که بشرِ امروز جز انسانیت چیز دیگری را مدّ نظر ندارد و بدین لحاظ هر انسانی در جهان خودش به سر می‌برد. در این رابطه می‌توانیم با آموزه‌های دینی خودمان مواجه شویم از آن جهت که در آیه 29 سوره الرَّحْمَن می‌فرماید: «يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» هر چه در آسمان‌ها و زمین است از خدا تقاضاهایی دارد و بدین معنا شروع کننده اولیه مخلوقات هستند. آن‌ها بر اساس ظرفیتی که در خود احساس می‌کنند، طلب و تقاضای خود را در معرض الطاف الهی قرار می‌دهند و از آن جایی که در ادامه آیه داریم: «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» بدین معنا که هر روز و روزگاری خداوند مطابق طلب و تقاضای مخلوقات و از جمله انسان‌ها در شأنی است بعد از شأنی، می‌فهمیم انسانِ امروز از جهت ظرفیت، غیر از انسان دیروز است زیرا که شأن و الطاف و انوار الهی غیر از شأن دیروزین می‌باشد. در نتیجه در طول تاریخ حضور بشر در نزد خود متفاوت است و با توجه به این امر اگر جهان بشر جدید در پیش خود غیر از جهان بشر گذشته است باید در این رابطه این بشر را درک کنیم و متوجه باشیم که نسبت او با جهان به اندازه‌ای است که آن جهان را در نزد خود دارد و نسبت او با سایر انسان‌ها در رابطه با انسانیتی است که در نزد خود احساس می‌کند که همان معنای بودنش می‌باشد و در بستر درک درست همین انسانیت است که انسانیت دیگران را می‌تواند درک کند و در نسبت با بقیه به اندازه‌ای که انسانیت خود را درک می‌کند، همراهی دارد و می‌فهمد. همین جاست که با در نظر گرفتن ظرفیت انسانِ آخرالزمان

یا بشر نهایی، می فهمیم چه اندازه می توان در خود و در دیگران، خود را گشوده و گسترده یافت و به نظر می آید انسان فردایی یا فرا انسانی که نیچه تحت عنوان «آبر انسان» طرح می کند، می تواند از جهتی همین انسان باشد با هویتی قدسی. هایدگر در بعضی موارد آبر انسانِ نیچه را به عنوان انسان کامل مدّ نظر می آورد.

با توجه به نکات فوق می توان به این سؤال فکر کرد که آیا امام زمان علیه السلام را انسانی کامل مدّ نظر داشته باشیم، یا انسانی مؤمن؟ آیا می توان به این نکته فکر کرد که امام زمان علیه السلام انسانی هستند که در ابعاد انسانی کامل اند و هر اندازه انسان ها در انسانیتِ خود بیشتر حاضر باشند، نسبت شان با آن حضرت بیشتر است؟ از آن جایی که انسان کامل به اعتبار انسانیت شان عین اُنس با حضرت حق و عین تقوا می باشند، پس تقوا و انس با خدا جزء انسانیت انسان ها است و در همین نسبت یعنی نسبتی که باید به انسان کامل داشت نظر به رسول خدا صلی الله علیه و آله، به عنوان کامل ترین انسان داریم و برای حفظ آن نسبت است که شریعت محمدی صلی الله علیه و آله برای ما مهم می شود. زیرا در این رابطه با انسانیت خود بیش از پیش نزدیک می شویم و جهان خود را در عین انسانی کردن، محمدی می کنیم. در این رابطه به توصیه حضرت صادق علیه السلام فکر کنید که می فرمایند: «وَأَنْوَ عِنْدَ افْتِتَاحِ الصَّلَاةِ ذَكَرَ اللَّهُ وَ ذَكَرَ رَسُولَ اللَّهِ» «صلوات الله علیه وآله» وَ اجْعَلْ وَاحِدًا مِنْ الْأئِمَّةِ نَصَبَ عَيْنِيكَ» (الفقه الرضا علیه السلام، ج 1، ص 105) هنگام شروع نماز در ضمیر خود یاد خدا و یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیش آور و سپس یکی از ائمه علیهم السلام را مدّ نظر قرار بده. آیا این توصیه حاکی از آن نیست که در نماز خود و یا

در سایر عبادات شخصیت اولیاء الهی را مدّ نظر آوریم و در انسانیت آنها، انسانیت خود را احساس کنیم؟

در رابطه با این سؤال که ما امروز با چه کسانی روبه رو هستیم؟ و در چه تاریخی قرار داریم؟ می‌توان گفت خواسته یا ناخواسته در تاریخی هستیم که انسان‌ها جز در پیش خود نیستند و اگر مواجهه ما با آنها انسانی نباشد، اولاً: مواجهه ما مواجهه‌ای است وهمی و غیر واقعی. ثانیاً: آنها هم با ما مواجهه انسانی نخواهند داشت و عملاً گفتگویی که باید برای درک جهان همدیگر صورت گیرد، صورت نمی‌گیرد.

بنده در باره حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و بشر جدید و جهان جدید، عریضی تحت عنوان «انقلاب اسلامی و فهم امام خمینی از انسان و جهان مدرن» داشتم.³ در آن بحث سعی می‌شود روشن گردد چگونه حضرت امام حقیقتاً انسانی بودند که جهان جدید و بشر جدید را می‌شناختند. در سال 58 با اعضای مجلس خبرگان صحبت‌هایی داشتند مبنی بر آن‌که:

«اکثریت هرچه گفتند، آرای ایشان معتبر است ولو به خلاف، به ضرر

خودشان باشد... ولو عقیده‌تان این است که این مسیری که ملت رفته

خلاف صلاحش است، خوب باشد...» (صحیفه امام، ج 9، ص 304).

جملات فوق نشان می‌دهد که حضرت امام متوجه بشری هستند که معنای خود را در آزادی‌اش جستجو می‌کند. لذا توصیه می‌کنند باید برای انتخاب او تا این حدّ احترام قائل شد.

همه عرض بنده آن است که ما چه بخواهیم و چه نخواهیم در این تاریخ در شرایطی هستیم که می‌توانیم با بقیه انسان‌ها از وجه انسانی آن‌ها گفتگو و صحبت کنیم. با این رویکرد کلیت حضور ما در هر جا که باشیم باید به اعتبار انسانیت انسان‌ها باشد و ابعاد انسانی انسان‌ها را مد نظر قرار دهیم. تصور بنده آن است رهبر معظم انقلاب در همین رابطه برای جوانان در سراسر جهان آن نامه‌ها را نوشتند و انسانیت آن‌ها را مخاطب قرار دادند، این نسبت‌ها نشان می‌دهد که در تاریخ خاصی حاضر هستیم. آیا می‌توان کم‌کم به این نقطه رسید که باید با انسان‌ها در ساحت انسانیت آن‌ها، مواجه شویم و به گستردگی انسانیت انسان‌ها با آن‌ها رابطه برقرار کنیم و در این حالت حضور آخرالزمانی خود را احساس نماییم، با آن نوع یگانگی که هر کدام اگر در غرب عالم باشیم خود را در شرق عالم احساس کنیم؟

سوره: مواجهه با انسانیت انسان‌ها در پرتو توجه به خود منظور است؟
استاد: بله. وقتی در وجود خود، خودم و بودن خود را به عنوان انسان جستجو می‌کنم، می‌یابم فقط به اعتبار انسانیت می‌توانم در نسبت با بقیه حاضر باشم. این جا ممکن است تصور شود حالتی و رویکردی سکولار پیش آید. در حالی که عرض شد انسانیتی که مد نظر است تنها به اعتبار انتخاب متعالی که می‌کند، ایجاد می‌شود، و گرنه روحیه تکبر حتماً ابعاد انسانیت انسان را به حاشیه می‌برد. وقتی بنده می‌خواهم انسانیت را با شما در میان بگذارم، اگر بر شما کبر بورزم، اولین چیزی که از دست می‌دهم، خودم هستم، به عنوان نسبت خودم با خودم که انسانیت است. پیامبر

خدا^ا به عنوان نهایی‌ترین انسان، نمادی هستند از انسانیت تا انسان‌ها در نهایت خود، آن حضرت را مدّ نظر آورند و از این جهت نمی‌توانند نسبت به او بی‌تفاوت باشند، مگر آن که نسبت به خود بی‌تفاوت شده باشند. این مرد در حرکات و سکنات خود که همان شریعت محمدی است، نماد بودن من می‌شود و در این حالت شریعت محمدی به عنوان تکلیفی که تحمیلی بر انسان شود، نیست. بلکه راهی است که به عنوان «قَدْ تَبَيَّنَ الرَّشْدُ مِنْ الْغَيِّ» (بقره/256) مطرح می‌گردد تا هر کس خودش راهی که یکی عین گمراهی و پوچی است و دیگری عین هدایت و سعادت است، انتخاب کند، به نظرم تا این جاها ما برای بشر حرف داریم.

ملاحظه می‌کنید که در دل این نوع مباحث، چیزی به نام آزادی نهفته است زیرا بشر امروز که بنده آن را بشر آخرالزمانی می‌دانم، حاضر نیست به هیچ قیمتی آزادی خود را از دست دهد. بخواهید یا نخواهید باید در دل آزادی انسان با انسان مواجه شوید و آزادی حقیقی به معنی نظر به انسانیت خود و دیگران است تا هر کس خودش نحوه بودن خود را، خودش انتخاب کند. در این صورت است که حریم آزادی را حفظ کرده‌ایم و هر کس در انتخاب خود به عنوان انسانیت در میان است.

از حضرت سجاد ♦ داریم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَالآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ «إِلَى قَوْلِهِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ»، (الکافی، ج 1، ص 91) خدای عزوجل می‌دانست که در آخرالزمان مردمانی می‌آیند بسیار عمیق، لذا سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و آیاتی از سوره

حدید را تا «وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فرو فرستاده و هر که ماورای آن‌ها را خواهد، هلاک گردد.

با نظر به روایت حضرت سجاد ♦ عرض شد سوره توحید برای اقوامِ مُتَعَمِّقُونَ که در آخِرِ الزَّمَانِ می آیند آمده، بشری که خدایی را می یابد که او «احدی» است که «صمد» است. «احد» است یعنی همه جا هست و در عین حال «صمد» است و همه به سوی او می باشند. این جا است که تنها مدرسه و درس برای حضور در این نوع بودن کافی نیست و در همین رابطه می توان نظر به غزل مشهور حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» داشت که می گویند:

در میخانه گشایید به رویم شب و روز
 که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم
 بشر امروز، مسجد و مدرسه را برای بودن خود کافی نمی داند، به دنبال شور و شعف همان ایمانی است که در غزل حضرت امام، نماد آن ایمان، میخانه است، جایی که نسبت انسان با حضرت حق از طریق جانش به میان می آید که همان نسبت وجودی انسان است با حضرت حق. حال در رابطه نسبت وجودی با حقیقت می خواهید «وجود» را هایدگری مدّ نظر آورید و یا صدرایی. عمده آن است که بدانیم نمی توان با بشر جدید با توصیه های اخلاقی و کلامی مواجه شد، اما می توان افق بزرگ دیانت را به روشی که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» متذکر آن هستند، با او در میان گذارد.

سوره: شما حساب سوژه را از استکبار جدا می کنید؟

استاد: بله. صرف سوژه، استکبار نیست، هر چند اگر خود انسان بدون نظر به حقیقت خود مدّ نظرش قرار گیرد همان خودبنیادی یا استکبار است ولی به اعتبار این که حقیقت نزد انسان است و می‌تواند به عنوان خلیفه الهی صاحب انسانیت خود شود، نسبتی با وجود پیدا کند و در این فضا تا مرز حضور در آغوش خدا جلو رود، امری که هر انسانی می‌تواند در خود بیابد، نه این که صرفاً بداند. می‌توان با انسان‌ها طوری صحبت کرد که مدّ نظر ما این باشد که:

یوسفی در میان این چاه است گوهری در میان این سنگ است

مهم آن است که متوجه شویم در این زمانه باید مواجهه ما با انسان چطور باشد، آیا با نظر به حقیقت انسان‌ها با انسان‌ها گفتگو کنیم و یا با نظر به آموزه‌های اخلاقی؟ مثل توصیه به راستگویی و خودداری از تکبر. گویا این نوع کلمات توان خود را برای بشر جدید از دست داده است، هر چند در جای خود ارزشمند می‌باشند، و عده‌ای در همین فضای اخلاقی در وارستگی خود حاضرند. ولی در رابطه با بشر جدید و احساس آزادی که در دوران خود دارد، اگر احساس کند آدابی بر او تحمیل می‌شود نتیجه نمی‌دهد. لازمه گفتگو با مخاطب در این زمانه با در نظر گرفتن این نکته است که تمام وجود او نظر به آزادی‌اش می‌باشد. باید در متن آزادی‌اش انتخاب متعالی‌اش را با او در میان بگذارید، در این حالت می‌یابیم انسانیت او عین «آزادی» او و عین «وارستگی» و «تقوا» است، مگر آن که خودش بنای مقابله با حق و حقیقت را داشته باشد که جایگاه انسانیت خود را از دست می‌دهد و مصداق این آیه می‌شود که خداوند به

رسول خود فرمود: «أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (بقره/6) چه آن‌ها را نسبت به انحرافات‌شان از حقیقت انذار کنی و بر حذر داری و چه انذار نکنی، آن‌ها ایمان نمی‌آورند.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

مصاحبه سوم
انقلاب اسلامی و فهم امام
خمینی از انسان و جهان
مدرن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوال: با سلام. به من اجازه بدهید به عنوان کسی که سؤالات زیادی دارد، بدون رودربایستی بتوانم سؤالاتم را در رابطه با این که چرا انقلاب کردید پیرسم، از آن جهت که هنوز برای بنده روشن نشده چرا نسل شما انقلاب کرد؟ بنده در آن دوره یک نوجوان مذهبی بودم و کسی با ما کاری نداشت، حجاب داشتیم و هفته‌ای یک روز روضه هفتگی می‌گرفتیم، پدرم در دهه عاشورا هیئت داشتند، همه چیزمان رو به راه بود. مسجد می‌رفتیم و کسی مانع مسجد و عبادات ما نبود، نمی‌فهمم چرا انقلاب کردید و اساساً چطور این انقلاب شروع شد؟

استاد: بسم الله الرحمن الرحيم. به نظر بنده خوب است برای رسیدن به جواب سؤال خود از این زاویه به موضوع نگاه کنید که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» آینده را چگونه می‌دیدند که متوجه شدند آن نوع دینداری که به گفته شما در زندگی‌ها جاری بود، امکان بقاء نخواهد داشت و ایشان بین دو امر باید تصمیم می‌گرفتند، یا مثل بقیه مراجع به همان دینداری که مردم مشغول بودند راضی باشند و رژیم شاهنشاهی هم هر کاری می‌خواهد بکند و یا با توجه به شرایط جدیدی که در حال وقوع است، نسبت به آنچه می‌گذرد حساس باشند. شواهد تاریخی حکایت از

آن دارد که حضرت امام متوجه شدند حتی همان دینداری هم که بعضی ها به آن دلخوش بودند، ماندگار نیست، مگر در حدّ یک نوع دینداری فردی و این که جهان مدرن مناسبات اجتماعی ما را با همان مبانی اومانیستی و سکولاریته اش مدیریت کند، به همان صورتی که فرهنگ مدرن جایگاه کلیسا را تعیین کرد و البته در این صورت دیگر این طور نیست که دین الهی تکلیف ما را در امور فردی و اجتماعی تعیین کند، بلکه برعکس، این سیاست است که تکلیف دین را مشخص می کند که کجا باشد و کجا نباشد. اگر نظرات جان لاک را در این رابطه دنبال کنید، ایشان می گوید ما می توانیم دین را تقویت کنیم و به بشر امروز در دینداری کمک کنیم ولی مشروط بر آن که مبانی عقل مدرن را بپذیرد. می توان گفت جان لاک اولین فیلسوف تاریخ مدرن است و امثال آقای مهندس مهدی بازرگان تحت تأثیر افکار جان لاک پذیرفته اند که دین نباید در همه امور، به خصوص در امور اجتماعی حاضر باشد، در عین آن که آن ها انسان های متدینی بودند، منتها دین را در محدوده عبادات فردی و برای آبادانی آخرت می خواستند و در همین رابطه پذیرفته بودند: «شاه باید سلطنت کند و نه حکومت» زیرا از نظر آن ها حکومت، از آن عقل مدرن است و شاه هم این اواخر تا حدّی کوتاه آمد و گفت: «صدای انقلاب شما را شنیدم». به این معنا که پذیرفت مانع دینداری مردم نشود و بی بند و باری را هم تا حدّی کنترل کند. ولی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با نظر به جهان مدرن و حضور عقل سکولار در مناسبات زندگی انسانی، نظر به «ولایت الهی» داشتند، به همان معنایی که

قرآن می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره/257) خداوند است که بر مؤمنین ولایت دارد و در راستای پذیرفتن ولایت الهی، خداوند مؤمنین را از ظلمات خارج می‌کند، به سوی نور.¹

پس بحث در تقابل دو نوع ولایت بود، ولایت طاغوت به هر شکلی که باشد و ولایت خداوند و حضرت امام خمینی متذکر شدند که اسلام را نباید در امور فردی محدود کرد و اسلام این نیست. اسلام نیامده است تا ما جهان سیاست‌مان را از دیانت‌مان جدا کنیم و امام بر آن جمله مشهور تأکید کردند که: «والله، همه اسلام سیاست است».

¹ - خداوند در سوره شوری آیه 9 می‌فرماید: «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» یعنی فقط خدا «ولی» است و لذا فقط حکم خدا باید در امور انسان - اعم از شخصی و اجتماعی - حاکم باشد. برای حاکمیت حکم خدا بر انسان مختار، نبی و امام نیاز است، پس نبی و امام آینه نمایش حکم خداوند و هیچ چیزی از خود ندارند، به همین جهت هم در رابطه با پیامبر ﷺ می‌گوییم: «عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» او بنده خدا و رسول اوست، یعنی بندگی او را ابتدا می‌آوریم. در زمان غیبت امام زمان ﷺ برای این که رابطه انسان و جامعه با آسمان معنا قطع نشود و حکم خدا در امور انسان‌ها - اعم از شخصی و اجتماعی - جاری و حاکم باشد، ضرورت دارد یک کارشناس کشف حکم خدا از طریق کتاب و سنت، در صحنه باشد تا این نیاز برآورده شود و به این فرهنگ اصطلاحاً «ولایت فقیه» می‌گویند. خدایی که براساس حکمت بالغه‌اش هیچ نیازی را بی‌جواب نمی‌گذارد و برای ما پیامبر و امام می‌پروراند، چون در زمان غیبت نیاز به یک فقیه اعلم و شجاع و متقی داریم، این چنین فقیهی را هم می‌پروراند، و وظیفه مردم است تا از طریق خبرگان فقیه‌شناس او را کشف نمایند، و اگر جامعه گرفتار معصیت و فساد نباشند خداوند خبرگان را نسبت به کشف فقیه پروریده شده راهنمایی می‌کند.

با توجه به نکات فوق، بحث را باید ابتدا به این جا ببریم که به قول آقای میشل فوکو انسان جدیدی از قرن 18 میلادی متولد شده است و باید بدانیم این انسان بیش از آن که هویت خود را در فرد بودن خود دنبال کند، خود را در اجتماعی بودن دنبال می کند، امری که کانت و هگل به خوبی متوجه آن شدند. این جا است که ما مجبور هستیم فکر کنیم، حال که معنای انسان تغییر کرده، این انسان باید شخصیت اجتماعی خود را در هویتی دینی دنبال کند یا در هویتی سکولار؟

در قرون وسطی تصویری که انسان از خود داشت، بیشتر تصور فردی بود و نه اجتماعی و اساساً اجتماع به معنای امروزی آن شکل نگرفته بود تا نسبت به آن حساسیتی در میان باشد مبنی بر این که مناسبات آن اجتماع باید بر اساس آموزه های دینی باشد و یا غیر دینی. ولی با شکل گیری اجتماع به معنای امروزی آن این حساسیت شکل گرفت و در غرب موضوع جدایی سیاست از دیانت مطرح شد و کلیسای کاتولیکی آن را پذیرفت، در حالی که در کشور ما جامعه و اجتماع هنوز به آن صورت شکل نگرفته بود مگر در شهرهای بزرگ، آن هم به صورتی محدود. هر چند خواه ناخواه آن نوع تلقی از انسان و از اجتماع در حال شکل گیری بود. ولی محافل مذهبی ما بر عکس حضرت امام، چندان متوجه این امر نبودند و متأسفانه هنوز هم بعضاً متوجه نیستند که تاریخی شروع شده و انسان ها در این تاریخ معنای جدیدی از خود را دنبال می کنند، به طوری که عموماً «بودن» خود را مقدم بر دانش و باورهای خود می دانند. قبلاً دانش انسان و باورهایش بر بودنش مقدم بود. قبلاً شما اگر مؤمن

بودید و به خدا و به معاد باور داشتید، خودتان همان باورهای تان بودید. ولی انسان جدید نظر به «بودن» خود دارد و اگر دین بتواند بودن او را متعالی کند با دین همراهی می‌کند و اگر در بودن خود راضی به آن نوع دینداری که به او پیشنهاد می‌شود، نگردد امکان ندارد با آن دین همراهی کند.

حیرت بنده از آن است که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» چگونه با آن بصیرت بی‌نظیر خود در آن زمان به آن صورت متوجه شدند مسئله بزرگ‌تر از آن است که «شاه تنها باید سلطنت کند و نه حکومت» و امکان ندارد آن دینداری که به ابعاد اجتماعی و سیاسی انسان نظر ندارد، ادامه پیدا کند و با جمله مشهوری که می‌فرمایند: «والله همه دین سیاست است»، روشن کردند نظر به ابعاد اجتماعی انسان دارند یعنی «دین» امری است وسیع‌تر از باورهای فردی انسان. حتماً در جریان هستید که پس از سخنرانی مشهور حضرت امام و اعتراض به کشتاری که کماندوهای شاه در مدرسه فیضیه راه انداختند، ایشان را در 15 خرداد سال 42 زندانی کردند و پس از اعتراضِ علما، در 11 مرداد همان سال امام را به خانه خصوصی ساواک منتقل کردند. در 12 مرداد روزنامه‌ها نوشتند: «چون بین مقامات انتظامی و آقایان، خمینی و قمی و محلاتی تفاهمی حاصل شد که در امور سیاسی مداخله نکنند، آقایان به منازل خصوصی منتقل شدند». انتقال امام به منزل آقای روغنی که از تجار محترم بازار بود از یک طرف و سکوت طولانی امام در زندان به اصطلاح خصوصی، یعنی منزل آقای

روغنی از طرف دیگر باعث شد تا به شاه گزارش دهند «آقای خمینی خود را باخته است».

در 16 فروردین همان سال آقای حسنعلی منصور نخست وزیر وقت گفت: «ما معتقدیم ملت و دولتِ مسلمان و دین اسلام یکی از مترقی‌ترین و برجسته‌ترین ادیان جهان می‌باشد. مقام روحانیت برای ما ارزش دارد. اینجانب مأموریت دارم که عطوفت خاص شاهنشاه را به مقامات روحانی ابلاغ نمایم». در 17 فروردین: وزیر کشور با امام ملاقات کرد و گفت: شما آزادید. امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» فرمودند: «اگر بناست شما به کارهای سابق ادامه دهید و با مردم رفتار سابق را داشته باشید، بودن من در این جا اصلح است». سرهنگ مولوی گفت: «به درجه‌ام قسم که دیگر آن حرف‌ها نیست». در 18 فروردین، ساعت ده شب امام به قم رسیدند، چند تن از دانش‌آموزان که در خیابان مشغول درس حاضر کردن بودند، امام را شناختند و از عمق جان فریادی کشیدند و خود را روی دست‌های امام انداختند. با این که ساواک تلاش داشت مسأله بی‌سروصدا خاتمه بیابد ولی سریعاً مردم در منزل امام جمع شدند و شعار و صلوات برای سلامتی آیت‌الله‌العظمی امام خمینی بالا رفت و مردم تا یک ساعت بعد از نیمه شب با امام ملاقات داشتند. روزنامه اطلاعات نوشت: «اتحاد مقدس به خاطر هدفی مقدس، چقدر جای خوشوقتی است که جامعه روحانیت نیز اکنون با همه مردم همگام در اجرای برنامه‌های انقلاب شاه و مردم شده است». چند روز بعد حضرت امام برای هزاران نفر از دانشجویان دانشگاه تهران که با حلقه گلی به حضور امام آمده بودند، فرمودند:

«از زندانی بودن چند نفر افسرده نباشید... هدف، بزرگ‌تر از آزادشدن عده‌ای است. هدف، اسلام است، استقلال مملکت است، طرد عمال اسرائیل است... دو هوایمایی که قرار بود حجاج را امسال به مکه ببرند مال اسرائیل بود، بعد دولت عربستان سعودی به این عمل اعتراض کرد و ناچار شدند از این عمل خودداری کنند. باید صف‌ها را فشرده کنید. آقایان! سعی کنید در دانشگاه پرچم اسلام را بالا ببرید... اگر علاقه به استقلال ایران دارید، وحدت مذهبی داشته باشید. بعد از این که دستگاه دید نمی‌تواند مرا نگهدارند، آزاد کردند و خواستند مرا در نظر مردم خوار کنند. در روزنامه‌ها نوشتند «با روحانیت تفاهم شده، روحانیون با انقلاب سفید شاه و ملت موافق هستند! کدام انقلاب؟ کدام ملت؟ این انقلاب - منظور انقلاب به اصطلاح، انقلاب سفید شاه است - مربوط به روحانیت و مردم است؟! ... گفتند: روحانیت در سیاست مداخله نخواهد کرد... والله اسلام تمامش سیاست است... مردم فقیرند و اینها برای استقبال از اربابان خود از هلند گل می‌آورند، اجاره هوایما که از هلند گل می‌آورد 300 هزار تومان است». (21 فروردین 1343) (صحیفه امام، ج 1، ص 269-

(267

این که چرا اسلام همه‌اش سیاست است، امری نبود که در آن زمانه حتی توسط نخبگان دانشگاه و یا حوزه درک شود، این به بصیرت تاریخی خاص حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» مربوط بود و تا این مطلب را نسل شما و نسل‌های بعدی درست احساس نکنند، همچنان سؤالی که شما فرمودید بی‌جواب خواهد ماند، به همان صورتی که آقای مهندس بازرگان در آخرین کتاب خود به این نتیجه می‌رسند که اسلام مربوط به

آبادانی آخرت است و امور دنیا را باید خود انسان‌ها با عقل خود اداره کنند، که منظورشان همان عقل غربی است. به نظر بنده حضرت امام متوجه دو نکته شدند که منجر به انقلاب شد. یکی این که متوجه هویت بشر جدید شدند و در همین رابطه می‌فرمایند: «ملت اسلام دیگر بیدار شد؛ دیگر نمی‌نشیند؛ اگر من هم برگردم ملت اسلام بر نمی‌گردد. اشتباه نکنید، اگر خمینی هم با شما سازش کند ملت اسلام با شما سازش نمی‌کند.» (صحیفه امام، ج 1، ص: 303) دوم این که ایشان متوجه شدند این انسان، یعنی بشر جدید بر سر دو راهی خاصی قرار دارد، یا باید بی‌دینی و سکولاریته را در امور اجتماعی بپذیرد و یا اگر خواست دیندار باشد و بر عهد اسلامی خود در همه ابعاد حاضر باشد، باید دینداری‌اش تا شئون اجتماعی‌اش گسترش یابد و ولایت الهی را در همه ابعاد وجودی‌اش حاکم کند، زیرا در آن شرایط، دیگر دینداری فردی جواب نمی‌دهد و ما را گرفتار نوعی سکولاریته می‌کند و دیر یا زود کار انسان به نیهیلیسم و پوچی و احساس بیگانگی نسبت به خودش می‌کشد که در جای خود بحث شده است.

سخن ما با امثال جنابعالی و نسل جدید این است که در شرایط حاضر بحث در دو نوع دینداری نیست، بحث در دینداری و یا عدم دینداری است و نباید خود را فریب دهیم و گمان کنیم که می‌توان در امور فردی، دیندار بود و در امور اجتماعی، سکولار. خداوند ابداً چنین دینی را نازل نکرده و کافی است به قرآن رجوع کنیم و متوجه علت سقوط ملت‌ها در طول تاریخ بشویم که چگونه ریشه همه ناکامی‌های ملت‌ها را پشت کردن

به آموزه‌های انبیای الهی می‌داند، آموزه‌هایی که بنا بود در بنیاد جامعه آن‌ها جاری شود.

با توجه به آنچه عرض شد به بشر آخرالزمانی فکر کنید که به «بودن» خود نظر دارد و خود را طوری تعریف کرده و طوری خود را احساس می‌کند که با حضور در اجتماع، خودش، خودش است. حال یا آن اجتماع با ملاک‌های سکولار، اجتماع است و یا با ملاک‌های دینی. طبیعی است که این انسان برای برپانگه‌داشتن اجتماع، هر چند آن اجتماع با ملاک‌های سکولار اداره شود، نهایت تلاش خود را می‌کند، زیرا معنای خود را در بر پا بودن آن اجتماع می‌داند. مشکل وقتی برایش به وجود می‌آید که می‌باید در اجتماع سکولار زده با همه تلاش‌هایش جواب اصلی و اصیلی نسبت به خود نیافته و این جا است که گفته می‌شود انسان در جهان غربی گرفتار نوعی نیهیلیسم و نیست‌انگاری شده است. این انسان با این که تلاش‌های زیادی در عزای نسبتی که می‌خواست با خودش داشته باشد انجام داد ولی بدون خودی که در آنس با حضرت حق باشد، از این جهت روشن می‌شود راه نجات از پوچی برای این انسان تأکید بیشتر بر عبادات فردی نیست، بلکه باید در کنار الهیات فردی به الهیات اجتماعی نیز نظر کرد، زیرا با انسانی روبه‌رو هستیم که اولاً؛ هویت خود را در تقدّم سوژگی و بودنش نسبت به هر امری دنبال می‌کند. ثانیاً؛ به دنبال آن است تا این بودن را در اجتماع و حیات اجتماعی جستجو کند. این جا است که متوجه می‌شویم چرا حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» وارد سیاست به معنی جدید آن می‌شوند، زیرا باید جواب این انسان را در حیات اجتماعی‌اش از طریق

دین و آموزه‌های دینی بدهیم تا در عین نظر به بودن خود، آن بودن را در حیات اجتماعی ولی در عین قدسی بودن بیابد و خود را ذیل «ولایت الهی» دنبال کند.

حتماً در جریان هستید که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در همان دوران طلبگی در مجلس‌های اولیه که با انقلاب مشروطه شکل گرفت، حاضر بودند و در رابطه با ارتباطی که با مرحوم مدرس داشته‌اند می‌فرمایند:

«مرحوم مدرس «رحمت‌الله‌علیه» خوب، من ایشان را هم دیده بودم. این هم یکی از اشخاصی بود که در مقابل ظلم ایستاد؛ در مقابل ظلم آن مرد سیاهکوهی، آن رضاخان قلدر ایستاد و در مجلس بود ... ایشان را به عنوان طراز اول علما فرستادند به تهران و ایشان با گاری آمد تهران. از قراری که آدم موثقی نقل می‌کرد، ایشان یک گاری آن‌جا خریده بود و اسبش را گاهی خودش می‌راند، تا آمد به تهران. آن‌جا هم یک خانه مختصری اجاره کرد و من منزل ایشان مکرر رفتم؛ خدمت ایشان «رضوان‌الله‌علیه» مکرر رسیدم. (صحیفه امام؛ ج 3، ص 244)

در آخرین جلسه‌ای که حضرت امام با مرحوم مدرس دارند و مرحوم مدرس متوجه نظرات امام می‌شوند، در حین خداحافظی که با بدرقه مرحوم مدرس انجام می‌شود، مرحوم مدرس می‌فرمایند:

«حاج آقا روح‌الله! شما، اگر زحمتی نیست، یا هست و قبول زحمت می‌کنید، بیشتر به دیدن ما بیایید، بیایید و با ما گفت‌وگو کنید. البته بنده بیشتر مایلیم که در خلوت تشریف بیاورید تا دو به دو در باب

مسائل مملکت و مشکلات جاری حرف بزنیم، و بعد، نظرات و

خواسته‌های مرا به گوش طلاب جوان حوزه برسانید.»^۱ «سه دیدار با مردی

که از فراسوی باور ما می‌آمد» نوشته مرحوم نادر ابراهیمی)

حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و رهبر انقلاب «حفظه‌الله» به خوبی نشان

دادند نسبت به تاریخ تجدد اندیشیده‌اند. به عنوان نمونه، برادر آقای جلال

آل احمد می‌گوید خدمت امام خمینی رسیدم و دیدم کتاب «غرب‌زدگی»

از جلال آل احمد در کنارشان است. حضرت امام با به صحنه آمدن رضا

خان، دوران غرب‌زدگی آن زمان را با گوشت و پوست خود احساس

کردند و به خوبی متوجه شدند تاریخ تجدد یعنی چه و بشر جدید به دنبال

چه نوع بودنی است. امری که شما در شخصیت رهبر معظم انقلاب هم

متوجه هستید که چگونه بنا دارند در جهان حاضر باشند و جهان تجدد را

بشناسند.^۲

² - یکی از راه‌هایی که می‌توان متوجه روح جهان جدید شد مطالعه رمان‌هایی است که

توسط اندیشمندان آن دیار نوشته شده و رهبر معظم انقلاب به گفته خودشان جهت این امر رمان

های زیادی خوانده‌اند که به عنوان نمونه نظر شما را در رابطه با رمان «بینوایان» از ویکتور هوگو

و کتاب «الذات فلسفه» از ویل دورانت جلب می‌کنم. ایشان می‌فرمایند: «به نظر من بینوایان

ویکتور هوگو برترین رمانی است که در طول تاریخ نوشته شده است. من همه رمان‌های طول

تاریخ را نخوانده‌ام، شکی در این نیست، اما من مقدار زیادی رمان خوانده‌ام که مربوط به

حوادث قرن‌های گوناگون هم هست. بعضی رمان‌های خیلی قدیمی را هم خوانده‌ام. مثلاً فرض

کنید کمدی الهی را خوانده‌ام. امیرارسلان هم خوانده‌ام. الف لیله و هزار و یک شب را هم

خوانده‌ام. وقتی نگاه می‌کنم به این رمانی که ویکتور هوگو نوشته، می‌بینم این چیزی است که

اصلاً امکان ندارد هیچ‌کس بتواند بهتر از این بنویسد یا نوشته باشد و معروف نباشد و مثل منی

که در عالم رمان بوده‌ام، این را ندیده باشم یا اسمش را نشنیده باشم ... من می‌گویم بینوایان

یک معجزه است در عالم رمان‌نویسی، در عالم کتاب‌نویسی. واقعاً یک معجزه است ... زمانی

یکی از کسانی که به خوبی می‌فهمد در تاریخ جدید انسان جدیدی متولد شده، آقای میشل فوکو است و از آن جمله هگل است که در راستای فهم جامعه جدیدی که پیش آمده، به خوبی متوجه می‌شود این انسان فقط با عشق می‌تواند خود را در این تاریخ ادامه دهد و بحث انسانیت را با نظر به حضرت مسیح ♦ به میان می‌آورد، هر چند نتوانست جامعه اروپایی را به آنچه مایل بود سوق دهد و عملاً با وقوع دو جنگ جهانی معلوم شد باید به امری بسی قدسی‌تر نظر کرد که البته با حضور آموزه‌های دینی با رویکرد قرار گرفتن ذیل «ولایت الهی» ممکن است. اخیراً در همین رابطه عریضی تحت عنوان «نبی و محبت، ربوبیت و عبودیت» شد³ مبنی بر این که اگر در دین اسلام محبت غالب نباشد

که جوان‌ها زیاد دور و بر من می‌آمدند قبل از انقلاب، بارها این را گفته‌ام که بروید یک دور حتماً بینوایان را بخوانید. این بینوایان کتاب جامعه‌شناسی است، کتاب تاریخی است، کتاب انتقادی است، کتاب الهی است، کتاب محبت و عاطفه و عشق است.

(56776https://khl.ink/f/)

یا در رابطه با کتاب «الذات فلسفه» ویل دورانت می‌فرمایند: «حتی در مطالب جدی هم می‌شود از کارهای هنری و ذوقی استفاده کرد. من یکی از مثال‌های خوبی که در این زمینه در نظر دارم، کتاب «الذات فلسفه» ویل دورانت است که مرحوم دکتر زریاب آن را بسیار عالی ترجمه کرده است. (1391/11/13) (23898 https://khl.ink/f/) و در دیدار وزیر و مدیران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در سال 71 درباره رمان «جنگ و صلح» اثر لئو تولستوی فرمودند: «وقتی «جنگ و صلح» را می‌خوانید، یا داستان‌های امیل زولا را می‌خوانید، می‌توانید وضعیت جامعه روس یا فرانسه یا انگلیس یا جاهایی دیگری را، از این داستان‌ها به دست بیاورید. یعنی انسان می‌تواند چیزهایی را که در تاریخ نیست، در این کتاب‌ها پیدا کند.»

(17185https://khl.ink/f/)

نمی‌توانیم از طریق اسلام جوابِ طلب و تقاضای بشر امروز را بدهیم در حالی که می‌دانیم آموزه‌های حضرت محمد ﷺ و ائمه علیهم‌السلام از آن همه بشریت در طول تاریخ است و می‌تواند جوابگوی تقاضای بشر جدید هم باشد، مشروط بر آن که آن دین را درست معرفی کنیم. در کتاب «سوره فتح و آینده روشن مجاهدان سالک» عرایضی در رابطه با آیه «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (فتح/29) شد مبنی بر آن که چگونه اسلام می‌تواند آینده بشر این دوران را روشن و سعادت‌مندانه گرداند، آن هم با محبتی که نسبت به انسان‌ها در بین انسان‌ها شکل می‌دهد.

باید به این سؤال فکر کنیم که آیا پوچیِ جهان مدرن، بشر جدید را قانع می‌کند تا حضور در آن جهان را ادامه دهد و یا آماده جهان دیگری است، جهانی که حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» متوجه آن شدند؟ عده‌ای به این نتیجه رسیده‌اند که از آن پوچی گریزی نیست پس باید آن را تحمل کرد و عده‌ای یعنی سنت‌گراها مانند آقای سید حسین نصر معتقدند آری چاره‌ای از آن پوچی‌ها نیست ولی می‌توان با نظر به سنت و امور قدسی زهر حضور در جهان مدرن را کم کرد و عبادات این افراد عموماً در راستای تحمل پوچی‌هایی است که جهان مدرن بر آن‌ها تحمیل کرده است. ممکن است آدم با این دینداری جهنم نرود ولی این دینی که این آقایان پذیرفته‌اند، دینی نیست که انسان هم‌اکنون احساس کند در خودش به امری رسیده که در طلب آن بود و بدون فریب به خود بتواند با بودن امروزی خود با خودش کنار بیاید. حضرت امام خمینی متوجه شدند راه سومی هست که اولاً: می‌توان در جهان مدرن حاضر بود و حضور

اجتماعی بشر جدید را درک کرد. ثانیاً: برای جوابگویی او به خودش باید احساس کند در حضور اجتماعی خود با امر قدسی می‌تواند مأنوس باشد و این در صورتی ممکن است که خود را در امور اجتماعی، تحت عنوان «ولایت فقیه»، ذیل «ولایت الهی» قرار دهد، یعنی ولایت کسی که توان کشف حکم خداوند را در راستای طلب ابعاد گوناگون انسان داشته باشد و از این جهت در مواجهه با جهان مدرن، تاریخ‌دیگری به ظهور آمد و شما با حضور در این تاریخ، احساس بهترین حضور از خود را در خود می‌یابید، به همان معنای حیات دینی و شور انسانی و ما عظمت حضرت امام خمینی را این جاها می‌بینیم.

در مورد حضور در تاریخ امروز جهانی که در آن به سر می‌بریم، رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله‌تعالی» با نگاه فوق‌العاده خود در همین رابطه در صحبتی که با اعضای مجلس خبرگان در 19 اسفند 1400 داشتند فرمودند:

«همان‌طور که امروزه نمی‌توان با سلاح‌های قدیمی جنگید، در جهاد تبیین هم همین جور است؛ با شیوه‌های قدیمی [نمی‌شود کار کرد]... از لحاظ ابزارهای گوناگون بایستی به‌روز حرکت کرد... در این جا بایستی نوآوری صورت بگیرد، بایستی سخن نو گفته بشود و شیوه نو در بیان ذکر بشود. و به نظر من امروز آن چیزی که می‌تواند به بهترین وجهی به صورت یک سلاح مؤثری عمل کند، تبیین مفاهیم عالی اسلامی است در زمینه‌های مختلف. ما در زمینه مسائل معرفتی، مسائل معارفی، حرف‌های نگفته زیاد داریم؛ حرف‌های قابل‌گفتنی که برای دنیا جذاب و شیرین است، زیاد داریم.»

عرض بنده این است که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» خیلی زود متوجه شدند باید بشر جدید را مدّ نظر قرار داد، بشری که نظر به بودن خود دارد، به همان معنایی که دکارت متوجه چنین حضوری برای بشر جدید شد و در رابطه با بودن و یا «هست» انسان برای انسان، آن جمله مشهور خود را به میان آورد که: «من شک می کنم پس هستم». دکارت واسطه بین قرون وسطی و جهان جدید است، یعنی شرایطی که انسان به دنبال آن است، تا در خود به دنبال خود بگردد و بودن خود را مدّ نظر آورد و درست در همان زمان است که جناب صدرالمآلهین موضوع «اصالت وجود» را مدّ نظرها آورد تا در راستای اصالت وجود، انسان به وجود خود نظر کند و بودن بیکرانه خود را در عین اتصال به هستی مطلق بیابد. زیرا اساتید ملاصدرا مثل شیخ بهائی و میرفندرسکی در دربار شاه عباس رفت و آمد داشتند و با سفیران کشورهای غربی که بحث‌های دکارت را به میان می آوردند مرتبط بودند و دکارت با بحث «من شک می کنم، پس هستم»، موضوع «بودن» انسان را به میان آورده بود، جناب صدرالمآلهین در همان تاریخ و گویا با مواجهه با نگاه دکارت، بحث «اصالت وجود» را که امر عمیق تری است به میان آورد و حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به خوبی متوجه شدند با حکمت صدرایی می توان در تاریخ جدید حاضر شد، بدون آن که بخواهیم تحت تأثیر فرهنگ غربی از وجوه قدسی انسان‌ها غفلت کنیم و رهبر معظم انقلاب در همین رابطه می فرماید: «و چنین است که به گمان ما فلسفه‌ی اسلامی بویژه در اسلوب و محتوای حکمت صدرایی، جای خالی خویش را در اندیشه انسان این

روزگار می جوید و سرانجام خواهد یافت و در آن پابرجا خواهد گشت.»^۴ و در دل تاریخی که صدرا بحث «اصالت وجود» را به میان آورده، ملاحظه می کنید هایدگر نیز از جهتی دیگر موضوع «وجود» را دنبال می کند^۵ و به نظر بنده اگر امروز می خواهیم در این تاریخ حاضر شویم باید در فضایی حاضر باشیم که ملاصدرا و هایدگر و گادامر و امام خمینی و حاج قاسم سلیمانی و مقام معظم رهبری و انقلاب اسلامی حاضرند، تا بتوانیم از نیهیلیسم دوران عبور کنیم و با مواجهه و درک نیهیلیسم می یابیم چه اندازه آن فضایی که عرض شد می تواند نقش آفرین باشد.

در بحث «پانزده نکته در جایگاه تاریخی عقل تکنیکی» عرض شد انقلاب اسلامی یک انقلاب مدرن است، از آن جهت که در مواجهه با جهان مدرن بنا دارد ابعاد قدسی بشر را در امور فردی و در امور اجتماعی متذکر شود، زیرا بشر جدید را مورد خطاب قرار می دهد که جهانش اجتماع او است و نه امور فردی اش. ملاصدرا در مواجهه با سخن دکارت، با طرح این نکته که هویت انسان، هویتی است تعلقی و عین الربط به هستی مطلق است، خیلی زود متذکر شد برای بشر جدید نوع دیگری از معنا پیش آمده و باید با نظر به چنین حضوری که برای خود معنا کرده، ما او را بیایم و آموزه های دینی را با وجهی عمیق تر با چنین انسانی در میان بگذاریم، تا به معارف آخرالزمانی خود که توان مقابله با ظلمات آخرالزمان را دارد، در جهان حاضر شود.

4- مقام معظم رهبری در تاریخ 1378/3/1. <https://khl.ink/f/> 2947

⁵- به کتاب «هستی و زمان» از مارتین هایدگر رجوع شود.

حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» هویت بشر جدید را به خوبی درک کردند و برای عبور از هویتی که فرهنگ غربی مقابل بشر قرار داد که جواب‌گویی ناقصی بود، انقلاب اسلامی را آرام‌آرام پایه‌ریزی کردند، بر عکس سنت‌گراها، مثل آقای سید حسین نصر که تنها به نقد مدرنیته پرداختند، زیرا با صرف نقادی مدرنیته نمی‌توان بشر جدید را وارد آن نوع زندگی کرد که جواب همه ابعاد وجودی خود را بگیرد. سنت‌گراها متوجه نشدند با نقادی جهان غرب ما از جهان انسان مدرن سکولارزده آزاد نمی‌شویم و ابعاد اجتماعی ما به سوی اهداف قدسی‌اش سیر نمی‌کند. به نظر بنده هایدگر این نکته را بهتر متوجه شد و به همین جهت با انتقاد خود از مدرنیته به جهان دیگری نظر دارد که به قول او «جهان کیفی» است ولی اشتباه امثال آقای سید حسین نصر این بود که از هایدگر فاصله گرفتند. آقای کربن ابتدا شاگرد هایدگر بود ولی بعداً از هایدگر فاصله گرفت و به نظرم از این جهت آموزه‌های کربن با همه خوبی‌هایی که دارد، نمی‌تواند راهی مقابل ما بگذارد تا ما در آینده انقلاب اسلامی حاضر شویم، هرچند باید از آموزه‌های او بهره برد و به نظر بنده امروزه هم از جمله متدین‌ترین شخصیت‌های جهان مدرن، همان طرفداران افکار فریتیوف شوان و کربن هستند. ولی تصور بنده آن است که با هایدگر و گادامر بهتر می‌توان به راه امام خمینی و رهبری و پیرو آن به حاج قاسم سلیمانی در تاریخ انقلاب اسلامی حاضر شد. هنر ما این است که از یک طرف افرادی مثل آقای هانری کربن را نفی نکنیم ولی از طرف دیگر به راه گشوده‌تری که پیش روی مان گشوده شده، فکر کنیم. همان‌طور که

در جزوه «شرح مختصر دستورالعمل آیت الله بهجت» «رحمت الله علیه» به روش سلوکی ایشان اشاره می شود و این که در بستر انقلاب اسلامی تا کجا می توان از روش سلوکی ایشان استفاده کرد ولی از طرف دیگر باید به سلوکی فکر کرد که با مدّ نظر قراردادن آینده توحیدی انقلاب اسلامی برایمان پیش می آید، امری که مدّ نظر شهدا و اسرا بود و آن ها را در مقابل ما به آینه های عرشی تبدیل کرده که با نظر به خاطرات آن ها حقیقتاً با عمیق ترین صورت حقیقت در این دوران روبه رو می شویم، از آن جهت که می یابیم خداوند اراده کرده قلب حضرت امام را به حضوری منور کند که بشر امروز به آن نیاز داشت و همان نور را شما در حرکات و سکنات شهدا در موقعی که در قید حیات بودند و در حرکات و سکنات اسرا در زمانی که در اسارت بودند، می یافتید، حتی اگر بعضی از اسرا نتوانسته باشند آن را بعد از اسارت حفظ کنند. آیا خود آقای طحانیان، آن نوجوان 13 ساله است که در اسارتش آن طور عمل می کند و یک تنه در مقابل همه تشکیلات صدامیان می ایستد و نقشه های آن ها را خنثی می کند یا همان روحی است که بر قلب حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» درخشید و این نوجوان 13 ساله آن را منعکس کرد و از او در آن اردوگاه یک خمینی ساخت؟⁶ با این نگاه کتاب سرباز کوچک امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را

⁶ - رهبر معظم انقلاب در تقریظ خود به کتاب سرباز کوچک امام

خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می نویسند:

بسمه تعالی: سرگذشت این نوجوان شجاع و با هوش و صبور در اردوگاه های اسارت، یکی از شگفتی های دفاع مقدّس است؛ ماجراهای پسر بچه سیزده؛ چهارده ساله ای که نخست میدان جنگ و سپس میدان مقاومت در برابر مأموران درنده خوی بعثی را با رفتار و روحیه ای

بخوانید تا روشن شود چرا عرض می‌کنم انقلاب اسلامی جواب ظرفیت گشوده و گسترده این نسل است و در همین رابطه حضرت امام فرمودند: «من بر گردم این ملت بر نمی‌گردد». آیا کتاب «حوض خون» را ملاحظه کرده‌اید که چگونه زنان خانه‌دار جهت حضور در تاریخی که با حضرت امام شروع شده به دنبال خود گمشده خود هستند؟ در حالی که ظاهر قضیه آن است که تلاش می‌کنند ملاقه‌ها و لباس‌های مجروحان را شستشو دهند و تمیز کنند، ولی دقت کنید عزمی خاص در این نوع فعالیت‌ها نهفته است که آن‌ها را این چنین مصمم کرده و تلاش دارند در این صحنه‌ها با تمام وجود حاضر شوند، بنده همه این صحنه‌ها را آینه حضور خداوند می‌یابم در همان نگاهی که جناب عَمَّان سامانی به کربلا می‌نگرد و می‌گوید:

هست از هر مذهبی آگاهیم الله الله من حسین اللهم
بنده کس نیستم تا زنده‌ام او خدای من، من او را بنده‌ام
نی شناسای نبی‌ام، نی ولی من حسینی می‌شناسم بن علی
و یا در جای دیگر در آینه کربلا انوار خداوند را در جمال حضرت
زینب می‌یابد و می‌گوید:

باز دل بر عقل می‌گیرد عنان اهل دل را آتش اندر جان زنان
اندرین مطلب، عنان از من گرفت من ازو گوش، او زبان از من گرفت

اعجاب انگیز، آزموده و از هر دو سربلند بیرون آمده است. دل بر مظلومیت او می‌سوزد ولی از قدرت و تحمل و صبر او پرمی‌کشد؛ این نیز بخشی از معجزه بزرگ انقلاب اسلامی است. در این کتاب، نشانه‌های خجانت و لثامتِ مأموران بعثی آشکارتر از کتابهای مشابهی است که خوانده‌ام. به‌رحال این یک سند باارزش از دفاع مقدس و انقلاب است؛ باید قدر دانسته شود.

سرخوش از صهبای آگاهی شدم دیگر این جا زینب الّلهی شدم
 همتی باید، قدم در راه زن صاحب آن خواه مرد و خواه زن
 غیرتی باید بمقصد ره نورد خانه پرداز جهان، چه زن، چه مرد
 شرط راه آمد، نمودن قطع راه بر سر رهرو چه معجز چه کلاه
 و در همین رابطه باز خداوند بر قلب حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» و
 جوانان انقلابی تجلی کرد و آن جوانان متوجه حضور آن چنانی در نزد
 خود شدند و با دنبال کردن آن حضور دست به چنین انقلابی زدند، در
 حالی که در آن زمانه به جهت تبلیغات فرهنگ مدرنیته قلب‌ها به شدت در
 جای دیگری بود. اصلاً معلوم نبود برای این جوانان چه پیش آمده است
 که به کلی دگرگون شده بودند آن هم با جسارت‌های انقلابی فوق العاده،
 آن‌ها دیگر خودشان نبودند. خداوند اراده کرده بود از طریق آن جوانان
 جواب بشر جدید را به بهترین شکل از طریق انقلاب اسلامی بدهد.
 حضرت امام خمینی با نگاه دقیق خود به منشأ الهی انقلاب اسلامی
 می‌فرماید:

«این یک تحولی بود که بشر نمی‌توانست این تحول را درست کند.
 این تحول الهی بود. یعنی «مقلب القلوب» این کار را کرد. قلب‌ها را
 از آن وحشت بیرون آورد. از آن وحشتی که از این رژیم‌ها همه
 داشتند. از آن وحشت بیرون آورد؛ و به جای آن تصمیم امر شجاعت
 نشانده، به طوری که زن‌ها، بچه‌ها مردها [به خیابانها ریختند] کی سابقه
 داشت که زن در مبارزه بیاید؛ مقابل توپ و تانک بیاید. این یک
 تحول روحی بود که خدای تبارک و تعالی در این ملت این تحول را
 ایجاد فرمود.» (صحیفه امام، ج 8، ص: 188)

در جلسات «در راستای بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در جهان بین دو جهان» موضوع بحث، «نظر به حضور پس فردایی انقلاب اسلامی» است، یعنی پس فردایی که متصل است به پریروز ما و آن تاریخی است که نه دیروز غرب زدگی ما است و نه امروز و فردایی که هنوز از غرب زدگی آزاد نشده‌ایم، به نظر بنده با توجه به نکاتی که رهبر انقلاب در رابطه با دولت سیزدهم یعنی آقای رئیسی می‌فرمایند، دولت ایشان دولتی است جهت نزدیکی به پس فردای انقلاب، هرچند هنوز موانع زیادی در پیش دارد. پس فردای انقلاب اسلامی شرایط غلبه و وجه قدسی انسان جهانی شده بر وجه سکولار آن است، بدون آن که بخواهیم به گذشته برگردیم که جهان ما در آن زمان تنها محدوده شهر و یا روستای ما بود.

عنایت داشته باشید وقتی از انسان جهانی شده سخن می‌گوییم و حتی تولد این انسان را در غرب می‌دانیم، نظرمان به خرد مدرن است، نه به فرهنگ مدرنیته که مربوط به غرب است و نه به استعمار غربی که مربوط به روح تجاوزگری جریان‌هایی است که در غرب حاکمیت دارند و از عقل مدرن سوء استفاده کردند و می‌کنند. عقل مدرن از آن بشر جدید است و مربوط به حضور تاریخی همه انسان‌ها در این زمانه است، تاریخی که در اروپا شروع شد ولی منحصر به اروپائیان نماند و به همین جهت جهان جدید در ما و ما در جهان جدید کم و بیش حاضریم و می‌توانیم به قانونی که مناسب سیاست درست و صنعت و کشاورزی سالم و مفید و مناسب با سوابق تاریخی و فرهنگی ایران شیعه است، فکر کنیم. و در این

فضا و در این تاریخ باید متوجه باشیم یقینی‌ترین یقین‌ها، احساسِ بودنِ است فاخر و اصیل. احساسی که با گرایشِ قدسی با حضور در تاریخ، پیش می‌آید و نهایی‌ترین انسان که انسان آخرالزمانی است، چنین انسانی است، پس اولاً: انسان غربی به جهت روحیه سکولاریته‌اش، نهایی‌ترین انسان نیست. ثانیاً: انسان سنتی هم که خود را در این تاریخ حاضر نکرده است، هیچ کدام انسان نهایی نیستند و حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» از طریق انقلاب اسلامی خواستند بستر جوابگویی به انسان‌هایی را فراهم کنند که در عین جهانی‌بودن، قدسی باشند، به عنوان انسانِ پس‌فردایی. عرایضی در این رابطه در شرح سوره «اخلاص» شد خوب است به آن نکات رجوع فرمایید.⁷ در آن جا به این بیت از غزل حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» نظر می‌شود که می‌فرمایند:

در میخانه گشایید به رویم شب و روز که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم
این بیت حکایتِ حضور دیگری است در دینداری و با همین حضور
در بیت آخر می‌فرمایند:

بگذارید که از بتکده یادی بکنم من که با دست بت می‌کده بیدار شدم
آیا این غزل اشاره‌ای نیست به حضوری دیگر که نه تاریخ دیروز است
و نه حضور در جهان سکولار؟ و آیا آن مرد الهی با چنین حضوری،
انقلاب اسلامی را به میان نیاورد و در نتیجه جوانان ما با توجه به این
حضور، به آن مرد روی آوردند؟ بنده مکرر عرض کرده‌ام: «معجزه

⁷ - سوره اخلاص و حضور در تاریخ آخرالزمانی ما.

حضور تاریخی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» همان جمله‌ای است که با نظر به آینده خاصی که در مقابل ما می‌باشد مطرح کردند و فرمودند:

«ما برای درک کامل ارزش و راه شهیدان مان فاصله طولانی را باید بپیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جستجو نماییم. مسلّم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است. و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست؛ و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. خوشا به حال آنان که با شهادت رفتند! خوشا به حال آنان که در این قافله نور، جان و سر باختند! خوشا به حال آنهایی که این گوهرها را در دامن خود پروراندند!

خداوند! این دفتر و کتاب شهادت را همچنان به روی مشتاقان باز، و ما را هم از هم از وصول به آن محروم مکن. خداوند! کشور ما و ملت ما هنوز در آغاز راه مبارزه‌اند و نیازمند به مشعل شهادت؛ تو خود این چراغ پر فروغ را حافظ و نگهبان باش...» (صحیفه امام خمینی، ج ۲۱، ص ۹۲)

هنوز ما متوجه حضوری که باید در این تاریخ داشته باشیم نشده‌ایم، حضوری که به تعبیر حضرت امام در آینده برای عارفان دلسوخته پیش می‌آید و حضرت روح الله با روحیه سلوکی خود در آن آینده حاضر است. آیا جز آن است که شهدا آینه بشر آینده‌اند و آینده‌ای را پیش روی ما قرار داده‌اند که با انس با آنها می‌توان در امروزمان در آن آینده قرار

گرفت؟ آینده‌ای که هرکس خود را در بودن اصیل و متعالی خود که بودنِ بودن‌ها است، احساس می‌کند. آن وقت است که تازه متوجه می‌شویم دین اسلام چه اندازه آخرالزمانی است و جوابگوی بشر آخرالزمانی می‌باشد.

امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به خوبی متوجه شدند دین اسلام در آخرالزمان، بیشتر شکوفا می‌شود و جوابگوی بشری است که می‌خواهد به شدیدترین باورها در بستر حضوری که از خود دارد برسد و نمی‌تواند خود را با باورهای متوسط ادامه دهد، لذا نسبت به باورهای دیروز خود تردید می‌کند تا به آن باور و حضوری که بنیان و اصل همه باورها و حضورها است، برسد. به نظر بنده آن جلسه‌ای که خدمت رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله‌تعالی» بودیم و تأکید داشتند باید با «کلام فاخر» سخن بگویید و مخاطبان خود را هم افراد نخبه قرار بدهید، با توجه به همین امر بود که مردم معمولی خود را با نظر به خبرگان و نخبگانِ جامعه معنا می‌کنند، آن‌ها چشم‌شان به «افراد نخبه» است و خطر آن‌جا است که نخبگان یک جامعه هشیاری و حکمت لازم را نسبت به تاریخی که در آن قرار دارند، نداشته باشند. شاید چون ما نخبگان را با کلام فاخر و اصیل مورد خطاب قرار نداده‌ایم از ما مأیوس شده‌اند.

کلمات فاخر به جهت اشاراتی که در خود دارند، ظرفیت بیشتری از معنا را در خود دارا می‌باشند، نکاتی که سعی شد در کتاب «گوش سپردن به ندای بی‌صدای انقلاب اسلامی» رعایت شود. در جلساتی که تحت عنوان «پانزده نکته در جایگاه تاریخی عقل تکنیکی» بحث شد، نظر به

حضور شاعرانگی در تاریخ به میان آمد و ظرفیت‌هایی که در آن حضور و در آن نوع کلام هست و این که قرآن نمونه کاملی از آن نوع حضور و آن نوع از کلام می‌باشد و نمونه آن را می‌توانید در عرایضی که در تفسیر انفسی سوره «مرسلات» و «الحاقه» شد، ملاحظه فرمایید که چگونه قرآن ماورای «عبارات»، با «اشارات» خود به حقایق، عالمی را مقابل انسان می‌گشاید که مأوای عشق و حضور است. در حالی که عموماً ما در مباحث کلامی و فلسفی، حضور قدسی را به حضور عقلی تبدیل می‌کنیم و سخن جناب حافظ در این رابطه این است که:

عقل می‌گفت که دل منزل و مأوای من است

عشق خندید که یا جای تو، یا جای من است

حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» توانستند آن عشق را به جهان ما برگردانند تا امکان زندگی در جهان بی‌روح مدرن فراهم شود و بشریت خود را در جهان گسترده معنویت حاضر نماید و گرنه بشر امروز با حضور در جهان محدود مادی شده در فشار قرار می‌گیرد و گرفتار یأس می‌شود، زیرا جواب آنچه باید می‌گرفت را نگرفته است. اگر ملاحظه می‌کنید امثال نیچه و هولدرلین در آخر عمر با آن مشکلات روحی روبه‌رو شدند، به جهت آن بود که در فرهنگ سکولار غرب به ظرفیت وجودی آن‌ها جواب داده نشد و در نتیجه آن‌ها نتوانستند وارد عالمی شوند که جوابگوی ظرفیت وجودی آن‌ها بود و حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» متوجه چنین بشری و چنین ظرفیت‌هایی شدند و این که چگونه با بازخوانی آموزه‌های اسلام می‌توانیم جواب نیازهای روحانی بشر جدید را بدهیم و

راز رجوع فوق العاده مردم، به خصوص جوانان به حضرت امام را باید در این نکته جستجو کرد و به همین جهت هم جهان استکباری تلاش کرد صدای حضرت امام به انسان‌های جهان نرسد زیرا در هر جایی که آن صدا رسید تحول ایجاد شد، در حدّی که بعضی‌ها نام این عصر و روزگار را «عصر خمینی» نامیدند.

سؤال: آیا آن زمان که انقلاب شروع شد سایر احزاب هم همین نگاه را به انقلاب داشتند و اگر چنین نگاهی را نداشتند چه عاملی موجب شد تا در کنار امام قرار گیرند؟

استاد: چند گروه بودند. گروهی مثل نهضت آزادی به رهبری آقای مهندس بازرگان که در ابتدا جدای از حضرت امام، راه خودشان را می‌رفتند و معتقد بودند «شاه باید سلطنت کند و نه حکومت» و این اواخر که شرایط برای تحقق انقلاب فراهم شده بود، به بهانه این که شاه ظلم کرده است و باید برود؛ با حضرت امام همراه شدند. گروهی دیگر مثل آقای هاشمی به دنبال استقلال ایران بودند و به ژاپن اسلامی فکر می‌کردند. عده‌ای هم مانند آیت الله خامنه‌ای با نگاه عمیق‌تری به انقلاب نظر داشتند و خیلی زود فهمیدند حضرت امام چیز دیگری می‌گویند. ولی بسیاری از احزاب نهایتاً می‌خواستند یک کشور اسلامی داشته باشند که در آن ظلم نشود. شهید مهدی عراقی در خاطرات خود می‌گوید: مرحوم نواب صفوی به ما می‌گفت حاضریم حکومت ما اسلامی باشد و ما با مژه‌های مان خیابان‌های شهر را جاروب کنیم. ولی آیا به فکر حضور تمدنی بودند که در مواجهه با جهان غرب باید شکل بگیرد؟ بعید است.

شاید به این جهت بود که غرب چهره ضد بشری خود را تا آن زمان به خوبی نشان نداده بود. ولی همین که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» حرکت خود را شروع کردند یاران و همراهان مرحوم شهید نواب صفوی در کنار حضرت امام ایستادند و امام را یاری کردند. برعکس مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی که راه‌شان به کلی از حرکت امام جدا بود و خوب است که جای هر کدام از این نگاه‌ها و جبهه‌ها روشن شود و جایگاه خودی و غیر خودی نسبت به اهداف انقلاب معلوم گردد.

رهبر معظم انقلاب اخیراً در همین رابطه نکته دقیقی را به میان آوردند و فرمودند:

«در باب جهاد تبیین عرض می‌کنیم، این است که بایستی در جهاد تبیین، راه پیشرفت و تعالی مادی ملت از بیراهه‌ها و کج‌راهه‌ها جدا بشود؛ یکی از مسائل مهم این است. ما یک روزی سال‌ها پیش در خطبه نماز جمعه گفتیم «خودی‌ها و غیر خودی‌ها»، جنجال شد که «چرا تقسیم می‌کنید به خودی و غیر خودی»، در حالی که همان حضراتی که این مسئله را مطرح می‌کردند، بارها و بارها خودشان خودی و غیر خودی را در مسائل گوناگون اعمال کردند. بحث «خودی و غیر خودی» یک بحث اساسی است؛ نه خودی به معنای خویشاوند یا هم‌مسلك یا هم‌حزب یا هم‌فکر در مسائل گروه؛ نه، خودی در اعتقاد به راه اسلام، در اعتقاد به نظر قرآن، در اعتقاد به ایمان اسلامی و حرکت عظیم جمهوری اسلامی که این همه برای آن هزینه شده. این مهم است؛ این راه صحیح از کج‌راهه و بیراهه بایستی

جدا بشود، روشن بشود؛ در جهاد تبیین، این معنا مهم

است.» (۱۴۰۰/۱۲/۱۹) <https://khl.ink/f/49769>

این نوع نگاه به «خودی» و «غیر خودی» مربوط به حساسیتی است که نسبت به اهداف انقلاب اسلامی باید داشت، نه آن که بخواهند مثلاً عده‌ای را از یارانه معیشتی محروم کنند. بحث در آن است که امورات کشور را نباید به دست هر کسی سپرد، بعضی از دولت‌ها با توجه به این تعریف، خودی نبودند، مهمان‌های ناخوانده‌ای بودند که در راستای اهداف انقلاب به آن معنایی که حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» مدّ نظر داشتند، تلاش نکردند و بحمدالله هرچه انقلاب جلو آمد تکلیف خود را با غیر خودی‌ها بهتر روشن کرده و رهبر معظم انقلاب در صحبت خود همین نکته را مدّ نظر دارند و می‌فرمایند: «این راه صحیح از کج‌راهه و بیراهه بایستی جدا بشود، در جهاد تبیین این معنا مهم است». هر چند بالاخره غیر خودی‌ها شهروند هستند و تمام حقوقی که یک خودی دارد را دارا می‌باشند ولی مسئولیتی که ما را به «پس‌فردای» خودمان می‌رساند کار آن‌ها نیست، زیرا آن‌ها حاضر به هزینه کردن خود نسبت به آن هدف بزرگ نیستند و از این جهت دولت آقای رئیسی همان‌طور که رهبر معظم انقلاب متذکر می‌شوند؛ نیامده تا منافی برای گروه خود به دست آورد و در راستای اهداف اصیل انقلاب اگر اشتباهاتی هم بکند نتیجه نهایی کار به نفع مردم و انقلاب است.

در این رابطه به روایتی فکر کنید که چگونه حضرت امام صادق **◆** تأکید می‌کنند تا چه اندازه باید به خودی‌ها اعتماد کرد. راوی به آن

حضرت عرض می‌کند: «جُعِلْتُ فِدَاكَ، الرَّجُلُ مِنْ إِخْوَانِي يُبْلَغُنِي عَنْهُ الشَّيْءُ الَّذِي أَكْرَهُ لَهُ، فَاسْأَلُهُ عَنْهُ فَيُنْكِرُ ذَلِكَ، وَقَدْ أَخْبَرَنِي عَنْهُ قَوْمٌ ثَقَاتٌ، فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ! كَذَّبَ سَمْعَكَ وَبَصَرَكَ عَنْ أَحِيكَ - فَإِنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قَسَامَةً وَقَالَ لَكَ قَوْلًا فَصَدَّقَهُ وَكَذَّبَهُمْ، وَلَا تُذَيِّعَنَّ عَلَيْهِ شَيْئًا تَشْبِيهُ بِهِ وَتَهْدِمُ بِهِ مَرْوَتَهُ، فَتَكُونَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (بحار الأنوار، ج 72، ص 255) قربانت گردم! از یکی از برادرانم خبر ارتکاب عمل بدی به من می‌رسد، از خودش می‌پرسم انکار می‌کند، با این که افراد موثقی آن را به من خبر دادند. راوی می‌گوید؛ حضرت به من فرمودند: ای محمد! گواهی گوش و چشمت را هم نسبت به برادرت دروغ شمار و اگر پنجاه عادل هم گواهی دهند و خودش بر خلاف آن‌ها گفت؛ او را باور دار و همه را تکذیب کن. و چیزی در باره او فاش مکن که زشتش کنی و آبرویش را ببری و از آنان باشی که خدای عز و جل در باره‌شان فرموده: «هر که دوست دارد زشتی در باره مؤمنان فاش شود برای او در دنیا و آخرت عذابی دردناک است».

به رفقاً عرض شد بعضی‌ها طوری دولت آقای رئیسی را نقد می‌کنند که نوعی گُل زدن به خود است. آری! دولت با بدنه‌ای که دارد مسلم بدون اشکال نیست ولی در دل حضور تاریخی انقلاب اسلامی جایگاه

حضور این دولت را و عزمی که جهت تحقق اهداف اصلی انقلاب دارد، مدّ نظر قرار دهید.⁸

سؤال: اگر ممکن است در راستای نظر به انسان جدید و جهان جدید، نظر خود را نسبت به آقای دکتر علی شریعتی برای ما روشن کنید.

استاد: در خاطرات خود عرض شد که بنده برای آقای دکتر شریعتی ارزش تاریخی قائل هستم. آن‌هایی که ایشان را نقد می‌کنند متوجه نقش تاریخی او نشدند که چگونه جوانان آن زمان را به خودشان برگرداند و به گفته خود ایشان: «بازگشت به خویشتن» را سبب شد. دکتر شریعتی به ما بودنی داد که بهتر توانستیم حضرت امام خمینی را بفهمیم.

دکتر شریعتی از امام به عنوان (مرجع بزرگ عصر ما) یاد می‌کند و در کتاب «خودسازی انقلابی» درباره امام این چنین می‌نویسد: «... ظهور روح‌های انقلابی و شخصیت‌های پارسا، آگاه و دلیری که به خاطر وفادار ماندن به ارزش‌های انسانی و پاسداری از حرمت و عزت اسلام و مسلمین، گاه به گاه در برابر استبداد، فساد و توطئه‌های استعمار قیام می‌کرده‌اند، از این گونه است قیام‌هایی که از زمان میرزای شیرازی و تاکنون با آیت‌الله خمینی، شاهد آن بوده‌ایم.» (دکتر علی شریعتی، مجموعه آثار، ش ۲۷، ص ۲۴۴ و ۲۴۵)

آقای دعایی می‌گویند: یک روز امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به من فرمودند: من به سه دلیل از فوت دکتر شریعتی متأسف هستم. یکی این که ای کاش

⁸ - رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله» فرمودند: امروز کارهایی که دولت در زمینه‌ی اقتصاد در پیش دارد، کارهای مهمی است و احتیاج به کمک همه دارد؛... همه ان‌شاء‌الله باید به دولت کمک کنند که بتواند به این نتایج دست پیدا کند. (1401/2/19)

ایشان با آن قدرت بیان و احاطه‌ای که بر کلام و نفوذی که در جمع شنوندگان داشت، توجه خود را صرفاً به نسل دانشگاهی معطوف نمی‌کرد و همه جامعه اعم از روحانی و بازاری را در نظر می‌داشت و سعی می‌کرد همه اقشار از اندیشه‌ها و تفکراتش بهره‌مند شوند. تأسف دوم من این است که چرا عده‌ای با او در افتاده‌اند و ایشان را به خودشان و خودشان را با او مشغول کردند و نگذاشتند درست کار بکند و درست تبلیغ بکند. تأسف سوم من این است که ایشان زود از دنیا رفت و نتوانست بماند و ادامه بدهد و کار خودش را تصحیح بکند.

شعری که مرحوم شریعتی برای امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» گفته‌اند، این‌طور شروع می‌شود:

فریاد روزگار ماست، روح الله،

روزگار قحطی هر جنبش، هر کوشش.

آری! در روزگار مرگ اصالت‌ها، بی‌تو دگر چه بگویم. چه را

بسرایم ای مطلع تمام سرودها.

البته این شعر ادامه دارد.

زیباترین کاری که دکتر شریعتی با ما کرد همان شور و امیدی بود که در آن دنیای سرد و منجمد در جان ما نسبت به آینده شعله‌ور کرد، زیرا او با حضورش در فرانسه و ارتباطی که با اساتید دانشگاه سوربن داشت متوجه روح بشر جدید شده بود و مخاطبان خود را با چنین چشم‌اندازی انتخاب کرده بود و تأسف حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» آن‌طور که آقای دعایی می‌گویند می‌تواند از همین جهت باشد که این چشم‌انداز برای حوزویان نیز مفید است، تا در رخدادهایی که با آن روبه‌رو می‌شوند

با نظر به جایگاه تاریخی آن رخدادها آن‌ها را مدّ نظر قرار دهند و به آن‌ها فکر کنند.

سؤال: قبلاً در خاطرات خود که از نحوه حضور خود در نهضت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» صحبت می‌کردید بیشتر از غیرت دینی مردم می‌گفتید که چرا مرجع تقلید را زندانی کردند و از ظلم‌هایی که از طریق دربار به مردم می‌شد و شما در دوره دانشجویی که با مرحوم دکتر شریعتی آشنا شدید، در مسیر سرنگونی نظام شاهنشاهی و ایجاد نظام جمهوری اسلامی قرار گرفتید. ولی در این نشست صحبت از انسان جدید می‌کنید و این که مردم و به خصوص جوانان بنا داشتند انسان دیگری شوند و به حضور خود در جهان فکر می‌کردند و می‌فرمایید حضرت امام خمینی متوجه این امر بودند. آیا فکر می‌کنید معلمان شما که در رابطه با انقلاب با شما صحبت می‌کردند، آن روز آن‌ها متوجه چنین حضوری بودند؟

استاد: عنایت داشته باشید که در این جلسه با نگاه هرمنوتیکی به رخداد انقلاب اسلامی نظر می‌کنیم و این که از نظر تاریخی در روح و روان مردم و امام چه چیزی می‌گذشت و این غیر از نقل وقایع است. در این نشست بحث در روح تاریخی آن رخداد است. مردم متوجه بودند حضرت امام از درون خود راهی را پیش روی آن‌ها قرار داده‌اند که طلب درونی آن‌ها است، هرچند حالت اجمالی داشت. ما در دبیرستان و حتی در دانشگاه بیش از این نمی‌فهمیدیم که به هر دلیلی می‌خواستیم انقلابی باشیم، هم به جهت ظلم دربار و هم به جهت چیزی که نمی‌دانستیم آن چیز، چه چیزی است؟ بد نیست روی این نکته هم فکر شود که خدا اراده

کرده بود آن نسل بی‌قرار باشند. در این رابطه بعضی از رفقای ما می‌توانستند مانند بنده به تدریس مشغول شوند و از آن طریق به تحقق انقلاب اسلامی کمک کنند، ولی به فلسطین رفتند. مرحوم دکتر شریعتی در دامن زدن به آن بیقراری بسیار مؤثر بود و حسّ انقلابی خوبی را در آن نسل ایجاد کرد. ما فقط متوجه شده بودیم باید در جهان جدیدی حاضر باشیم. فکر و ذکر اولیه همه این بود که شاه باید برود، بعد از انقلاب هم تا مدتی درگیر این بودیم که نهادهای انقلابی تشکیل بشود و ضد انقلاب کارها را به دست نگیرد و البته در این مسیر در نفی غیر، تندروی‌هایی هم شد. بین گیری که معاند بود و گیری که تنها می‌خواست انقلابی نباشد، بعضاً تفکیک نشد و همه با یک چوب رانده شدند و این تندروی‌ها به ما ضربه زد. بعضی‌ها فقط می‌خواستند انقلابی نباشند ولی حق شهروندی و حضور در ادارات را داشتند که در همه موارد رعایت این حقوق نشد، هرچند بالاخره باید کشور پوست می‌انداخت. تا این که تاریخ دفاع مقدس پیش آمد، آن هم با برکات خاص خود و جوانان را متوجه جهانی کرد که شهادت و عدم شهادت برایشان فرقی نمی‌کرد و بعد از مرحله دفاع مقدس، یک نگاه، نگاه آقای هاشمی رفسنجانی بود که نوعی شیفتگی نسبت به غرب در آن حاکم بود و عملاً کشور گرفتار نوعی لیبرال سرمایه‌داری شد و به وجود آمدن طبقات اشرافی که در حال حاضر انقلاب گرفتار آن است و متأسفانه روحیه عدالت‌طلبی انقلاب به حاشیه رفت و موجب ضربه سنگینی به انقلاب شد. نگاه دیگر، نگاه رهبر معظم انقلاب بود و تأکید ایشان بر مقابله با استکبار و احیای عدالت و بحمدالله انقلاب

در حال حضور بیشتر در این مسیر است، بدون آن که با خرد غربی مقابله و یا آن را به کلی نفی کند.

به نظر بنده نقد روح غربی و یا مدرنیته که امثال دکتر رضا داوری اردکانی مطرح کردند، بسیار مهم بود و مهم است، نقدی بود از جنس نقدهایی که هایدگر به غرب زدگی دارد و بنده همیشه گفته‌ام هایدگر ایران آقای دکتر داوری است و ما با ارتباط با آثار آقای دکتر داوری چیز دیگری شدیم، غیر از آن نوع شخصیتی که رفقای انقلابی گذشته ما در آن ماندند و اساساً عده قلیلی از انقلابیون با آقای دکتر داوری رابطه علمی پیدا کردند، آن طور که امثال شهید آوینی با دکتر داوری رابطه برقرار کردند که در عین انقلابی بودن، متوجه اندیشه اندیشمندانی شویم که در غرب حاضرند و به همین جهت امثال ما که متفکران جهان غرب را هم مدّ نظر داریم، انقلاب اسلامی را با نگاه و قرائتی خاص مدّ نظر داریم و برای آن انقلاب یک حقیقت تاریخی قائل هستیم، بالاتر از یک حرکت سیاسی.

در نشستی که آقای دکتر رضا داوری در تاریخ پنجشنبه ۲۶ مرداد سال 1396 در خانه مشروطه اصفهان داشتند، از ایشان پرسیدند: «آیا انقلاب اسلامی راهی را برای ما باز کرده است؟ و آیا امکانات تازه ای به روی ایران گشوده است؟» ایشان در جواب می فرمایند: چرا در بدیهیات شک می کنید؟ مگر می توان گفت که حرکت امام خمینی یک گشایش در تاریخ ما نبوده؟ انقلابی رخ داده و عهد دینی تجدید شده است، مهم آن است که ما چطور می خواهیم رونده این راه باشیم. اکنون باید گشایش را

فهمید و البته به آن دل خوش نشد، باید به امکانات و چگونگی این راه دقت کرد. ما قدم به قدم باید آن را بگشاییم.

آقای دکتر داوری در کتاب «اخلاق در زندگی کنونی» که از آخرین کتاب‌های ایشان است، در صفحه 339 می‌فرماید:

«در این که دین اسلام و رهبری دینی - و نه هیچ نیروی دیگری - می‌توانست چنین نهضتی را به وجود آورد و راه ببرد، به دشواری می‌توان تردید کرد. پس در این که انقلاب صفت اسلامی داشت و دارد تردید نباید کرد.»

و در صفحه 340 همان کتاب می‌فرماید:

«کار بزرگ، یعنی سرنگون کردن نظام سلطنتی، صورت گرفته بود. کار بزرگ دیگر هم، اسلامی کردن کشور بود که با توجه به مسلمان بودن مردم و حرمتی که روحانیت داشت، مشکل نمی‌نمود.»

در مورد انقلاب اسلامی می‌گویند:

«انقلاب را دنباله تاریخ توسعه نیافتگی نمی‌دانستیم. انقلاب حادثه‌ای پیش‌بینی نشده بود... احساسم این بود که دری در تاریخ در حال گشودن است... اکنون به این نتیجه رسیده‌ام که انقلاب ما توانسته است آخرین تحولی را که در وجود بشر و در جهان پدید آمده است به نحوی نشان دهد.»

در ادامه می‌گویند:

«انقلاب اسلامی حادثه بزرگی است و من همواره در سایه تفکر متفکران بزرگ به این حادثه و تجربه عظیم تاریخی اندیشیده‌ام» و در ادامه می‌گویند: «البته معتقدم که انقلاب باید بتواند در اساس جهان کنونی رخنه کند و اساس دیگری بگذارد.» و در همین رابطه است که

می فرمایند: «در هر صورت با نادیده گرفتن تجدید، هیچ انقلابی صورت نمی گیرد. انقلاب بازگشت به گذشته و تجدید رسوم آن نیست. در انقلاب باید از غرب و از میان آن (و نه از کنارش) گذشت. غرب نمی گذارد هیچ قدرتی آسوده از کنارش بگذرد. من همچنان به انقلاب وفادارم به شرط این که آن را محدود به رعایت بعضی رسوم و ترک بعضی دیگر نکنیم و سودای حل همه مسائل را از طریق اعمال قدرت سیاسی نداشته باشیم» و با توجه به این امر است که می فرمایند: «بنده اکنون هم از انقلاب دفاع می کنم و همچنان به غرب و تجدید با نظر انتقادی می نگرم.»

آیا با توجه به سخنان چنین متفکری می توان به معنای «جهان بین دو جهان» فکر نکرد؟ به خصوص آن جا که می فرماید: «انقلاب اسلامی ما توانسته است آخرین تحولی را که در وجود بشر و در جهان پدید آمده است به نحوی نشان دهد.» امری که بنده عنوان آن را حضور بشر آخرالزمانی گذاشته ام.

آقای دکتر داوری به مخاطبان خود می آموزد در این تاریخ چگونه بیندیشند، حال چه موضوع مورد اندیشیدن غرب باشد و چه انقلاب اسلامی و حرف خود ایشان این است که هنوز هم به انقلاب به چشم امید و انتظار می نگرند. به نظر بنده ما باید در بستر انقلاب اسلامی به آینده ای بسیار درخشان بیندیشیم و این به شرطی است که جهان جدید و بشر جدید را درست بشناسیم و دغدغه های امثال هگل و هایدگر را درک کنیم. این ها به خوبی متوجه شده اند انسانی متولد شده است که می تواند از ضعف های پیش آمده در غرب و انسان غرب زده عبور کند و در این رابطه

می‌توان انقلاب اسلامی را راهی جهت این امور دانست، به امید آن‌که افراد مذهبی ما به بشر دیگری فکر کنند که گشوده‌تر و بزرگ‌تر از بشر دیروز است. رهبر معظم انقلاب در همین راستا جامعه را جلو می‌برند و در همین رابطه می‌فرمایند:

«خودتان را مجهز کنید. مسلح به سلاح معرفت و استدلال کنید، بعد به این کانون‌های فرهنگی - هنری بروید و پذیرای جوان‌ها باشید. با روی خوش هم پذیرا باشید؛ با سماحت، با مدارا. فرمود: «و سُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ»، که ظاهراً عبارت است از «مداراة الناس»؛ مدارا کنید.^۹ ممکن است ظاهر زنده‌ای داشته باشد؛ داشته باشد. بعضی از همین‌هایی که در

^۹ - حارث بن دلهاث گوید: امام رضا ♦ فرمودند: «لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ وَليِّهِ فَالسُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ كَيْمَانُ سِرِّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ فَمُدَارَاةُ النَّاسِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ نَبِيَّهِ ص بِمُدَارَاةِ النَّاسِ فَقَالَ خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَليِّهِ فَالصَّبْرُ فِي الْبِئْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبِئْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ» مؤمن، مؤمن نیست مگر اینکه سه خصلت در او باشد، سنتی از پروردگارش، سنتی از پیامبرش و سنتی از مولایش. سنت پروردگارش، حفظ اسرار خویش است، خداوند می‌فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ»، خداوند عالم به غیب است و هیچ کس را بر غیب خود مطلع نمی‌سازد مگر کسی را که پسندد و از وی راضی باشد، که همان پیامبران هستند) و اما سنت پیامبر مدارا کردن با مردم است، خداوند پیامبرش را به مدارا کردن با مردم امر می‌کند و می‌فرماید: «خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» از مردم بیش از توانشان توقع نداشته باش و - با مردم با تسامح رفتار کن و امر بمعروف کن و از سفه‌ها و نادانان در گذر و اعراض کن و اما سنت از مولایش صبر در سختی‌ها و مشکلات است، خداوند می‌فرماید: «وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبِئْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ» در سختی و مشکلات صبر می‌کنند. (عیون أخبار

استقبالِ امروز بودند و شما - هم جناب آقای مهمان‌نواز، هم بقیه آقایان - الآن در این تریبون از آن‌ها تعریف کردید، خانم‌هایی بودند که در عرف معمولی به آن‌ها می‌گویند «خانم بدحجاب»؛ اشک هم از چشمش دارد می‌ریزد. حالا چه کار کنیم؟ ردش کنید؟ مصلحت است؟ حق است؟ نه، دل، متعلق به این جبهه است؛ جان، دلباخته به این اهداف و آرمان‌هاست. او یک نقصی دارد. مگر من نقص ندارم؟ نقص او ظاهر است، نقص‌های این حقیر باطن است؛ نمی‌بینند. «گفتا شیخا هر آنچه گوئی هستم / آیا تو چنان که می‌نمائی هستی؟». ما هم یک نقص داریم، او هم یک نقص دارد. با این نگاه و با این روحیه برخورد کنید. البته انسان نهی از منکر هم می‌کند؛ نهی از منکر با زبان خوش، نه با ایجاد نصرت. بنابراین با قشر دانشجو ارتباط پیدا کنید» (1391/07/19) <https://khl.ink/f/2115>

بسیاری از جوانانی که ظاهر چندان مذهبی هم ندارند در این شرایط تاریخی از آن‌ها هستند در حالی که چهل سال پیش از آن‌ها نبودند و روح آن‌ها تحت تأثیر فرهنگ سکولار غرب بود ولی امروز قلب آن‌ها ایمانی است هر چند ظاهرشان هنوز غربی است.¹⁰

¹⁰ - در این رابطه به آیه 5 سوره مائده نظر کنید که چگونه متذکر می‌شود در سال 11 هجری مسلمانان می‌توانند با زنان اهل کتاب ازدواج کنند زیرا فرهنگ اسلام توانسته است پس از آن مدت، فرهنگ خود را بنمایاند و سایر ادیان را تحت تأثیر خود قرار دهد. لذا می‌فرماید: «الْيَوْمَ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ وَ طَعَامُ الَّذِينَ أَوْلُوا الْكِتَابَ حَلْلٌ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حَلْلٌ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أَوْلُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَ لَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ».

سؤال: آیا واقعاً روحیه‌ای که بنا گذاشت در مقابل نظام شاهنشاهی انقلاب کند از مسجد شروع شد؟ خانم اشرف‌السادات منتظری در کتاب «تنها گریه کن» می‌گویند وقتی مسجد می‌رفتم متوجه شدم گویا خبرهایی هست و می‌فرمایند حرکت خودشان را از مسجد شروع می‌کنند و در انقلاب وارد می‌شوند، آیا این طور است که اگر انقلاب در همه جا همه مردم را فرا گرفت ولی بالاخره از مسجد شروع شد؟

استاد: همین طور است، حقیقتاً آن نسبتی که مردم با نگاه امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به نظام شاهنشاهی و به جهان پیدا کردند و آن‌ها را در بر گرفت از مسجد شروع شد و به کمک روحانیون انقلابی و روشنفکرانی که بعداً تا حدی به انقلاب پیوستند. بنده با خواندن کتاب «تنها گریه کن» که خانم اشرف‌السادات منتظری خاطرات خود را در رابطه با حضورشان در انقلاب می‌گویند، متوجه شدم چقدر به ایشان نزدیک هستیم و بعد متوجه شدم با ایشان هم سنّ هستم. به رفقا عرض شد اگر می‌خواهید سه مرحله از انقلاب را حسّ کنید با کتاب «تنها گریه کن» مأنوس شوید. نسلی که با خانم اشرف‌السادات منتظری هم‌عصر بودند متوجه شدند مرد سالک شجاعی به میدان آمده است و درست دست روی دردهایی گذاشته که مردم ایران گرفتار آن بودند و از این جهت اگر هم منشأ و محل انقلاب علاوه بر مسجد از دانشگاه و بازار بود ولی افق انقلاب اسلامی، آرمان‌های دینی بود. اشتباه بعضی از روشنفکران این جا است که ادعا می‌کنند روحانیون بعداً به انقلاب پیوستند. هرگز چنین نبود، اتفاقاً خود این افراد بعداً به انقلاب پیوستند از آن جهت که باور نداشتند با

روحیه دینی می توان انقلاب کرد. روحانیون به خصوص طلاب جوان و بسیاری از فضلاء حوزه از همان ابتدا حضرت امام را همراهی کردند. آن‌هایی که آمدند خوب آمدند و زندان‌ها و تبعیدها را هم به جان خریدند، زیرا متوجه شدند سعادت آن‌ها در آن همراهی است. البته بعضی از روحانیون هم نسبت به آن نهضت بی تفاوت بودند.

حضور دکتر شریعی با همان روحیه دینی موجب نوعی جهش شد و جوانان دانشگاهی را به یک خیزش کشاند. دکتر شریعی بابتی را گشود که همه توانستند در کلمات دکتر شریعی خود را نشان بدهند، همان خودی که می‌خواستند ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» خود را دنبال کنند. بازار به خوبی برای یاری رساندن به حضرت امام در صحنه بود و بازاریان آن روز نسبت به انقلاب کاملاً متفکرانه وارد شدند و برای حفظ دین احساس مسئولیت می‌کردند و متوجه بودند هدف نهضت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» برای حفظ دین و حفظ کشور است. فکر می‌کنم نسل شما این تجربه را ندارد که بازار آن روز چه اندازه متفکرانه و مسئولانه در صحنه بود و چگونه با تعطیل کردن بازار اعتراض‌های خود را، چه در سال‌های 42 و چه در سال‌های 56 و 57 اعلان می‌کردند. البته جهان مدرن تقریباً آن بازار سنتی را تغییر داد ولی به هر حال این دروغ است که گفته می‌شود غیر دینداران هم در ایجاد این انقلاب نقش داشتند. حتی قبل از انقلاب ما مفصل با کمونیست‌ها بحث داشتیم آن‌ها معتقد بودند هرگز دین توان انقلاب کردن ندارد و حرکت حضرت امام را

حرکتی ارتجاعی و بازگشت به عقب می‌دانستند، زیرا دین را افیون توده‌ها می‌پنداشتند که موجب سرگرمی و غفلت مردم می‌شود.

هرچه بود حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» با شناخت زمانه و درک روحیه اصیل مردم، به افقی نظر داشتند که باید به آن نظر می‌شد و انقلاب اسلامی در اساس خود نظر به آن افق است و از این جهت باید با روحیه سلوکی وارد انقلاب شد و به آن افق و آینده‌ای نظر انداخت که از جنس همان انتظاری است که تشیع در فرهنگ مهدویت مدّ نظر دارد و معتقد است: «إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ» یعنی این که با آن انتظار، هم‌اکنون خود را در آن آینده قدسی حاضر می‌یابید، در نتیجه در اکنون خود به صورتی سرزنده و متعالی حاضر هستید و در این تاریخ نیز حاضر در جبهه‌ای می‌شوید تحت عنوان «جبهه مقاومت» که جبهه اتحاد و اتصال با انسانی است که به عزّت انسانی می‌اندیشد و در این رابطه امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می‌فرماید:

«آری! شعار نه شرقی و نه غربی ما شعار اصولی انقلاب اسلامی در جهان گرسنگان و مستضعفین بوده. و در یک کلام باید مصلحت پابره‌ها و گودنشین‌ها و مستضعفین بر مصلحت قاعدین در منازل و مناسک¹¹ و متمکین و مرفهین گریزان از جبهه و جهاد و تقوی و نظام اسلامی، مقدم باشد و نسل به نسل و سینه به سینه شرافت و اعتبار پیشتازان این نهضت مقدس و جنگ فقر و غنا محفوظ بماند و باید سعی شود تا از راه رسیده‌ها و دین به دنیا فروشان، چهره کفر زدایی و

¹¹ - به معنی نشسته‌گان در منازل و مشغول عبادات شخصی شدن و مبارزه را رها کرده‌اند.

فقر ستیزی روشن انقلاب ما را خدشه دار نکنند و لکه ننگ دفاع از مرفهین بی‌خبر از خدا را بر دامن مسئولین نجسباند و آن‌هایی که در خانه‌های مجلل، راحت و بی‌درد آرمیده‌اند و فارغ از همه رنج‌ها و مصیبت‌های جان‌فرسای ستون محکم انقلاب و پابرنه‌های محروم حتی از دور هم دستی بر آتش نگرفته‌اند، نباید به مسئولیت‌های کلیدی تکیه کنند که اگر به آن‌جا راه پیدا کنند چه بسا انقلاب را یک شبه بفروشند. یک موی سر این کوخ‌نشینان و شهید‌دادگان، به همه کاخ و کاخ‌نشینان جهان شرف و برتری دارد. (صحیفه امام، ج 2، ص 334)

و یا در دوم فروردین سال 68 در آخرین پیام خود فرمودند:

«مسئولان ما باید بدانند انقلاب ما محدود به ایران نیست، انقلاب ایران نقطه شروع انقلاب بزرگ حضرت حجت «عجل الله تعالی فرجه» است.»

حال با توجه به آنچه عرض شد به نظر می‌آید چند نکته را به قرار زیر می‌توان مد نظر قرار داد و به آن نکات اندیشید:

1- انقلاب اسلامی در اساس حاصل یافت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» است از «وجود». «وجود» در هر تاریخی به حکم «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِى شَأْنٍ» (الرحمن/29)، متفکر و سالک زمانه را به سوی خود می‌خواند و در گوش او نجوا می‌کند و خود را به او می‌نماید و در نتیجه آن سالک و متفکر یافت خود را به ما عرضه می‌کند و ما را به آن حضور تاریخی دعوت می‌نماید.

2- با توجه به این که در نگاه حکمت‌صدرایی بین سیمای باطنی نفس و سیمای پنهانی جهان سنخیتی وجود دارد و انسان در این جهان مانند آن

است که با جلوه‌ای از سرّ نامتناهی خود روبه‌روست که متقابلاً او و جهان را در یکدیگر انعکاس می‌دهد، زیرا وقتی در تاریخ توحیدی انقلاب اسلامی حاضر شویم، در واقع از یک طرف در نزد سیمای باطنی خود و از طرف دیگر در سیمای پنهان جهان حاضر شده ایم.

3- حتماً ملاحظه کرده‌اید که علم از لوازم «وجود» است و نه مقدم بر آن، و در نتیجه «وجود ما در جهان» بر علم ما به جهان تقدّم دارد و این بدان معناست که ما عالم را از طریق نحوه وجود خود، و نه برعکس، می‌شناسیم.

4- حقیقت با ظهوری که در تاریخ دارد، در کشاکش میان انکشاف و احتجاب یا نامستوری و مستوری تحقق پیدا می‌کند و ما در هر مرحله از انقلاب با جلوه‌ای از حقیقت روبرو می‌شویم که پس از ظهور به حجاب می‌رود تا در مرحله‌ای دیگر از تاریخ انقلاب، با جلوه‌ای دیگر ظاهر شود.

5- تاریخ در تمام ابعادش و به حکم «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» همواره با شدن و صیوریت و فعلیت و حرکت همراه است، از طرف دیگر مفهوم «شدن» با مفهوم «افق» تلازم دارد، یعنی اگر شدنی نباشد، افقی هم نیست و اگر افقی نباشد شدنی هم نیست. هر تاریخی تا آنجا «حاضر می‌شود» که «افق»ش قبلاً مدّ نظر آمده باشد. افق، دورنمایی است که به صورت بالقوه در هر تاریخی وجود دارد، و در این رابطه جامعه‌ای که افقی بالاتر از زندگی مادی نمی‌بیند، هرگز به بالاتر از آن نمی‌رسد. در حالی که جامعه در تاریخ توحیدی که همراه است با تجلیات مداوم انوار الهی، همواره در

افق حضور خود به آینده ای بعد از آینده ای نظر دارد که موجب بسط آن جامعه و انسان های حاضر در آن جامعه و آن تاریخ خواهد شد.

6- با ظهور بشر جدید و تفکر جدیدی که پدید آمده، امکان ها و توانایی هایی که در افق تاریخ اروپا ظاهر شد که بشر قرون وسطی در آن امکانات حاضر نبود. تاریخ غربی با این توانایی ها با اصولی تازه و وجود بشر جدید مناسبت داشت، ساخته شد و حضرت امام خمینی با درک بشر جدید و تفکر جدید به این فکر افتادند که ایران و مکتب تشیع چگونه می تواند در این جهان حاضر شود و به جهان جدیدی فکر کردند که ایران امروز و فردای ما را شکل می دهد تا در افق جان خود به سوی حضرت محبوب باشیم و در اکنون خود با او زندگی کنیم. این به جهت آن بود که حضرت امام افق آن تاریخ را درک کردند و فهمیدند چه نسبتی در راستای تعامل و تقابل با آن تاریخ باید داشته باشند.

7- فقه و فقاہت در نگاه حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیہ» پیش از آنکه در قالب احکام و قضایا تفصیل یابد، به جهت توجه به حکمت متعالیه صدرالمآلهین دریافتی از حقیقت وجود بود و نسبتی که باید با آن پیدا کرد و در واقع با نظر به این دریافت از «وجود»، حقیقتاً این وجود است که در دل انقلاب اسامی به تفصیل در می آید و ما از آن طریق با جهانی گشوده تر از جهان مدرن در جهان حاضر می شویم.

8- این یک امر مسلم و تجربه شده است که هر تاریخی در آغاز ظهور، امکان هایی را مشخص و معین می کند و افق هایی را می گشاید که آن امکان ها به تدریج مشخص می شوند و امیدواری به آینده که رهبر

معظم انقلاب «حفظه الله» مدّ نظر دارند از همین نوع است.^{۱۲} آری! این یک قاعده است که هر تاریخی نسبتی با حقیقت و افق وجود دارد و سالک و متفکری که به عمق آن نفوذ کند، می تواند راهگشا و آغازگر باشد. و اساساً تأسیس در تاریخ، زمانی اتفاق می افتد که متفکر و سالک، افق آن تاریخ را دیده باشد و به تعامل با آن بپردازد.

«و السلام علیکم و رحمة الله و بركات

¹² رهبر معظم انقلاب در دیدار با دانشجویان در توصیه های خود فرمودند: «اولین توصیه من به شما دانشجویها پرهیز از انفعال و ناامیدی است؛ مواظب باشید؛ یعنی مواظب خودتان باشید، مواظب دل تان باشید، مواظب باشید دچار انفعال نشوید، دچار ناامیدی نشوید. شما باید کانون تزریق امید به بخش های دیگر باشید. بله، نابسامانی هایی در بخش های مختلف وجود دارد اما آیا این نابسامانی ها غیر قابل رفع است؟ ابداً؛ اینها قابل رفع است. مدیران خوبی هستند، وجود دارند، ان شاء الله می توانند، می کنند، کما این که تا حالا خیلی از کارها انجام گرفته.» (1401/2/6)

منابع

قرآن

تفسیر المیزان، علامه طباطبایی

بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی

الکافی، ابی جعفر محمدبن یعقوب کلینی

اسفار اربعه، صدرالدین شیرازی

صحیفه امام خمینی

سایت مقام معظم رهبری

هستی و زمان، مارتین هیدگر، سیاوش جمادی

سیطره کَمیت، رنه گنون، ترجمه علی محمد کاردان

حقیقت و روش، گادامر

گستره هرمنوتیک (هرمنوتیک) فلسفی، گادامر

انسان‌شناسی در اندیشه امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

مصباح الهدایة الی الخلافة و والولایة، امام خمینی

تفسیر سوره حمد، امام خمینی

سر آغاز اثر هنری، مارتین هیدگر، پرویز ضیاء شهابی

خرد سیاسی در زمان توسعه نیافتگی، دکتر رضا داوری اردکانی

هیدگر و گشایش راه تفکر آینده، دکتر رضا داوری اردکانی

اخلاق در زندگی کنونی، دکتر رضا داوری اردکانی

ایران روح یک جهان بی روح، میشل فوکو، نیکو سرخوش و افشین جهاننده

پرسش از حقیقت انسان، دکتر علی اصغر مصلح

انحطاط غرب، اسوالد اشپنگلر

نگاهی دوباره به مبادی حکمت اُنسی، سید عباس معارف

نقد عقل محض، ایمانوئل کانت

تاملات در فلسفه اولی، رنه دکارت